٢

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین کتاب الدیات

فرا مور النظر الاول در اقسام قتل و مقادیر دیات بدانکه قتل نزد امامیه بر سه قسم است عمد محض
و خطاء محض و شبه عمد و او را عمد الخطاء و شبه خطا نیز نامند و مالک از عامه انکار قسم ثالث نموده
و او را مندرج کرده در عمد موجب قصاص بزعم تضاد و فساد آن واضح است و ضابط عمد و شرایط
در چیز است تعمد فعل و قصد بانمعنی که قصد نموده باشد بآن ضرب جنایت شخص معین را یا قصد قتل او نیز
و در حکم آن است تعمد فعل صرف القصد بر کار فعل قاتل باشد و در غالب و شبه عمد آن است که عامد باشد
در فعل خود و خطا کرده باشد در قصد بشرط آنکه فعل قاتل نباشد غالبا چنین ضرب بقصد تادیب یا علاج یا بقصد
اصلاح نزاع یکی بزند غالبا پس اتفاق افتد که بآن بمیرد و خطاء محض آن است که خطا باشد در فعل
و قصد قتل مثل آنکه بیندازد آلة قتاله را بقصد حیوانی پس برسد بانسانی و در مع عدم قصد فعل است
بالمره یا قصد فعل نموده لکن نه بشخص معین مثل آنکه قصد غیر کرده لکن بر سبیل اتفاق بغیر برخورده و هرگاه
جماعتی معتقد باشند و بسیف خود یا بی جهت اندازد بقصد قتل هر یک از ایشان که باشد پس داخل عمد
محض است هر چند قصد شخص معین از این جهت کرده باشد فهنا مباحث البحث الاول در دیه عمد

در دیه

اقسام قتل

ضابط عمد و شرایط آن

در جائیکه دیه متعین باشد یا اینکه اراده شده که صلح بدیه شود شش جنس است که قاتل مخیر است در اداء هر یک
کرده است بشرط یک صد شتر مسان است یعنی هر یک پنج ساله داخل در شش شده باشند و اولی آنکه هر یک شتر بنت
در صحیح معتبر ابن وهب عن الصادق علیه السلام هر چند مشهور بلکه منصوص عدم شرطیت است دوم دویست گاو است
نر باشند یا ماده و مسنی کافی است هر چند اولی آنکه داخل در سه سال باشد سیم دویست حله از حلل الیمن و هر حله
دو جامه است هر چند در غیر برد و یمنیه باشد چهارم هزار دینار که مثقال شرعی طلای سکه باشد پنجم
با هزار یا جالعو تقریبا پنجم هزار شاة است و کافی است هر گوسفند ششم ده هزار درهم است فروع
الاول اصل در عمد قصاص است بانضمام حق و رضای ساقط و بر قصاص نه اخذ دیه مگر در صورت
تراضی طرفین و صلح بدیه پس مخیر است میان خصال سته مزبوره و مگر در مواقع مخصوصه که قصاص در آنها ثابت
مثل قتل والد ولد خود را یا اینکه بمیرد قاتل یا اینکه قاتل عاقل باشد و مقتول مجنون الثانی دیه عمد از مال قاتل
و مهلت یک سال ادا نشود و مغلظه است نسبت بخطاء و شبه الخطاء و در غیر آنها در سن که تمام از سنان ابل است
و هم در زمان اداء و در ظرف یک سال است الثانی کافی است ابل از سن مطلقا از ابل قاتل و غیر آن
اعلی باشد یا ادون بشرط آنکه مریض و معیب نباشد بجهة اطلاق ادله و لازم نیست قیمت ابل زیرا که واجب
بالاصل ابل است و قاتل مخیر است در اداء هر یک از اصول سته مزبوره در عرف فاطمه ابل مستقل است
بجهة امثال و دینار بجهة ابل و غیره ابن قول ضعیف است الرابع هر یک از اصول سته بدل از نفس

مقبول می‌شوند و شرط نیست در اینها تعیین و نه نقدی بودن و نه در پیش قیمت آنها احد النقدین بلکه نظر باطلاق ادله

و جمعی قائل شده‌اند که قیمت هر شتری ده دینار و هر شاة یک دینار چنانچه در صحیحه عبد الله بن سنان عن الصادق

علیه السلام من علی علیه السلام قیمة کل بعیر مائة وعشرون درهما او عشرة دنانیر ومن الغنم قیمة

کل ناب من الابل عشرون شاة. البحث الثانی خلافی نیست در خیار جانی در دیه عمد میان یکی از اصول شش

بخلاف در صورت اختیار ابل است بانواع العدیه مشهور آنکه [illegible] است و [illegible] بنت لبون

و [illegible] و در [illegible] است و شیخ [illegible] دعوی اجماع و اخبار [illegible] لکن مستند آن

از اخبار در کتب معروفه ظاهر نشده و در صحیح عبد الله بن سنان عن الصادق علیه السلام عن علی علیه السلام قال الدیة مائة

من الابل منها اربعون خلفة بین ثنیة الی بازل عامها وثلثون حقة وثلثون بنت لبون

و اختیار نموده است این روایه را جمعی کثیر مثل کافی و مقنع و جامع و تحریر و لف و [illegible] و [illegible]

و این قول [illegible] فرع الاول اجمع الامامیه [illegible] بر آنکه دیه در شبه عمد از مال جانی است مگر از حلبی که

که قائل است بآنکه بر عاقله است چنانچه قول [illegible] ضعیف این ظاهر است. الثانی ادای دیه در شبه عمد

در دو سال [illegible] المنصور المشهور [illegible] اجماع امامیه [illegible] تصریح [illegible] نیست و شیخ در خلاف

قائل شده بیک سال و ابن حمزه [illegible] سال [illegible] و دو سال [illegible] ضعیف است. الثالث بنا بر قول

باعتبار [illegible] الجزء [illegible] که ظاهر شود غلط واجب است [illegible] و هر گاه [illegible] اسقاط

عاقله

قیمت ابل [illegible]

[illegible]

[illegible]

مدت ادای دیه شبه عمد در دو سال [illegible]

[illegible]

حمل شود باعتبار اعطا و قبل از تسلیم ابدال واجب است و اما هر گاه ولی قبض نمود ابل را و بعد از آن [illegible] حمل شد

ابدال لازم نیست زیرا که ادا واجب شده. البحث الثالث مشهور منصور آنکه دیه خطا محض بیست بنت مخاض

و بیست ابن لبون و سی بنت لبون و سی حقه است چنانچه در صحیحه عبد الله بن سنان عن الصادق علیه السلام آمده

و مدة ادای آن سه سال است و در هر سنه ثلثی و فرقی نیست در اعطای آن در عمد و شبه عمد [illegible]

سنه در خطاء محض میانه دیه تامه [illegible] مسلم و دیه ناقصه [illegible] و عبد و ذمی و جنین و دیه طرف [illegible]

الاطلاق صحیح ابی ولاد کان علی علیه السلام یقول [illegible] دیة الخطاء فی ثلث سنین پس طرف هر گاه

دیه آن قدر ثلث [illegible] اخذ میشود در سنه واحدة فی الخطاء و هر گاه ازید بود حلول میشود بانقضاء حول

و حلول میشود زاید بر ثلث نزد انقضاء حول ثانی هر گاه ثلث دیگر بیش نباشد و هر گاه ازید بود حلول میشود آن

از انقضاء حول ثالث و آیا ارش نیز چنین است در اعتبار آجال مقرره فی العمد و شبه عمد و الخطاء

دو وجه است [illegible] عدم اعتبار آجال است. وههنا مسائل الاولی ظاهر شد از آنچه ذکر نمودیم آنکه

دیه خطا مخفف است در سن [illegible] بنت مخاض و در صفت [illegible] عدم اعتبار [illegible] و در استیفاء

[illegible] باجل ثلث سنین و این دیه خطا بر عاقله است باجماع و رجوع میکنند بان بر قاتل بنا بر مشهور منصور

المسئلة الثانیة خلافی نیست در تغلیظ دیه بزیادتی ثلث هر گاه قتل واقع شود در اشهر حرم یعنی رجب

و ذو القعده و ذو الحجه و محرم چنانچه در صحیح [illegible] کلیب بن معویة الاسدی عن الصادق علیه السلام است

[illegible]

مفصل صفات در ابل خطاء الخطاء

مدة اداء فی الخطاء در سه سال است و در هر سنه ثلثی

عدم اعتبار [illegible] در ارش [illegible]

دیه خطاء مخفف است بر عاقله است

قتل [illegible] در اشهر حرم [illegible] و ذو القعده و ذو الحجه و محرم [illegible] دیه [illegible]

من قتل في شهر حرام فعليه دية وثلث وهمچنين مشهور منصور آنكه زايد ميشود دية بثلث هرگاه قتل واقع شود
در حرم مكه چنانچه در صحيح زراره عن الباقر عليه السلام رجل قتل رجلا في الحرم قال عليه دية وثلث الخبر وعموم
نصوص مقتضى عدم فرق است در تغليظ بين الاظهر العمد والخطاء وشبه عمد ونادر از متأخرين تخصيص بعمد
داده است بجهت اشتغال ذمه واشتراك وضعف آن ظاهر است المسئلة الثالثة هرگاه جنايتى نمايد در خارج حرم پس ملتجى بحرم شود
بحرم قصاص نميشود از او بلكه تنگ گرفته ميشود بر او در مطعم ومشرب تا آنكه بيرون آيد پس قصاص ميشود ولا فرق
بين هرگاه داخل خود كعبه يا مسجد الحرام يا حرم شود در انتهاء الاطلاق چنانچه شيخ در طلب تصريح نموده هرگاه در حل
نيز اگر لحقه بحرم پس قصاص شده در ان تغليظ مقرر ثابت است ودر عكس دو وجه است احوط رعايت
تغليظ است المسئلة الرابعة مشهور منصور آنكه هرگاه صادر شود از كسى جرمى كه بان مستحق عقاب شود
از حد يا قصاص پس ملتجى شود بيكى از مشاهد ائمه عليهم السلام تضييق ميشود در او در مطعم ومشرب وملحق نميشود و مبالغه
تا آنكه بيرون آيد بعد از ان اقامه عقوبت ميشود بجهت تعظيم شعائر الدين بملاحظه اخبارى كه مراقد ايشان افضل است
از مكه ورفع عذاب اخروى از ملتجى بانها پس دنيوى بطريق اولى مرفوع است و آيا ملحق ميشود مشاهد ائمه بحرم
در تغليظ دية بزيادتى ثلث هرگاه جنايت واقع شود در انها اقوى عدم الحاق است وظاهر شيخ در دية هر چند الحاق است
لكن تمثيلا تصريح نموده باينكه مراد شيخ الحاق در تضييق مطعم ومشرب است نه در دية المسئلة الخامسة حكم
تغليظ عموم دارد در قتل مسلم وغير او ولا فطرا باطلاق النص والفتوى المسئلة السادسة خلافى نيست

در عدم

جانى در خارج حرم كه ملتجى بحرم شود قصاص نميشود بل يضيق عليه في المطعم والمشرب

مشاهد در قصاص ملحق بحرم است وتضييق عليه في المطعم

حكم تغليظ اعم از قتل مسلم وغيره

لا تغليظ في الاطراف

در عدم تغليظ در اطراف عند در قتل اقارب مگر از شيخ در بعض كتب وامر شاذ وضعيف است المبحث الرابع
آنچه ذكر شد دية حر مسلم است واما ساير ديات ذكر ميشود در ضمن مسائل عديده المسئلة الاولى دية
مرئه نصف است در جميع اجناس سته متقدمه باجماع امة ونصوص معتبره مثل خبر ابن مسكان عن الصادق عليه السلام
دية المرئة نصف دية الرجل وفرقى نيست ميانه اينكه صغيره باشد يا كبيره عاقله باشد يا مجنونه سليمة الاعضاء
يا غير سليمه وميانه عمد وشبه عمد وخطاء وهمچنين دية جراحات واطراف از زنان نصف است ما دام اينكه نرسد
دية انها از ثلث دية مرد پس هرگاه قاصر باشد دية جنايت در جرح يا طرف از ثلث مساوى ميباشد
با مرد در قصاص ودية توضيح آنكه ثلث در رجل سيصد وسى وسه وثلث بعير واحد است پس هرگاه دية جنايت كمتر
از اين باشد چنين دية جراحت هرگاه كمتر باشد لازم كه سه شتر است وسمحاق كه چهار شتر است وموضحه كه پنج شتر است
وهاشمه كه ده شتر است در انها مرد وزن مساوى ميباشند ومنقله كه پانزده شتر است در انها مرد وزن مساوى ميباشند
وهمچنين در اطراف مثل اينكه دية قطع اصبع واحده ده شتر است ودر دو اصبع بيست شتر است ودر سه اصبع سى شتر است
مرد وزن در انها مساوى ميباشند ودر قطع چهار اصبع مرئه حكم تغيير مى يابد زيرا كه دية ان در مرد چهل شتر است
وان زياده از ثلث دية رجل است پس در مرئه بر ميگردد بنصف المسئلة الثانية مشهور منصور آنكه دية ذمى
هشتصد درهم است يهودى باشد يا نصرانى يا مجوسى ودية زنان ايشان نصف اين است كه چهار صد درهم است و
تغليظ ميشود دية ايشان بانچه دية مسلم مغلظ ميشود چنانچه گذشت ودية اعضاء ايشان وجراحات ايشان

دية زن نصف دية مرد است در جميع اجناس

دية جراحات واطراف زن از مرد نصف است مادام اينكه نرسد دية انها بثلث دية مرد

دية ذمى هشتصد درهم است ودية زنان ايشان نصف

مثل بر اعضاء مسلم و جراحات مسلم است از دیه او پس در دیه جراحات و اطراف ذمی در هر مرتبه مساوی است

دیه رجل از ایشان با مرئه تا اینکه برسد بثلث دیه پس نصف میشود چون مسلم و خلافی نیست در عدم دیه در غیر

ذمی از کفار اعم از اینکه ذمی باشند یا اهل حرب و دعوت اسلام باو رسیده باشد یا نه السادسة

مشهور منصور اینکه ولد الزنا دیه مسلم است هر چند منع نمائیم از قبول شهادت او و صلوة در خلف او بجهة نفی حجیت

قائلند که دیه آن چون ذمی هشتصد درهم است بلکه در کتاب انتصار دعوی اجماع نموده و بعض دیگر چون حلی در سرائر

قائلند بعدم دیه مطلقا بنابر کفر او و این هر دو ضعیف است و بسیاری از مشهور تقیید نموده اند منصور را بانکه اظهار

اسلام نماید و اقوی عموم حکم است بالغ و غیر بالغ را نظر بقوله علیه السلام کل مولود یولد علی الفطرة و بتبعیة الولد لاشرف ابویه

فی الاسلام السابعة دیه عبد و امه قیمت ایشان است مادامیکه متجاوز نشود دیه حر و حره را

و هر گاه متجاوز شود رد میشود بان مگر اینکه اصحاب استثنا نموده اند در جانی غاصب پس الزام میشود بقیمت

هر چند متجاوز شود از دیه حر بجهة مؤاخذه باشق الاحوال چنانچه در هر غصبی است و بنا بر اینکه اعتبار بدیه حر مسلم است

با بودن مملوک ذمی هر چند مولای او مسلم باشد و همچنین اعتبار بدیه ذمی است با بودن مملوک ذمی هر چند مولای او

مسلم باشد مشهور منصور اینکه اخذ میشود دیه از مال جانی در عمد و شبه عمد و از عاقله آن در خطاء و اشکالی نیست

که اخذ میشود در خطاء قیمت او از مال جانی بجهة اینکه مجنی علیه مال است و در اتلاف اموال غرامت با متلف است

مطلقا هر چند خطا باشد فرع الاول خلافی نیست در اینکه دیه اعضاء مملوک و جراحات آن بنسبت عضو است بقیمت کل است

دیه ولد الزنا مثل دیه مسلم است

دیه عبد و امه قیمت ایشان است ما لم یتجاوز

دیه الحر و الحره الا فی الغاصب

از جهت قیمت نفس بنسبت اعضاء حر است بدیه کامل حر پس هر چه در حر در آن کمال دیه است از عبد تمام قیمت

چون انف و لسان و ذکر در عبد کمال قیمت آن است و در ید واحده نصف دیه آن است و در عبد

نصف قیمت آن است و در اصبع حر عشر دیه است و در عبد عشر قیمت آن است و در موضحه حر نصف

عشر دیه است و از عبد نصف عشر قیمت است مثلا و در هر جراحتی بنسبت با دیه میشود بعیر تمام دیه و آن عشر العشر است

از قیمت عبد و هکذا چنانچه در خبر مسکونی است عن جعفر عن ابیه عن علی علیه السلام جراحات العبید

علی نحو جراحات الاحرار فی الثمن الثانی هر گاه جنایت شود بر عبد بجنایتی که در آن تمام قیمت عبد است جایز

نیست از برای مولای او مطالبه تمام قیمت مگر با دفع عبد بجانی یا مصالحه او و در خطاء بالاطلاق چنانچه در موثقه

ابی مریم است قضی علی علیه السلام فی انف العبد او ذکره او شیء یحیط بقیمته انه یؤدی الی مولاه قیمة

العبد و یاخذ العبد و بعضی علما نوشته اند فقرا از جمع ما بین عوض و معوض و این علیل است چرا که قیمت

عوض جزء فائت است نه باقی و بایں جهت در ط و غیره تصریح شده بمطالبه با عدم دفع عبد هر گاه جانی

بر عبد غاصب عبد باشد و همچنین اجماع منعقد است بر جواز جمع بینهما هر گاه متعدد باشند جانی مثل اینکه قطع

نماید یکی یک انف او و دیگری دست دیگر او و دیگری رجل او الزام میکند اینها اخذ نمایند از هر یک نصف قیمت را

با ابقاء مملوک نزد او و واجب نیست بر او تسلیم عبد بجانی الثالث هر گاه جنایت شود بر عبد بجنایتی که

مستوعب قیمت او نشود از برای مولای است مطالبه بدیه جنایت با امساک عبد و نیست از برای او دفع

دیه اعضاء و جراحات مملوک از قیمت بنسبت دیه اعضاء و جراحات حر است

جنایت بر عبد بجنایتی که در آن تمام قیمت است

جنایت بر عبد بما دون القیمة

عبد بمطالبه دیت او زیرا که دفع و مطالبه دیت معاوضه است و ثابت نمیشود مگر به تراضی الرابع جنایتی که
که دیه مقدر ندارد در حر دیه عبد ارش هم در آن ثابت است و عبد اصل میشود در آن باین معنی که فرض میشود
حر عبد سالم از جنایت پس نظر میشود قیمت او در این زمان چند است بعد فرض میشود عبد بعد که در آن این جنایت
باشد و نظر میشود که قیمت او چند است پس نسبت داده میشود احدی القیمتین با دیگر و اخذ میشود از برای آن
از دیه بان نسبت و از این است که فقها گفته اند عبد اصل است از برای حر در این جائیکه حر اصل است
از برای عبد در مقدر خلافی نیست در این الخامس هرگاه جنایت کند عبد بر حر خطاء جنایت
مرحول نیست بلکه مولی مخیر است باطلاق میانه اینکه عبد جانی را بدهد باولیاء مجنی علیه یا اینکه فدا بدهد
و در قدر فداء دو قول است جمعی چون شیخ در ط و شهیدان اکتفا باقل الامرین از قیمت عبد و ارش جنایت
و در مسالک نسبت داده باکثر علمائنا و این اوفق است بجمع بین القواعد و جمعی دیگر چون شیخ در نه و ف و جمله
و محقق و العلامه بانکه ارش جنایت است هر چند زیاده از قیمت عبد باشد و در ف دعوی اجماع نموده و در ط لسبته
داده بظاهر روایات اصحابنا و این قویتر است السادس هرگاه جنایت منسوب شود بعبد یا از قیمت عبد بالا
مولای عبد مخیر است در دفع ارش جنایت یا تسلیم عبد با اینکه بیشتر از آن میشود بعد این جنایت یا اینکه
و باقی ماند شریک چنانچه در صحیح الفضیل عن الصادق علیه السلام فی عبد جرح حرا قال ان شاء الحر
اقتص منه و ان شاء اخذه ان کانت الجنایه تحیط برقبته و ان کانت الجنایه لا تحیط برقبته افتداه مولاه

قال

قال ابی علیه السلام یقضی ان کان للحر الجروح من العبد بقدر جراحته و یرد الباقی علی المولی و فرق
نیست در انچه مذکور شد میانه قن و مدبر و مکاتب و ام ولد بر خون قن است علی المشهور المنصور بلکه در ط
وف و السرائر اجماع است بر آن نظر بعموم خبر مشهور المولی لا یتغلل مملوکه و بعضی در ام ولد خلاف نموده اند
لقول الصادق فی خبر مسمع ام الولد جنایتها فی حقوق الناس علی سیدها و ما کان من حقوق الله
فی الحدود فان ذلک فی بدنها و ضعف آن سندا و معارضه ظاهر است النظر الثانی در موجبات ضمان است
و آن یا مباشره است یا تسبیب یا تزاحم موجبات و تفصیل ایراد میشود در ضمن مباحث عدیده المبحث الاول
فی المباشره و فیه مسائل الاولی ضابطه در مباشره موجبه جزء است حاصل میشود بان تلف نفس معصوم
بدون قصد اتلاف اعم از اینکه قصد کرده باشد شخص معینی را یا نه هرگاه باشد فعل لا یقتل غالبا
پس شبیه عمد است یا قصد شخص معینی نکرده باشد پس خطاء محض است و اخراج عمد نمودیم زیرا که آن لا محاله
موجب قصاص است مثال خطاء محض مثل اینکه تیر بیندازد بکبوتر یا بالحیوان معینی پس برخورد بانسان
و هرگاه قصد کند و هرگاه قصد کند شبح معینی بمظنه اینکه حیوان است پس برخورد و بکشد بعد
معلوم شود که انسان است پس قصاص نیست و در آن دیه است و اما شبه عمد است یا خطاء محض محل
او چون اگر خطاء محض است تا ملاحظه شبیه تنقیح مثال شبیه عمد ضرب للتادیب بلی بضرب خفیف
اتفاقا فمات مضروب و فرق نیست در حال میانه تادیب از اب و جد و وصی و معلم صبی

ضمان طبیب با تلف علاجه ولو باذن المریض

نیز ضمان است و شیخ در باب اجاره ط دعوی اجماع نموده نظر بقاعده مقرره که الاجیر یضمن بجنایته و اما لم
یقصر و همچنین در باب نفقه و ضمان است هر چند از قسم تقریر جابر بشبه المسئلة الثانیه و استیکاد قاعده
مقرره اجماعیه بر ترتب ضمان و دیه است بمباشره اتلاف بدون قصد اتلاف که بجمله بر اعتراض آن در شبه عمد و عمد مشهوره
لا یبطل دم امرء مسلم و نحو حکم ضمان در خطاء محض و متفرع میشود بر این قاعده ضمان طبیب اگر اتلاف نماید
بعلاج خود و خلافی نیست در ضمان طبیب با تقصیر مطلقا یا بدون تقصیر که حاذق باشد باذن داده باشد او را مریض یا ولی او و شیخ

ضمان طبیب با تلف

نیز دعوی اجماع شده بر ضمان طبیب هرگاه قاصر المعرفه باشد پس تلف شود بعلاج او و همچنین هرگاه
عارف باشد و معالجه نماید صبی یا مجنون یا مملوک را بلا اذن ولی و مالک یا معالجه نماید عاقل کامل
را بلا اذن او و بعضی از متأخرین چون مقدس اردبیلی تأمل نموده در ضامن شدن طبیب از افراد مباشر

تأمل مقدس در ضمان طبیب اذن داد مباشر

اتلاف بزعم اینکه مباشر آن خادم است که کاسه دوا را بمریض میدهد یا خود مریض است
که میاشامد دوا را و این ضعیف است زیرا که مریض و خادم در فرض مأمور
میباشند بامر طبیب و واجب است بر ایشان اطاعت طبیب و حکمی نیست ایشان نزد حذاقت
طبیب شرعا و عقلا پس بمنزله آلت و سیف میباشند از برای قاتل و بالجمله مشهور ضمان طبیب حاذق
معالج است هر بالغ عاقل مریض را هر چند اذن داده باشد او را در علاج و بلا تقصیر باشد و همچنین
هرگاه معالجه نماید باذن ولی صبی یا مجنون را یا مملوک را و شیخ در ف دعوی اجماع نموده

حکم ختان و بیطار و حجام

ضامن طبیب

درختان

در ختان و بیطار و حجام و نحو اینها دعوی اجماع شده بر ضمان طبیب ما لم یبرء المداوی
ادویه او و در روایت سکونی عن الصادق علیه السلام عن جعفر عن ابیه ان علیا علیه السلام ضمن
ختانا قطع حشفه غلام و همچنین در روایت سکونی عن الصادق علیه السلام
قال علی علیه السلام من تطبب او تبیطر فلیاخذ البرائة من ولیه و الا فهو ضامن
و مخالف حلی است در سرائر پس نفی ضمان نموده للاصل و الاذن و جواز الفعل و جواب
اینکه مخصص است بادله مزبوره اجماعات مجبوره بشهرت عظیمه و الاذن انما هو
فی الفعل و الجواز لا ینافی الضمان کما فی الضرب للتادیب بلی هرگاه ابراء نماید مریض
یا ولی او مشهور عدم ضمان است بجهة روایت مزبوره معتضده بشهرت عظیمه بلکه ظاهر غنیه دعوی
اجماع است سیما بملاحظه قضاء حکمت شرعیه این ابراء را بجهة دفع ضرورت و اقدام اطباء
بمعالجات و عمومات وفاء الشروط و العقود و العهود و جمعی چون حلی و محقق در نکت
و ضمیمه نموده اند بقاء ضمان بجهة قاعده مزبوره و عدم حصول برائت با ابراء مریض یا ولی
بنابر اینکه ابراء حقیقت است در اسقاط بعد ثبوت الحق و ضعف خبر سکونی متقدم و جواب
اما ضعف خبر مجبور است بشهرت عظیمه متعدده و اما ابراء پس ظاهر اینکه حقیقت است در اعم از لغت
و عرفا و شرعا و لذا ابی ادم لسهمک الغنم و ابرائک عن ضمانه و الوطی فی المجرم و ابرائک

عدم ضمان طبیب با ابراء ولی مریض

ما نقله المتأخرون من ابراء المالک ضمان علی عامله

عن ضمانه وعفوه لک عما یصدر عنک من المضار علی و تستند براوایة عوفت المسئلة الثالثة

خلافی نیست در اینکه نائم هرگاه تلف نماید نفسی را بسبب انقلاب و حرکت خود موجب ضمان دیه است

و خلاف در محل ضمان دیه است مشهور منصور آنکه عاقله است بنابر آنکه خطاء محض است بجهة وقوع

فعل بلا قصد بالمرة بسیار اولی است باینکه خطا باشد از آنچه که قصد فعل بغیر جوان نموده برغیر

پس مرجوح در اینجا عموم قول الصادق علیه السلم فی خبر العلاء بن الفضیل و الخطاء الذی

لا شبهة فیه خلافا للجماعة منهم الشیخان فی المقنعة و النهایة و القاضی و التقی و الحلبی و البقرة فقی الدیة

علی انه شبیه عمد و حملا لاطلاق النائم علی الاسبابیة الجنایات بالمباشرة و مرسلة یونس بن

دراج عن بعض اصحابه عن احدهما علیهما السلم انما الخطا ان تقصد الشیء فتصیب غیره

وصحیح الحلبی الخطاء من اعتمد شیئا فاصاب غیره و اما لذکوت الدیة علی الجانی

لا العاقلة الا ما خرج و الجواب ضعف اندراجه فی ادلة شبه العمد مع وضوح مباشرة النائم

للجنایة غایة الامر عدم قصده و مقتضاه الالحاق بالخطاء لما مر من الخبری و عموم

خبر العلاء المنجبر بالشهرة العظیمة المرجحة علی خبری جمیل و الحلبی المسئلة الرابعة

مشهور منصور آنکه منفقه در جماع قبلا او دبرا بزوجه یا اجنبیة یا نساء هرگاه قتل مر بشخصی

ضامن دیه است در مال خود هرگاه قصد قتل نکرده مرتیان فعل داخل شبه عمد است چنانچه

ضعف العلاء از اهل نص

در صحیح سلیمان بن خالد عن الصادق علیه السلم عن رجل اعنف علی امرأته فزعم انها

ماتت من عنفه قال الدیة کاملة و لا یقتل الرجل و افضیته مجبور است باجماع مرکب وحی

چون بیع و المقنع فالمنتفی ضمان هرگاه زوجین مأمون باشند امرسلة یونس المفصلة

القاصرة المعارضة و شیخ مفید قائل شده بدیه مغلظه و از عمد بلا اقتصاص فی النهایة ضعف

المسئلة الخامسة مشهور بین الاصحاب بلکه بغیر خلاف آنکه کسی که حمل متاع نماید بر سر خود

پس صدمه بزند انسان دیگر را و مقتول شود یا آنکه بشکند آن متاع ضامن است دیه مقتول و شکسته از متاع را

و هرگاه انسان دیگر بر او صدمه زند پس مقتول شود حامل متاع یا بشکند متاع آن شخص ضامن است

چنانچه در صحیح عن ابن محبوب عن الربط عن داود بن سرحان عن الصادق فی رجل حمل متاعا علی

راسه فاصاب انسانا فمات او انکسر منه شیء فهو ضامن و اطلاق نص و عبائر طائفة مقتضی عدم فرق است

در زمان مصادم و دیگری میان اینکه تفریط کرده باشد یا نه قصد فعل نموده باشد و خطا نموده بغیر

در قصد فقط یا قصد فعل نکرده باشد اصلا که معدود از خطاء محض است و سید در تقی در کتاب

اجاره دعوی اجماع نموده بر ضمان صناع چون قصار و خیاط و شبه اینها مستحق الاکه السلام الشیطان

عنه فقال الا ان یظهر هلاکه و عند تنبیه بالا یمکن دفعه او یقوم بینة بذلک قال

فهم ضامنون لما جنته ایدیهم علی المتاع بتعد و غیره کان الصانع مشترکا او غیر مشترک

علاوه بر اینکه ... از ادله

و فرق نکرده است میان اعمی و بصیر هرگاه مساوی فرار نمایند در عدم ضمان طالب و مشهور است به نفی [illegible] اینکه
سبع را قصد و اختیار است و مباشر است حقیقة و این سبب غیر ملجی است با فرض پس مباشر اقوی است
و این ضعیف است زیرا که هرگاه اضافه نموده حاصل نشده هرب مقتضی تلف و مسلم نمایم که با اختیار
او باشد زیرا که ملجی است به هرب نهایة الامر آنکه اتفاقا به خود طریق با سبع دیگری رسد و فی صحیح الحلبی عن الصادق
علیه السلام عن رجل ینفر برجل فیعقره و تعقره دابته رجلا آخر قال هو ضامن لما کان من شیء
و همین دلیل مقتضی ضمان مخوف به سبب است در بعضی از صور نیز و اما در مثل بئر و غیر آن فرقی نیست
در میانه سبع و بئر و سقف در اینکه اعمی معذور است و آنچه خلاف بصیر و بصیر جاهل است و اما جاهل
فرقی نیست میانه اعمی و غیر او و میانه سبع و غیر آن حسب تفصیل متقدم شمار المسئلة الثامنة هرگاه صدمه زند
شخصی را پس بمیرد مصدوم دیه در مال صادم است مطلقا به اجماع امامیه بشبهه استناد تلف به فعل او
با قصد به فعل پس شبیه عمد است و هرگاه قصد کرده باشد صدام قتل را و یا باشد مثل آن قاتل غالبا و هرگاه
قاتل باشد غالبا با قصد قتل عمد محض است پس برای او است قصاص و هرگاه قصد صدمه نموده و قصد
قتل دیه بر عاقله است و اما صادم هرگاه بمیرد پس هدر است دم او و هرگاه مصدوم در ملک خود باشد
یا در مباح یا در طریق واسع واقف نشسته یا جالس یا مضطجع [illegible] لا اطلاق تحته بود او به فعل خود اعم
از اینکه متعدی نیست در صدمه یا نه و هرگاه در طریق ضیق بوده پس اگر صدمه زند پس هر دو میرند شیخ

صحیح حلبی در ضمان مشهور است و عمومات ادلة السبب [illegible] از اطلاق [illegible]

نفرت الدابة تنفر نفورا و نفارا جزعت و تباعدت مجمع البحرین

فصل صادم و مصدوم

و در ط گفته دیه صادم مضمون است قال لانه تلف بسبب فرط فیه الواقف لانه وقف فیما لیس
له ان یقف فیه کالو جلس فی طریق ضیق فعثر به انسان فانها فعلی عاقلة الجالس کمال دیة العاثر
لانه مات بسبب کان منه وهو جلوسه انتهی کلامه و مستفاد میشود از این کلام چیزی که آنکه
عدم اهدار دم صادم و بودن دیه او مضمون به جهت اینکه وقوف مصدوم خود در مال او زیرا که قصد
نکرده بسبب است در اتلاف او و مباشر ضعیف است به سبب عذر او و دوم بودن دیه بر عاقله
مصدوم نه در مال او زیرا که قصد نکرده صادم را اصلا و نه صدمه را و قتل او را پس خطای محض است
و دیه بر عاقله است و جمعی استشکال نموده‌اند در تعلق ضمان است به فعل شخصی از هر یک از ایشان
پس صحیح است مصدوم به تلف خود دیه صادم را زیرا که هرگاه وقوف مصدوم نبود هر آینه تلف
نمیشد صادم و حاصل اصطدام متلف و عموم صحیح حلبی متقدم مقتضی است ضمان دیه صادم را
بلکه دیه مصدوم را نیز چه هرگاه صدمه صادم نبود هر آینه تلف نمیشد مصدوم پس عاقله طرفین
تقاص نمایند و تهاتر میشود و رجوع نمایند به تفاضل اگر برابر نمیشود و در جایی که فضل باشد مثل آنکه
احدهما مرد باشد و دیگری زن یا احدهما مسلم و دیگری ذمی المسئلة التاسعة بالتفات عاقلان
هرگاه تصادم نمایند و بمیرند هر یک نصف دیه خود مصدوم صاحب خود پس هرگاه قصد قتل نموده‌اند
با صدام یا اگر اصطدام باشد چیزی که قاتل باشد غالبا پس احکام عمد مرتب است و هرگاه قصد

تشبیه بعیدی دارد به [illegible]

اعنی

ازیم

مصادمات بالتفات عاقلان [illegible]

اصدام نموده و قصد قتل کرده اتفاق افتد و موت آن هر دو پس از برای ورثه هر یک است نصف دیه و نصف

قیمت فرس او بر ورثه آن دیگر چنانچه در مطلوب و کتب فقه شهید تصریح شده نه غیر الاف

چه موت هر یک مستند است بفعل خود و فعل غیر خود پس شریک علیه است در قتل بفعل او هدر است در حق

نفس خود و مضمون است در حق صاحب خود چنانچه هر گاه جرح نماید نفس خود را و دیگری نیز او را مجروح نماید

و موت او مستند بهر دو جرح باشد پس ساقط میشود نصف دیه و واجب است بر غیر نصف دیگر و کاه از نقص

فی الدیه میشود و هر گاه تفاوت میان ایشان الفضل رجوع نماید بان دیگر فرع الاول فرق نیست در جنایه اینکه

متصادمین ماشیین باشند یا راکبین یا مختلفین متفق باشد قوه ایشان یا مختلف شده [illegible]

اثر در المجرا از فعل ضعیف [illegible] تفاوت اثر جرح [illegible] و جراحات عدیده نزد اصحاب

بعد از حصول اثر کشته در جنایه الثانی مقصد اصدام کرده اند مثل اکثر [illegible] ظلم بعد با هر [illegible]

لهم اند یا مدبرین لهم اند و متصادم شده اند از خلف پس خطاء محض است بر عاقله هر یک نصف

دیه صاحب او است چنانچه در علوی است اذا اصطدم الفارسان فمات فعلی عاقلة کل واحد نصف

دیه صاحبه و در رفع [illegible] علم خلاف شده و تقاص نیست بین العاقلتین مگر با ورثه هر یک

از ایشان و اما نصف قیمت مرکوبین پس بر هر یک از راکبین است نه بر عاقله حاصل آن [illegible] الثالث

هر گاه غالب شود [illegible] و اصدام واقع شود و راکب مغلوب باشند پس در آن دو وجه است

اوجه

عدم فرق جنایت بین متصادمین ماشیین او راکبین او مختلفین

قصد اصدام کرده [illegible]

قلب الاثبات ما اصطدما

اوجه آنکه از برای هر یک است نصف دیه و نصف قیمت فرس او بر ورثه آن دیگر بجهة اطلاق علوی

متقدم مقتضی اطلاق اصحاب در حکم متصادمین و صبیین اذا رکبا بانفسهما و اطلاق و عدم الخلاف

المحکی [illegible] و عموم لا یبطل دم المسلم و وقوع اصل رکوب باختیار راکبین و این کمتر نیست از سبب

حفر بئر و امثال آن [illegible] که راکب [illegible] متلفات دابه بجنایت است پس این جنایت مستند میباشد

بفعل ایشان که رکوب باشد و وجه دوم اهدار [illegible] الراکبین والمرکوبین است هر گاه مرکوبین

متصادم باشند [illegible] باشند با آن راکبان بجهة انتفاء اختیار از ایشان چون جنایت دواب

غیر حاصل [illegible] المباح پس جاری است [illegible] تسامح [illegible] و حکایت شده از محقق ثانی

الرابع در حکم تصادم است هر گاه [illegible] پس [illegible] شود پس [illegible]

اگر راکبین [illegible] باشند یا غاصبین [illegible] هر گاه احد [illegible] غاصب باشد و آن دیگر ظلم نماید [illegible]

او هدر است و هر گاه [illegible] قطع نماید ضامن [illegible] المسئلة العاشر هر گاه متصادمین

صبیین یا مجنونین باشند و خود مرکب رکوب شده باشند پس نصف دیه هر یک از ایشان

بر عاقله آن دیگر است بلا خلاف زیرا که عمد ایشان خطاء است اجماعاً و نصاً کصحیح محمد بن

مسلم عن الصادق علیه السلام قال عمد الصبی و خطائه واحد و صحیحه ایضاً عن الباقر ع

قال کان علی ع یحمل جنایة المعتوه علی عاقلته خطاءً کان او عمداً و هر گاه ولیین سوار نمایند

[illegible]

اذا کان المتصادمان صبیین او مجنونین

[illegible]

لیث از المصلو مثل آنکه خود سوار شده باشد انفا ضمان بر عاقله است نظر بر خصتاع ۴
در تولی امور صغار و اعمال مصالح ایشان و خفر نمائد که عاقله را ضمانی در ترکه نیست و آنانکه
ضمان از جنین پس مشکل است ملاحظه سببیت اش للاتلاف و هر گاه دابه جموح باشد ولی ضامن است
و هر گاه اجنبی بلا اذن ولی سوار نماید صبیین را یا مجنونین را ضامن است دیه ایشان را و قیمه
دابه را لاتة السبب مع عدم اعتبار فعل الصبی المسئلة الحادی عشر هر گاه عبیدی جنایت نمایند
بر مولی ضامن نیست بلکه تعلق دارد بر رقبه عبد و لیضیبه هر یک از جنایت وارده بر نفس خود که نصف
باشد هدر است و آنچه بر صاحب او وارد شده تعلق میگیرد بر رقبه او پس هر گاه رقبه فوت شود
محل تعلق نیز فوت شده و هر گاه احدهما عبد باشد و آن دیگر حر بر مولی غرامتی نیست نظر بتعلق
جنایت او بر رقبه او و محل فوت شده و همچنین است از برای مولی حر چیزی نیست زیرا که آنچه حر جنایت
نموده بر عبد او همچنین جنایت نموده عبد او بر حر پس معاصه میشود هر چند زیاد آید نصف قیمت او بر نصف
دیه حر چه اعتبار زیادتی نیست بر زیادتی قیمت عبد بر دیه حر نزد ما امامیه مگر در قیمت عبد مسلم باشد و حر مقتول
ذمی باشد پس حکم زیادتی قیمت عبد از دیه حر پس فاصل آید از برای مولی فضلی رجوع میشود
بان بر ترکه حر ذمی المسئلة الثانی عشر هر گاه حاملین متصادمین شوند پس بر ذمه قصاص ایشان ۵
اصطدام را پس در ترکه هر یک نصف دیه آن دیگر است و نصف حمل آن و نصف حمل نفس خود بدون

قعد و اصطدام بر عاقله هر یک است دیه صاحبان کما عرفت و فی ط لان کل واحدة منهما ماتت
بجنایتها علی نفسها و جنایة صاحبتها علیها فما قابل جنایتها هدر و ما قابل جنایة صاحبتها
مضمون و اما دیة الجنین فعلی عاقلة کل واحدة منهما دیة جنین کامل نصف دیة جنینها
و نصف دیة جنین صاحبتها و لا یهدر منها شیء و یفارق هذا دیتها لان ذلک حق لهما
فهدر بفعلهما و هذه جنایة علی الغیر فلم یهدر منه شیء لانهما اشترکا فی قتل کل واحد
من الجنینین انتهی و این تعلیل است نیکو و نظر آن فرع الاول هر گاه تجارح نمایند دو نفر و ادعا
نماید هر یک دفع از نفس خود را تا آنکه ضمان از او ساقط شود بر او است بینه دفع العجز
عن المنکر الحلف الثانی هر گاه ولد صغیر خود را بمعلم سباحت بدهد که تعلیم نماید پس غرق شود
ضامن است معلم زیرا که شبه عمد است نظر بتسبب تلف چنانچه بزند معلم طفل را بجهة تعلیم پس بمیرد
و هر گاه کبیر عاقل باشد ضامن نیست بر او زیرا که بر او است احتیاط نفس خود در باب تفریط نمود
و غیر آن و این نیکو است هر گاه مغرور نشود بقول معلم الثالث هر گاه با متصادمین کشتیه
با تجم مرغ باشد و منکسر شوند پس [illegible] مالکین باشند ضامن است هر یک نصف مال الصاحب خود را
و باقی هدر است چنانچه گذشت و هر گاه امینین باشند پس مع التفریط ضمانت است و بدون
تفریط المسئلة الثالث عشر ما بین الرماة هر گاه تیری بر حجر خورد با او پس هر گاه رامی صغیر باشد

وصغر و مجنون جنی القتل و الدابة عاده صبر لبد جنی

ما کان العید جنی بالمولی

ما کان حاملین متصادمین شوند ماتا

ما کان تجارح ما دعی کل منهما الدفع

صغیر بعید را بمعلم سباحت بدهد که تعلیم دهد غرق شود

ما کان کشتیه بانصادمان شوند با تجم مرغ باشند منکسر شوند

ما بین الرماة منع

دیه بر عاقله است و هرگاه کامل پس هرگاه قصد او منحصر بعمد است والاخطاء محض است دیه بر عاقله
است مگر اینکه رامی حذار گفته باشد پس بری است چنانچه در رط و وسیله تصریح شده و در معتبره
ابی الصباح عن الصادق ع کان صبیان فی زمن علی ع یلعبون بالخطار فرمی
احدهم بخطره فدق رباعیة صاحبه فرفع ذلک الی علی ع فاقام بینة انه قال حذار
فدرء عنه القصاص فقال قد اعذر من حذر و در حکم عدم تحذیر است هرگاه حذار گفته و مسموع
مار نشده یا مسموع او شده لکن متمکن نشد وقت سماع از حذر نمودن بلی هرگاه تحذیر کنند و محل
رماة در ملک خود باشد و مار بلا اذن داخل شده رامی ضامن نیست و هرگاه با مار صبی باشد
پس نزدیک نماید او را بجانب سهم پس بهم خورد مقرب ضامن است با علم او و جهل رامی
و هرگاه مقرب صبی بسهم جاهل باشد و رامی عالم باشد عمد است و قصاص مشکوک سیما با ملاحظه
ضعف سبب و در صورت علم هر دو مقدم است مباشر و در جهل هر دو عاقله رامی ضامن
است و هرگاه صبی بنفسه نزدیک سهم آید ضمان بر رامی است با عمد و بلا عمد ضمان بر عاقله
است حذار گفته باشد المسئلة الرابع عشر ختان و حجام و بیطار ضامن جنایتی می‌باشند
که مترتب شود بر افعال ایشان باجماع محکی در رض و غنیه و در روایت سکونی ان علیا ع
ضمن ختانا قطع حشفة غلام و در سرائر دعوی عدم خلاف شده بر صحت مضمون آن و ذکر کرده

(حاشیه: و حذار اسم فعل بمعنی احذر ... / الخطار الذی یلعب الصبیان الذی ترمی علیه / و المقلاع الذی یرمی به مع الحجر / الدق ... / الثنیات / ختان ختانه و بیطار ... / بیطار ... / البیطار المعالج للدواب)

نیست

نیست سیما با ملاحظه قوه احتمال اندراج آن در شبه عمد و اذن داده باشد ولی غلام مانند آنچه گذشت
از ضمان طبیب دیه جنایات خود را و در کتاب اجاره از ضمان ارباب صنایع جنایات
خود را المسئلة الخامس عشر هرگاه شخصی از مکان بلندی خود را بر غیر اندازد پس هرگاه
قصد قتل نموده یا اینکه این قسم قاتل بود غالبا پس داخل عمد است و قصاص مترتب است و هرگاه
قصد قتل نکرده و قاتل غالبی نیز نیست شبه عمد است و هرگاه قصد وقوع بر شخصی نموده و اتفاقا
بر غیر افتاد و هلاک شد دیه مقتول بر عاقله است فرع الاول هرگاه شیری حمله نماید او را پس
مفر و نجات نیافت مگر اینکه خود را از بلندی بزیر اندازد پس انداخت و اتفاقا بر کسی
افتاد و هلاک شد پس اقوی وفاقا للمحقق ره و شهیدان اکثر دیه این مقتول بر عاقله آن
واقع از علو است زیرا که این واقع هر چند قاصد مطلق القاء است لکن مضطر است باین قصد
خاص بلا اختیار پس مثل نائم است در حصول جنایت بفعل او بغیر اختیار فرع الثانی کسیکه
باد او را از پشت بام اندازد یا اینکه پای او بلغزد و بیفتد بر کسی و هلاک شود بر آنکس دیه نیست
زیرا که در اینها در صورت قصد و اختیار بالمرة مسلوب است و فعل مستند است
بامر خارج و باین جهت جمعی تصریح نموده اند در اینصورت بعدم ضمان نه بر واقع و نه بر عاقله او چنانکه
در صحیحه محمد بن مسلم عن احدهما ع فی الرجل یسقط علی الرجل فیقتله فقال لا شیء علیه و در خبر عبید بن زراره

(حاشیه: اینکه او بلندی ... انداز د ... / صار علیه ... نفع ... / ... / بادان سطح انداخت ...)

عن الصادق عن رجل وقع على رجل من فوق البيت فمات احدهما قال ليس على الاعلى شيء
ولا على الاسفل شيء وصاحب کشف احتمال داده که چون نائم منقلب على غيره باشد در وجوب
دیه بر او یا بر عاقله او على الخلاف وسایر اثر دیگری بر قائلند بدیه از بیت المال چون قتیل زحام و ضعف
هر دو ظاهر است و این خلافات در جزء وقع علیه میباشد و امادم واقع لیس هدر است مطلقا
الثالث هرگاه بیندازد او را دیگری پس واقع شود بر دیگری و بمیرد مدفوع دیه مدفوع بر دافع است
بلا خلاف بلکه قصاص است هرگاه قصد نموده بدفع او قتل او را یا آنکه قاتل باشد غالبا و اقرب بل اشهر
المشهور آنکه دیه اسفل نیز بر دافع است نه بر واقع هر چند مباشر است نظر بضعف مباشر بالجاء و قوة
سبب بجهت دافع لانه القاتل عرفا لا المدفوع المسلوب عنه القصد والاختيار الجاري مجرى الالات
الجادية كمن القى عليه حجر او هدم عليه الجدار و خلاف شیخ است در نهایه و صاحب
جامع که دیه بر واقع است و او رجوع مینماید بر دافع چنانچه در صحیح عبد الله بن سنان عن الصادق ع
في رجل دفع رجلا على رجل فقتله قال الدية على الذي دفع على الرجل فقتله لاولياء المقتول
قال ويرجع المقتول بالدية على الذي دفعه قال وان اصاب المدفوع شيء فهو على الدافع لکن
با وجود تامل در دلالت صلاحیت معارضه ندارد و ما ادله متقدمه معتضده بشهرة عظيمة بلکه عدم خلاف
که در ارشاد ذکر نموده و ظاهر مجمع البرهان اتفاق اصحاب است بر خلاف آن المسئلة السادس عشر شیخ

فی

فی نهایة باب الاشتراک فی الجنایات مسندا عن الاصبغ بن نباتة قال قضى امير المؤمنين في جارية
ركبت اخرى فنخستها ثالثة فقمصت المركوبة فوقعت الراكبة فماتت فقضى بديتها نصفين
بين الناخسة والمنخوسة النخس سر انگشت یا سوزن یا چوب فرو بردن بجهت جهیدن قمصت نفرت نموده
و نفرت فالقمص چون شیخ و قاضی و ظاهر لمعه فتوی بمضمون خبر داده اند بلکه جماعه کثیره نسبت بمشهور
طایفه داده اند و همین کافی است در جبر ضعف سند سیما با اخلاص فرقت قاعده نظر بوقوع قتل بسبب فعل
ناخسه و قامصه و هلاک شده است راکبه بدون اختیار از او بلکه مضطر بوده در فعل خود و ناخسه و قامصه
سبب بوده اند از برای قتل راکبه پس ضامن میباشند چنانچه اقتضاء مینماید ایضا صحیح الحلبی عن الصادق ع
عن رجل ينفر برجل فيعقره وتعقر دابته رجلا فقال هو ضامن لما كان من شيء وصحیح بمعناه واصباغ و غیره
قائلند که بر ناخسه و قامصه دو ثلث دیه است و یک ثلث ساقط است و تعلیل نموده اند بانکه رکوب
راکبه عبث بوده در این شعار است باختصاص حکم آن بالعبث بلکه هرگاه راکبه لا غیر باشد و هرگاه بالاجرت
باشد کمال دیه بر ناخسه و منخوسه است چنانچه جمعی حسن شمرده اند و دلالت مینماید بر این مسئله ارشاد
مفید و بعضی دیگر چنین است از الیق بمذهب و بمقتضی دلیل از او دانسته که جمع دیه بر ناخسه است نه بر منخوسه زیرا
که ناخسه مضطر کرده منخوسه را برای حرکت و قمص قال فاما اذا امكنها ان لا تقمص فقمصت لجاجا فالدية

علیها وجدها وجمعی نیز بنفیه او نموده‌اند و این حسن است هرگاه روایت سابقه مشهوره نبود و در اینجا اقوال
شاذه و مشهور قوی است المسئلة التاسع عشر کسیکه دعوت نماید دیگری را و بیرون آورد او را
از منزلش در شب پس او ضامن است تا آنکه معلوم نماید که بمنزل خود برگردانید بنا بر مشهور منصور بلکه ظاهر جمعی عدم
خلاف و صریح جمع دیگر چون غنیه اجماع است چنانکه در خبر عبد الله بن میمون عن الصادق ع اذا دعا الرجل اخاه
بلیل فهو له ضامن حتی یرجع الی بیته وخبر عمرو بن ابی المقدام عن الصادق ع قال رسول الله ص
من طرق رجلا باللیل فاخرجه من منزله فهو له ضامن الا ان یقیم البینة انه قد رده الی منزله
و ضعف سند مجبور است بشهرت عظیمه و عدم رجوع مدعو بمنزل خود بر سه قسم است یکی آنکه بهیچ قسم از آن
خبر نیست پس ضامن است دیه او را در مال خود دویم آنکه مدعو مجروح و کشته یافت شود یا عبد و صریح تنقیه
و ظهر عدم خلاف و غنیه اجماع است بر این حکم چنانکه مقتضای عموم خبرین مجبورین مزبورین است
و با این ادله مخصص میشود قاعده ضمان الحر ما لم یثبت علیه الجنایة خلافا لظاهر اللمعه فلا ضمان مطلقا
للاصل المخصص بما مر دوم یافت شود مقتول پس هرگاه داعی مخرج ادعا نماید که غیر قاتل است
و اقامه بینه نماید بری است و قاتل ضامن است و همچنین اگر غیر اعتراف نماید و هرگاه بینه نباشد قصاص نیست
للشبهة الدارئة و بر مخرج است دیه در مال خود سیم آنکه از اینکه ادعا نماید بر غیر یا اینکه ادعا
نکند بر احدی وفاقا للمشهور و علیه الاجماع الغنیة و المرسل فی السرائر و دیه قال روی انه اذا

فیه ان و ان یتاتی الاطلاق فالاولی
یکون بالعمل المراد و قبل اصل الطریق
فی الطرق و هو الاتیان بالاتی بالیل
طرق للاضیاف الیه و ما الباب

لمرلیم عنه

عنیه مع

ادعی

ادعی ان فلانا قتله ولم یقم علیه بینة بالقتل کان علیه الدیة دون القتل و ضعف سند مجبور است
بشهرت عظیمه و اصالة الضمان فی المخرج لیلا بمقتضی عموم الخبرین المجبورین و شک در وجوب قصاص که قتل مخرج
ظلما باشد پس معین است دیه و در اینجا اقوال دیگر است ضعیفه ستیم اکثر فیها نمیشود متبادر قصاص
نیست بلا خلاف کما فی التنقیح و اما دیه پس اقرب لزوم است مطلقا وفاقا للمشهور بلکه ظاهر غنیه اجماع
و لعموم الخبرین المزبورین المجبورین که سند السرائر قال الحق اخرجه من البیت ثم وجد میتا ما ادعی انه مات
حتف انفه دعوی ان علیه الدیة او البینة علی ما ادعاه و در اینجا اقوال دیگر است ضعیفه و مشهور منصور
عدم فرق است میان اینکه ادعا نماید موت حتف انفه یا اینکه ساکت شود فرع الاول هرگاه بخواند در شب
زنی را مثلا پس غیر و خود برآید این حکم جاری نمیشود بجهت عدم الاصل و خروجه عن مورد النص الثانی
هرگاه داعی حاضر نشوند در موضع مشترک بینهم ظاهر اشتراک ایشان فی الجنایة و همچنین هرگاه مدعو جماعتی باشند
داعی ضامن است هرکت المستفاد الثالثة هرگاه اجاره نماید شخصی را مثلا الی سنة لیلا و نهارا
پس اگر اجیر خود شب بیرون بیاید بجهت اتیان بعمل الاجارة مثل کشیک مهمات مستاجر شود چنانکه داب
صنع لزراعة شلتوک است یا برای نقل واب یا آب دادن زرع مستاجر پس ضامن نیست و اما هرگاه مستاجر او را
پس محتمل است ضمان بجهت عموم نص و فتوی و این مشکل است زیرا که کسی نخوانده و اخراج ننماید شخصی
در شب پس هر چیزی که متعین شود واجب است بر او که ادا و واجب حفظ نماید این کس جنس است در خانه

دعیمتا

و من تقنیه انفع الدلالة

الدعی الاول

حتی المسیلة

اخرجه السائل لیلا

وما علی المحسنین من سبیل مثل اینکه کسی اجیر شده در شب جمعه که نوبت آب زرع عمرو است شب
زرع او را آب دهد هیچ شرعی اجرت بگیرد و مستاجر یا شخص دیگر نگذارد شود و بگذارند او را و اخراج نماید لیلا
بجهة انقطاع من عمل قلیل و اتصال این مسلم خطر کرد الاجاره است و سانحه است لغة و عرفا و شرعا
و عقلا و عموم نفی سبیل مقتضی نفی ضمان است با وجود اینکه در عموم خبر بغیر جان فرض شامل است ظاهر
سیما بملاحظه قول حتی یرده چه متبادر از این اخراج بغیر حجت است که اختیار رد بمنزل خود دارد و ما در اخراج
اجیر من اللیل الی النهار او غیره ان اجیر رد بمنزل خود بلاد و بعض فروض مالک نیست و کان ما هست عمل اجیر
مدت متمادی باشد و لو سلم پس تعارض بین عموم الخبرین و عموم الایة عموم من وجه است و اصل عدم ضمان است
با وجود و عدم وضوح جبر ضعف سند خبرین در فرض الرابع هرگاه صاحب بیت خود امانت نهد بداعی که در
که در ظلمات شب الجوان که بردن ایم با قوت پس اقوی عدم ضمان است قصرا علی المتبادر من النص و الفتوی
مع عدم استعلال المخرج بدعائه داخل آجیره مع انه یصح بایجاب سوال الرضا فالسبیل منفی عنه بالایة
المسئلة الثامن عشر هرگاه اعاده نماید ظئر بعض دایه و لد را بصاحب آن و انکار نماید اهل آن و لد را یعنی الظئر
مصدق نباشند تا و اینکه کذب او ثابت نشده و هرگاه کذب او ثابت نشده و هرگاه کذب او ثابت شده
بر او است دیه یا احضار و لد بکه محتمل باشد که همان و لد است بنابر مشهور منصوص خبر که در صحیحه حلبی است
مثل مشهور بقول ما انما الظئر مامونة و اقرب بقول العلامه اظهر است بین او هر چند ظاهر نص عدم صاحب
بیان است

بیان است و هرگاه ظئر ادعا نماید موت ولد را خیانت نیست بلکه بین متوجه است بطریق هرگاه این ظئر استیجار
نماید دیگری را و آن غایب شود با ولد و معلوم نشود که طفل چگونه شده است ضامن دیه است بلا خلاف چنانکه در صحیح
صحیح سلیمان ابن خالد عن الصادق علیه السلام رجل استاجر ظئرا فاعطاها ولده فکان عندها فانطلقت
الظئر فاستاجرت اخری فغابت الظئر بالولد فلا یدری ما صنعت به قال علیه السلام الدیة کاملة فرق نیست
در صورتیکه اولیای طفل اذن نداده باشند در تسلیم ظئر ولد را بدیگری مبنا اینکه این ظئر بلا اذن در استیجار داده
باشند یا نه چنانکه مقتضای قاعده و عموم صحیحه مزبوره است فائدتان الاولی شهید فرموده که از قواعد فقها
این است که جز مضمون نمیشود و مسئله استثنا شده یکی مسئله ظئر دوم مسئله غیر لیلا پس بردن اگر
و معلوم نباشد قائل او با اینکه باز شود نیست سیم مسئله صبی مغصوب تلف غاصب جان لنحو حتی و ظ
شد حقیقت استثنا و موانع تلف شد در حال خود الثانیة هرگاه ظئر منقلب شود و مقتول شود طفل لازم است
ظئر را دیه در مال خود هرگاه طلب ظائرة المفاخرة والعزة نموده و هرگاه بجهة ضرورة و بعد لیس دیه بر عاقله ظئر است
و فاقا للمشهور لصریح خبر محمد بن مسلم عن الباقر علیه السلام و جمعی از متاخرین قائلند که دیه بر عاقله است مطلقا زیرا که خطاء
محض است چون انقلاب نائم که مسبوق بشعور نباشد و جمع دیگر چنین مقید و غیره و مسائل آخر قائلند که دیه در مال ظئر است
مطلقا بنابر اینکه ظئر با ضجاع صبی در جنب خود مساعدت نموده که بفعل که از او شرکت است در تلف گویا
شبه عمد و اقل اقوی است المسئلة التاسع عشر رجع القصد و فیه فی اطفالنا باب الدیات و القصاص

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صحیح ابن سنان مخالفست علی الروایة التی انها فتلت ابنها

عن عبد الله بن سنان عن الصادق ع عن رجل سارق دخل على امرأة ليسرق متاعها فلما جمع
الثياب تبعتها نفسه فواقعها فتحرك ابنها فقام اليه فقتله بفاس كان معه فلما فرغ حمل الثياب
وذهب ليخرج حملت عليه بالفاس فقتلته فجاء اهله يطلبون بدمه من الغد فقال ابو عبد الله ع يضمن مواليه
الذين طلبوا بدمه دية الغلام ويضمن السارق فيما ترك اربعة آلاف درهم بمكابرتها على فرجها
لانه زان وهو في ماله غرامة وليس عليها في قتلها اياه شيء لانه سارق ودر این خبر اشکالات
چند وارد آورده اند اول ایجاب دیه غلام وحال آنکه در عمد قصاص است وجواب آنکه محل قصاص
فوت شده است دوم ایجاب دیه بر اولیا وحال آنکه عمد ضمانی نمیشود در او و عاقله جواب آنکه محمول است بر فرار
سیم قتل سارق بعد از قتل پسر هدر است ومقتضای این روایة از دیه غلام است جواب آنکه قتل او دفع
شده من باب القصاص بلکه من باب الدفاع است و هدر است چهارم ایجاب چهار هزار درهم از این وطی است
و حال آنکه واجب در وطی بکره مهر المثل است و ان زاید نمیشود از مهر السنة جواب آنکه خلاف است و این خبر
اشاره است بجواز زیادتی چنانچه احد القولین است پنجم ضرب سارق قطع ید است نه قتل جواب آنکه لص محارب
هرگاه ممکن نشود تخلیص مگر بقتل او هدر است و این تنزیلات مندفع میشود منافاة روایة با اصول مقرره
المسئلة العشرون روی فی یه بعد الباب المتقدم صحیحا عن عبد الله بن سنان عن الصادق ع عن رجل تزوج
امرأة فلما کان لیلة البناء عمدت المرأة الی رجل صدیق لها فادخلته الحجلة فلما دخل الرجل یباضع

اهله

اهله ثار الصدیق فاقتتلا فی البیت فقتل الزوج الصدیق وقامت المرأة فضربت الرجل ضربة فقتلته
بالصدیق قال تضمن المرأة دیة الصدیق وتقتل بالزوج و ما فیه من تضمین الزوجة لدیة الصدیق
خلاف الاصول چه صدیق بالینکه مستحق قتل است بجهة قصد او قتل زوج را یا بتهمه او اهل او یا بلا اذن
او با نیت بیرون بنا بر اول مهدور است زیرا که دم او مثبت و بنا بر ثانی پس ضامن زوج است
نه زوجه و جمعی دم صدیق را هدر دانسته اند بنابر جواز قتل زوج کسی را که بیاید در خانه
خود از برای زنا با اهل او با آنکه قصد قتل زوج نموده باشد یا نه و ملک اشکال نموده با آنکه
دخول اعم است از قصد زنا و صاحب هدر نموده دم او را هرگاه علم داشته باشد دخول صحیح
از بوی جهة فتوی جمعی مطلق و بعید نیست توجیه ضمان زوجه دیه صدیق را بجهة صحت روایة
و بودن زوجه غارة و سبب لغیره قتل او و بعد آنکه جاری شده عادة اصحاب بر دو انیقاد
بلکه جملة از احکام بلفظ روایت و اشاره ببعضی فوائد بمثل تبعیض قول بمضمون انها با یما الفقه
انها قواعد مقرره بین الاصحاب را در این عبد بجهة اختصار اکتفا نمودم ببعد روایة فرموده تبعا
للعلماء بهم فی الاسباب بدانکه در اخبار ضمان معلق بلفظ سبب و مباشرت است با آنکه
اخذ میشود بعموم آن از اخبار متفرقه در فروعات مختلفه مستفاد میشود از ثبوت ضمان در این دو
بر اختصاص میشود در تطبیقین ثابت از ادله و تحقیق آنکه موجب دیه دو امر است احدهما

مباشرة الاتلاف یعنی فعلیکه مرتب شود بران تلف نفس یا عضو بمباشره بدون قصد اتلاف اعم از انکه
قصد فعل شده باشد که شبه عمد است در دیات مثال او است و مرتب نموده اند بر این ضمان
مثل طبیب انچه را تلف شود بعلاج او یا انکه بالمره قصد نباشد چون نائم یا انکه قصد شیء
باشد پس واقع شود اثر ان در غیر ان پس خطا است و موجب دیه بر عاقله است و کفاره مخصوص
بقتل مباشر نه در تسبیب و همچنین دیه بر سر بر عاقله نمی باشد للاصل و الاجماع ثانیها تسبیب است
و تعریف نموده اند او را بفعل کل ما یحصل التلف عنده بعلة غیره الا انه لولاه لما حصل من العلة تاثیر مثل حفر
نمودن این در معبر یا انچه در معنی اوست مع التردی و نصب سکین و طرح معاثر چون پوست خربزه و هندوانه
و مثل آتش و القاء حجر در طریق پس تلف حاصل نشده از هیچیک از اینها بلکه حاصل شده بسبب عثار
مسبب از اینها ممکن است که هرگاه احداث اینها نشده بود عثار متحقق نمی شد و این تسبیب موجب ضمان است بلا خلاف
فی الجمله بلکه بمقتضای عموم لاضرر و لا اضرار در استقراء موارد جزئیه منصوصة الضمان است پس هرگاه مباشر
نباشد و سبب متحد باشد ضامن است و هرگاه متعدد باشد پس بعضی تصریح کرده اند باینکه ضمان
بر اقدم در تاثیر است نه در وجود مثل وضع حجر نسبت بتردی در بئر مثل تردی با وضع سکین در قعر بئر
در بعضی چون شیخ در مط تامل است بتقدیم سبب عدوانی مطلقا نفی تقیید ضمان را بر صورت اجماع
و تفصیل مبحث اسباب ایراد میشود در ضمن مسائل عدیده المسئلة الاولی هرگاه کارد یا سنگ

و مثل القاء و طرح پوست خربزه
و هندوانه در معبر الطریق

وضع سنگ در ملک خود و قتل بعمل

بگذارد

بگذارد در موضعی که مختص او نباشد بعلاوه قید با منفعت ضار نیست و بعد داخل عاثر را انچه نموده تدریج
نموده اند که غیر ضمان خلاف از جمله شیخ در مط قال لانه فعل ما له فعله و المتعدی کان من الهالک لانه تدخل
بغیر ملک الغیر فهدر دمه قال لو کان هذا الشیء وضع الحجر المالک و نصب الاجنبی
سکینا فعثر بالحجر فوقع علی السکین فمات فالضمان علی صاحب السکین دون واضع الحجر لان الثانی
هو المتعدی دون صاحب الحجر و هکذا لو نصب المالک السکین و وضع الاجنبی الحجر فالضمان
علی الاجنبی بکل حال لانه هو المتعدی انتهی و از این عبارت چند حکم مستفاد میشود یکی انکه
در صورت اجتماع دو سبب موثر ضمان بر سبب عدوانی است مثل انکه مالک در زمین مال
خود سنگی بگذارد و اجنبی در قرب ان کاردی نصب نماید پس برود کسی و بلغزد از سنگ و بر کارد
افتد و مقتول شود ضمان بر اجنبی صاحب سکین است دوم انکه هرگاه سبب واحد باشد و مباح
مثل انکه مالک در ملک خود سنگی بگذارد و داخل عاثر بلا اذن مالک در ملک او داخل شود و بلغزد از سنگ
و بیفتد و مقتول شود پس ضمان بر مالک نیست که واضع حجر است نیز که مالک مسلط است
در ملک خود هر انچه میخواهد میکند و داخل بلا اذن متعدی است سوم اهدار است سیم انکه اطلاق
عبارة المحکی در جیب اطلاق جمیع دیگر مقتضی انست که در سبب غیر عدوانی ضمان نیست مطلقا هر چند متعقبی
غیر و داخل عاثر باشد مثل انکه داخل باذن باشد بسبب عمی یا ستر یا ظلمت مطلع نباشد بر سبب مالک سکینا

وضع سنگ در ملک غیر
قتل بعمل

در اجتماع اسباب الضمان علی السبب
العدوان

السبب واحد مباح

در ملک خود یا مباح او چاه دارد و معبر بیفتد و مقتول شود داخل در ضمان است چنانچه صریح علامه [illegible] است
مثل اینکه بچهٔ غیر را طعام مسموم دهد و مقتول شود داخل در ضمان است نیز اگر از مباشرة [illegible]
میشود با غرور و سبب اقوی است از مباشر [illegible] و عدم ظلم و دم مسلم
المسئلة الثانیة هرگاه ایقاع سبب نماید در ملک اختیاری خود در غیر خود مثل اینکه وضع حجر یا نصب
سکین یا حفر بئر نماید در اصل موات [illegible] الحاق آن بملک در تحقق ضمان دو قول است صحیح چون
محقق در علامه [illegible] ضمان نظر با اصل [illegible] عدم عدوان و اقوی وفاقا للطباطبائی عدم
منهم [illegible] ضمان است نظرا باطلاق معتبره [illegible] سماعه عن الصادق علیه السلام عن الرجل یحفر البئر فی داره
او فی ملکه فقال ما کان حفر فی داره او فی ملکه فلیس علیه ضمان و ما حفر فی الطریق او فی غیر ملکه فهو ضامن
لما یسقط فیها و [illegible] عن الصادق علیه السلام عن رجل حفر بئرا فی غیر ملکه فمر علیها رجل فوقع فیها فقال علیه السلام هو ضامن
لان کل من حفر فی غیر ملکه کان علیه الضمان و نیز [illegible] صحیح حلبی [illegible] ضامن [illegible] من شیء
[illegible] لا یطل دم المسلم [illegible] و در وضع حجر یا سکین سبب اتلاف و استیلاء
ضمان در اسباب [illegible] المسئلة الثالثة هرگاه وضع حجر یا نصب
سکین نماید در ملک غیر یا در طریق مسلوک [illegible] و مقتول شود ضامن است
در [illegible] بالاطلاق [illegible] اجماع [illegible] است [illegible]

ساعه

سماعه و خبر [illegible] در ملک غیر [illegible] با اینکه وضع حجر [illegible] در آن نیز مثل واقع است
و شیخ گفته و همچنین هرگاه بجای حجر نصب سکین نماید و غیر بیفتد و مقتول شود یا در قرب حجر سکین
باشد [illegible] و مقتول شود [illegible] آنکه وضع حجر [illegible] نماید
و سکین و همچنین شیخ در [illegible] گفته هرگاه این دو سبب از دو نفر باشد و احدهما نصب حجر نماید
در ملک خود دیگری نصب سکین نماید در قرب آن [illegible] کننده [illegible] بیفتد بر سکین
و مقتول شود [illegible] واضع حجر است [illegible] ناصب سکین و همچنین هرگاه احدهما وضع حجر نماید
و دیگری در قرب آن حفر بئر نماید [illegible] کننده [illegible] بیفتد در چاه ضمان بر واضع حجر است
مثل اینکه [illegible] باشد در چاه و این مشکل است [illegible] ضمان [illegible] سبب [illegible] فائده
[illegible] در طریق مسلوک [illegible] از برای مصلحت مسلمین باشد [illegible] وضع حجر در طریق
شارع [illegible] سالکین [illegible] ضمان [illegible] عدم تعدی [illegible] آن [illegible]
[illegible] ضمان [illegible] المسئلة الرابعة خلاف نیست در ضمان حافر بئر در طریق
مسلوک لا لمصلحة [illegible] در ملک غیر بلا اذن [illegible] کننده [illegible] هرگاه [illegible]
در آن چاه [illegible] ضامن است [illegible] المسئلة [illegible]
هرکاه حفر بئر نماید در موات [illegible] از [illegible] مباح [illegible]

چنانچه در ملک خود ضمانی نیست و اما هرگاه قصد تملک نکرده باشد قبل اینکه ما از فرود آید در صحرا و حفر نماید
بجهت مجرد انتفاع آب که کفایت ما و دفع حاجت ایشان شود پس مالک نمی‌شود و در ثبوت ضمان در این خلاف است
شیخ در ط مائل است بعدم ضمان نظر بعدم تعدی در حفر و اقوی ضمان است نظر بعموم اخبار متقدمه موجبه ضمان
در حفر در غیر ملک المسئلة السادسة خلافی نیست در عدم ضمان حافر [illegible] هرگاه حفر باذن مالک
باشد و هرگاه بنیاد انداز [illegible] خطاء [illegible] و هرگاه بلا اذن مالک
حفر نماید و بعد از حفر مالک راضی شود [illegible] سقوط ضمان این حافر [illegible] اقوی عدم سقوط
للاستصحاب و عدم صحة ابراء مالک [illegible] عالم [illegible] اسقاط الشفعة قبل البيع [illegible]
مبیع و عدم [illegible] سقوط ضمان [illegible] ضعیف است المسئلة السابعة
مشهور [illegible] عدم ضمان حافر بئر است در طریق مسلمین هرگاه حفر بجهت مصلحة مسلمین باشد [illegible]
بالعموم [illegible] و شرط [illegible] من اضر بشیء من طریق المسلمین
فهو له ضامن و [illegible] عن الشیء [illegible] علی الطریق [illegible] کل شیء
یضر بطریق المسلمین فصاحبه ضامن لما یصیبه المسئلة الثامنة مقتضای [illegible]
ثبوت ضمان است بعدم ضرر بطریق مسلمین [illegible] مصلحة مسلمین باشد [illegible] هرگاه [illegible] نماید
در شوارع جزئی [illegible] ایشان [illegible] داشته باشد [illegible]

عدم ضمان حافر باذن مالک

[illegible] بطریق المسلمین

بنا

اینکه در تحت شارع عام بنای سرداب نماید [illegible] یا چاه آب بجهت خانه خود و سر آن را محکم
محکم بپوشاند که بحسب عادات عرفیه ضرری بمارّه نداشته باشد [illegible] اتفاقا خراب شود یا مارّه
بچاه افتد اقوی عدم ضمان است چه بنای [illegible] در داشتن [illegible] در شوارع عامه
در جائیکه مانع مارّه نیست و [illegible] باطلاق حکم نموده اند بضمان در احداث در طریق مسلمین
[illegible] مصلحت مسلمین نظر باطلاق [illegible] فی الطریق [illegible] فهو ضامن
لما یسقط فیها و این ضعیف است [illegible] المسئلة التاسعة در [illegible] غیره
تصریح شده باینکه هرگاه اذن مالک ارض [illegible] ضمان [illegible] مباشر [illegible] و اطلاق [illegible]
بضمان [illegible] فی ملک غیره و هرگاه عالم باشد [illegible] بعدم اذن مالک [illegible] عالم نباشد یا اینکه
ارض ملک غیر است پس ضمان [illegible] است بجهت قوت سبب [illegible] مباشر [illegible]
صحیح الکنانی من اضر بشیء من طریق المسلمین فهو له ضامن [illegible] صادق [illegible]
مسلمین هر چند [illegible] بالتسبیب باشد پس ضامن است المسئلة العاشرة هرگاه حفر نماید [illegible]
عن هذا الطریق ضامن نیست [illegible] مصلحت عامه مسلمین و هرگاه در آن مصلحت مسلمین
نباشد و مع ذلک حفر نماید [illegible] هرگاه عالم [illegible] باشد ضامن است نظر بقوة مباشر و عموم اخبار

[illegible]

[illegible]

و هرگاه عالم نباشد بحال العقل اینکه مظنه داشته است جعل ازار یا مظنه مرده است اذن امام یا نائب

امام یا مجتهد جامع الشرایط خود که امر او است مجتهد حفر ... اصالة الحمل ... مسلم ... صحیح باشد پس در اینجا

احتمالات عدیده است اول ضمان اجیر حافر دوم ضمان مستاجر آمر سیم ضمان کل منهما

استقلالا احیانا ضمان کل منهما اجمالا یعنی که دیه هر دو ... شود ... و اوجه احتمال دوم است

بجهت قوت سبب ... مستاجر عالم در غرور مباشر نظر بمظنه او و ... ظاهر در روایات احتمال

ثالث است بجهت اندراج هر یک در عموم صحیح الکنانی ... سماعة عن الرجل یحفر البئر فی داره

او فی ملکه الی قوله ... فی الطریق او فی غیر ملکه فهو ضامن و خبر زراره عن رجل حفر بئرا فی غیر ملکه فمر علیها

رجل فوقع فیها فقال علیه الضمان ... غالب ... استیجار ... حفر ... و اما بجهت

زارع و بیوتات و حمامات و خانات و غیرها و ذلک ... بدلیل عموم است ... اختصاص بخصوص

مباشر حفر ... اطلاقات ... استعمال ... بخصوص مباشر حفر ... حمل

اطلاق است ... صاحب ... زارع ... بیوتات ... خصوص ... داخل

امور نادرة الوقوع است و تحقیق ... که هرگاه ... مباشر ... باشد که کیست ... است

مستاجر ... المسألة الحادیة عشر هرگاه استیجار نماید اجیر را که حفر نماید

از برای ... ملک ... و ... باشد ... تلف شود ... اصل عدم ...

[illegible]

اذا ضمان سبب ... که شامل ... شود بلکه مستاجر ... نموده ... اجیر ... باید ... مثل ادعا

اجیر ... الحنبر ... استدلال نموده ... مشهور ... الفریقین البئر جبار

والعجماء جبار والمعدن جبار و مراد از جبار ... هدر است چنانچه ... ابن اثیر و غیر او تصریح شده

مراد از المعدن جبار آنکه کسی ... اجیر بگیرد بجهت اخراج معدن ... بشود معدن بر سر او و تلف شود

ضامن ... مستاجر و صاحب معدن نیست ... باشد ... الا اذن ... مستاجر ...

نحو ... چنانچه ... تصریح شده المسألة الثانی عشر ...

... تفریع نموده باینکه هرگاه عبد باشد ... ضمان ... مثل سایر جنایات او پس هرگاه عتق

نماید ... حفر ... پس ... ضامن است ... انفکاک ... شده

پس ... است ... هرگاه معسر باشد ... موقوف میباشد ... و هرگاه عتق نماید

... حفر ... بعد ... ضمان ... است ... حال جنایت حر است ... تعلق

نیست ... حال المسألة الثالثة عشر هرگاه حفر نماید چاهی را در ملک مشترک میان او و غیر

بلا اذن شریک پس شبهه نیست در ضمان ... مقدار ... ضمان جمیع دیه

مترتب است ... الطلاقی ... ضمان ... در حفر ... شخص

در سهم شریک متعدی است بلا شبهه و همچنین در سهم خود زیرا که مامور است باجتناب از حفر

... العجماء جبار والبئر جبار والمعدن جبار ...

حکم بناء در طریق حکم حفر است

... اذن شرعی

غیر ملک خود و این در مشترک موقوف است بنا بر آنکه جمیع حقوق متعدی است و در جمیع صور مذکوره ضامن
است جمیع در بیرون یا خیر و اگر گاه مترددی عبد باشد المسئلة الرابع عشر حکم بناء در طریق حکم حفر است
در مواضع ضمان و عدم ضمان پس هرگاه بنا نماید مسجدی از برای نفس خود یا از برای مصلحت مسلمین
در طریق ضیق یا واسع در موضعی که مضر بمارّه باشد ضامن است متلفات بسبب آن را و هرگاه
نماید در آنچه ذکر شد از مقتضی شرعی باید در موضعی که مصلحت نیست بمارّه از برای نفس خود یا بجهت
مصلحت عامه پس ضامن نیست و مبرّی معوای قطع نموده نفی ضمان در طریق واسع در موضعی
که مضر بمارّه نباشد بجهت دلالت دلیل طریق واسع و هر عدم ضمان اصل و جواز فعل است که مقتضی است
عدم تعقیب ضمان از حکم استفراغ مکرر در مواضع مخصوصه که بدلیل ثابت شده بجهت طیب و مصلحت محض
معقول شرط در معتبره نافی ضمان با عدم ضرر به طریق مسلمین و حبس ضمان در مواضع مقرره عموم نفی
ضرر و صحیح کنانی من اضرّ بطریق المسلمین و صحیح حلبی متقدم است و اما ضمان بناء در صورت شرعی یعنی در سعة
از ضرر بجهت متعدی است یا بجهت اذن امام در این دو صورت و هیچگونه نفع مقیما بر امام ما ... را
از حقوق خود مبر تقید جواز منافی ضمان نیست بجهت ضمان طبیب و بیطار فروع الاول
هرگاه بنا نماید مسجدی یا غیر آن را در ما زاد از سبع یا ضیق سبع از کفایت طاقه اقرب ضمان است
بنا بر اختصاص تحدید بسبع بصورت تنگی احتیاج با زیاده نباشد و الا پس ضمان ... میشود تقدیر بکه

دفع

دفع ضرر عارضه نماید شود و هر ضمان اطلاق معتبره متعلقه معتبره بعد از این تعدی بمواضع الثانی [illegible]
در طریق ترتیب ضمان است با عدم اذن امام اگر بنا نموده باشد بجهت نفع نفس خود در طریق واسع [illegible]
در ما زاد عن السبع باشد و اقرب تفصیل است میان بناء در مقدار سبع پس ضامن نیست
مطلقا نیز اگر شارع معین نموده از برای جمیع مسلمین تصرف در آن بغیر آن و هر تعدی است و ممنوع
و میان بناء در ما زاد از مقدار یا عدم طلب مسلمین ایضا پس ضامن نیست بجهت اصل و تجویز امام اماء
از برای عموم چنانچه صریح است و غیره الثالثة هرگاه آویزان نماید در مسجد قندیل یا آویزان
نماید چراغ یا شمع را بجهت نفع نفس خود مثل اینکه قرائت قرآن نماید خود یا اینکه فرش ... نماید
بجهت جلوس خود مخصوصه وقت صلوة پس ساقط شود قندیل یا چراغ بر سر کسی یا اینکه مجروح نماید بوریا
یا کسی را بجهت عادمه یا امثال ذلک و غیرها الاقوی ترتیب ضمان است مطلقا بجهت ... اسباب [illegible]
از اینکه با اذن امام شده باشد یا نه بجهت عمومات نفی ضرر و لا یبطل دم المسلم و عموم معتبره در ...
این مسئله نیز از بیرون است چنانچه در ... تصریح شده سیما علامه ... الجامع مرکب ... هرگاه
وضع این اشیاء بجهت مصلحت مسجد یا عامه مسلمین باشد ضامن نیست مطلقا اذن داده باشد امام
یا نه نیز اگر مستحب است و منافی در سؤال ... است با بر ... است و ما علی المحسنین من سبیل
چنانچه گذشت در صحیحه ... فی الطریق لمصلحة المسلمین و التستری البرجباری و از اینجا اگر علامه ...

در تحریر گفته است و لو سقف صحن ادخل شی فیه باریة او ضعف فیه حائطا او علق فیه قندیلا فلا ضمان
و لو علم باذن الامام لا ان یمنع انتهى و قد یقرر المسئلة الخامس عشر هرگاه تسلیم نماید ولد خود را بمعلم
سباحت پس غرق شود معلم ضامن است بقاعده تسبیب اتلاف که ترتیب است براو ضمان چون عدد طبیب
و معلم مؤدّب که تادیب مؤدّی شود بتلف و ابن جنید ولایت شده از ضمان صانع هرچند اجتهاد نماید
و حاذق باشد و منها قال الجمهور و الائمه و خلافا لابن الجنید منهم فی التجرید و الانتفاع بین صفحه نموده
ضمان را بصورت تفریط در حفظ واجب و این ضعیف است و اشکالی نیست در ضمان معلم
هرگاه صبی یا عبد را بدون اذن ولی مربد که تعلیم سباحت نماید پس تلف شده باشد اما انچه
هرگاه بالغ عاقل رشید باشد معلم ضامن نیست قطعا بالاجماع المسئلة السادس عشر هرگاه سه نفر
شریک باشند در انهدام حائط پس واقع شود ان حائط بر یکی از ایشان مقتضای قاعده ضمان
هر یک میباشند ثلث مسقوط انچه مقابل فعل او است پس متوجه شود بر دو نفر دیگر دو ثلث دیه را
نماید و الا لازم میآید ضمانت شریک جنایت شریک خود را و این خلاف عقل و نقل است چون
آیه و لا تزر وازرة وزر اخرى لکن صحیحه در تعقیب روایت نموده از ابن ابی عمیر عن علی بن
حمزة البطائنی عن ابی بصیر عن الصادق قال قضى علی علیه السلام فی حائط اشترک فی هدمه ثلثة نفر فوقع على
احدهم فمات فضمن الباقین دیته لان کل واحد منهم ضامن لصاحبه و الظاهر شیخ در نهایه نقل
شده قول بمضمون این که ان دو شریک دیگر ضامن دیه میباشند و این در غایت ضعف است

معولیت

مر و ایت مزبوره که است المسئلة السابع عشر سفینتان مثل دو تبین میباشند و ملاح چون راکب و غلبه
ریح یا آب چون غلبه دابه پس هرگاه تصادم نمایند و هلاک شوند یا انچه در ایشان است از نفس و مال
پس اگر ملاحین کاملین و مالکین باشند سفینتین با انچه در انها باشد و قصد کرده باشند الا فرا
یا اصطلاحی اگر تلف واقع میشود با افعالهما پس بر هر یک از ایشان است قصاص این ابتدای ... قتلی
مفرق نیست در قصاص چنانکه بوده ایشان مالکین یا نه بلکه شرط است که ایشان کاملین باشند
و اما قرعه زده میشود میانه در قصاص پس یک که قرعه باسم او بر آید کشته میشود و بقصاص
ایشان پس رد میباید در دو شرکه او هست یا اینکه ساقط میشود حق باقی نظر بفوات محل او
خلاف است در مباحث قصاص گذشت نیز بر هر یک از این ملاحین در سفینه نصف قیمت سفینه
صاحب و نصف انچه در ان است از مال و بر هر واحد از ایشان نیز نصف دیه صاحب او است
اگر هر دو تلف شوند و هرگاه قصد تصادم نکرده اند لکن تفریط نموده اند مثل اینکه ممکن بوده
ایشان را ضبط سفینتین یا امساک سفینه و ترک نموده اند یا اجراء سفینه نموده اند با طغیان
آب یا قصد تصادم نموده اند و علم نداشته اند که مؤدّی میشود بتلف و این غالب هم نبوده یا اینکه
بعد از ارسال و قصد تصادم عالم شده اند باینکه منجر میشود بتلف لکن بعد متعذر شد ضبط انچه حاصل
در الات یا ظلمی در حال سفینه پس قصاص نیست نظر بعدم تعمد و لکن واجب است بر هر دو را

است هر یک از انفس و اموال که واقع شود در هر دو با تفریط ایشان و قصد تصادم یا بی
عامل ایشان بدون قصد تصادم و هر گاه مالکین نباشند سفینتین را مقدار آنچه را که در آنها است
مثل اینکه اجیرین باشند یا غاصبین یا امینین ضامن میشود هر یک از این دو نصف هلاک امین نصف
سفینتین را و آنچه را که در این دو سفینه است مخیر است هر یک از مالکین میان اینکه اخذ نماید
جمیع سفینه را از امین خود یا امین خود پس اخذ جمیع نماید نصف آنرا از امین دیگری یا امین او و میانه
اینکه اخذ نماید نصف آنرا و نصف دیگر را از امین دیگر و جمیع مذکور است احکام ما به میشود نیز
در حالتی که متصادمین فروع الاول خلافی نیست در اینکه هر گاه تفریط نکرده باشند مثل اینکه باد غلبه
نماید بر سفینتین ضمانی نیست بنا بر آنچه سبق غلبه نماید الثانی کسی را باد بیندازد بر کشتی دیگری و آن
دیگری هلاک شود ضمانی نیست بر او واقع بلا اختیار باتفاق اصحاب و همچنین اصحاب اتفاق نموده اند در اینکه
اگر کسی بلغزد در سفینه بر غیر پس هلاک شود آن غیر ضامن است این لغزیده یا عاقله او و شهید در
فرق نکرده که مباشر در نزد او حاصل است بخلاف ما فطانظ باید تا آنکه متنفس میشود در جمیع
و این تمام نیست بلکه متفق علیه اجماع است الثالث ضامن نیست صاحب سفینه و ملاقه هر گاه واقع شود
بر او سفینه دیگری ضامن است صاحب آن اگر تفریط نماید یا اینکه اتفاق افتد که جریان بحر بسر میکنی
نباشد از برای صاحب ملاقه ضبط آن و علم داشته باشد صاحب ملاقه با بین و ممکن باشد دفع آن

فرار

در آن کرده باشد الرابع هر گاه در وسط بحر بعد از خرق سفینه نماید پس اهل سفینه غرق شوند
ضامن است بر خلاف در نظر شهید اکثر آن بنا بر قاعده قتل الملف و هر گاه خرق نماید خطائاً محضاً مثل اینکه
از دست بیفتد کارد یا سنگی و سوراخ در غرق شود اهل سفینه یا در جوار بغیر موضع مقصود
اصلاح آن است پس دیه بر عاقله است و هر گاه مشغول شود با اصلاح سفینه و ملاقه یا سایر ما فی البحر
مثل اینکه مجهد اصلاح میخ یا تخته کشتی نه بزند پس تخته دیگر از کشتی کنده شود و غرق شوند یا اینکه
اصلاح نماید تغییر موضعی میشود پس معلوم میشود اینکه در غرق حاصل شد پس ضامن است در مال خود
آنچه را که تلف شود از اموال یا انفس و ظاهر اجماع اما میگوید در مسالک داشته باشد که شبه عمد است فکر نیست
اشکال ... ضمان و شهید ... استحسان بلا تفریط در اینجا ...
ضمان صانع ... نماید ... میشود ... ضمان و در مسالک طبیب
نفوس را ... مسالک مثل کشتی از نفوس المسئلة الثامن عشر ... صاحب حایط آنچه را که
میشود بسبب آن هر گاه در ملک خود باشد یا در مکان مباح هر گاه واقع شود در طریق پس
مجروح شود انسان بسبب ... شدن ... از آلات بنا ... است ...
ضمان ... است فروع الاول هر گاه بناء حایط نماید مائل بغیر ملک خود ضامن است در صورتی
... مثل اینکه بنا نماید در غیر ملک ... الثانی هر گاه بنا نماید در ملک

خود مطلع لکن با اطلاع او بر این یا بر میل بطریق و ظن سقوط و انهدام آن با این میل
چه ابقاء با این میل تصرف است در هواء غیر بلا سلطنة شرعیة و همچنین هرگاه شاخ
درخت داخل شود در ملک جار و مطلع شود و واجب است ازاله آن فوراً و ابقاء
آن مع القدرة علی الازالة تعدی است ضمان مترتب است بر آن چون وضع حجر ابتداء در ملک
غیر پس بلغزد عبور کننده و هلاک شود و همچنین هرگاه ساقط شود در طریق
و عبور نماید و الات جدار را تا اینکه عبور کننده بلغزد بسبب آن و مجروح یا هلاک شود
چنانچه در ملک و غیره تصریح شده الثالث شیخ در مبسوط گفته هرگاه ساقط شود حایط
بسوی طریق مسلمین پس بلغزد انسانی بتراب پس عبور صاحب حایط ضامن نیست
بجهة اصل برائة و شاید نظر شیخ بان است که تراب بنفسه از اسباب عثار نیست در عادات
مگر هنگامیکه آب انضمام داخل شود چون مطر و از گل سازد پس وقوع در این حال از اسباب
خارج است مثل اینکه ساقط شود شخصی بسبب دیاح پس ضامن نیست و این اطلاق
مشکل است زیرا که تراب حایط واقع در طریق کاهی غالب صابین و خصوص که در آن شب
موجب عثار میشود سیما هرگاه مخلوط باشد با آلات حایط از اجر و احجار پس صعب میشود
عبور و موجب سقوط مار میشود از دواب و انسان پس ضمان قوی است در این صورت

مثل

دفع غصن شجره در ملک غیر

سقوط الحایط المایل الی الطریق
و نیز انسان بتلف شدن

مثل حجر موضوع فی الطریق پس با اطلاع صاحب حایط منهدم و قدرت او بر رفع ضامن است که بجهة تفریط او با ابقاء
و مندرج میشود بعموم من اضر بطریق المسلمین فهو ضامن جمعی تصریح نموده اند باینکه اگر حایط
از منزل علیه باشد چون صغیر و مجنون پس ضمان متعلق است بر ولی است پس او مأمور است در اموال صغیر و مجنون و ولی
ایشان بعضی تصریح کرده اند باینکه هرگاه حایط مایل شود بملک غیر پس ابراء نماید او را صاحب
در اشکال باینکه ابراء ما لم یجب است پس جایز نیست ممکن است دفع باینکه این کلام افاده میکند اذن
و جواز تصرف و ابقاء را و ضامن نیست در با اذن چون حایط مایل فی ملکه هرگاه حایط منحرف شود با
بلا میل پس چون میل است اگر خوف وقوع در ملک غیر او باشد ازاله آن واجب است مع التمکن و هرگاه ازاله
نکند ضامن است اگر منجر میشود بوقوع آن غیر در ملک او اعم از اینکه منقش شده باشد طولاً او عرضاً التحریر
ان لم یظن سقوطه لکون التشقق بالطول لم یجب نقضه کان فی حکم الصحیح و ان خیف سقوطه بان یکون
التشقق بالعرض وجب الضمان کالمائل انتهی و معیار ظن سقوط است که بجهة لزوم دفع ضرر مظنون عقلاً و شرعاً
نصب میازیب بر شوارع عامه جایز است بلا خلاف بین المسلمین مگر غیر ابو الصلاح الحلبی کافی
السرائر و قول صاحب وسیله باینکه مسلمین را میرسد منع آن شاذ و متروک هر چند کلام شیخ در دیة نیز اشعار
بموافقت او دارد لکن اجماعات سیما ملاحظه نصب النبی صلی الله علیه و آله میزاب العباس صحیح و متضافر اند چون سیره مستمره
اسلامیه قدیمه و جدیده بلکه در شوارع خاصه جایز نیست مگر با اذن جمیع اهل آن زیرا که آن بمنزله ملک است

حکم الحایط المایل الی الشارع المسلمین

مرایشان از فروع هرگاه ساقط شود ناودان منصوب بسوی طریق و تلف نماید کسی را پس در ضمان دو قول است
اقوی ضمان است وفاقا لاکثر منهم ف مذهبا اجماع الامة لقوية السكوني عن الصادق قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
من اخرج ميزابا او كنيفا او اوتد وتدا او اوثق دابة او حفر بئرا في طريق المسلمين فاصاب شيئا فعطب
فهو له ضامن و في صحيح الحلبي كل شيء يضر بطريق المسلمين فصاحبه ضامن لما يصيبه و تعبير بمضارع فقضاء
نماید شمول حال و استقبال را پس مراد مجرد نصب ضرر است هرچند در حال سقوط باشد نه حال نصب چونکه ناودان
منصوب در علو که غیر لاحق باشد در حال نصب ضرر را با وجود اینکه حال سقوط سبب اتلاف است چنانکه باب
و طبابت و بیطره و طرح قمامه و قشر بطیخ و ربط دابه فی الطریق از چیزهائیکه استقرار آنها مقتضی الحاق ضرر است
و جمعی چون عه و سرائر و تع و د و غیرهم قائل شدند بعدم ضمان للاصل و جواز آن که متعقب است بعدم ضمان و
و ضعف آن واضح است جایز است اخراج رواشن و اجنحه و ساباط در طرق مسلوکه هرگاه ضرر نرساند
بماره و خلافی نیست مگر از ف و غنیه که مقید نموده اند جواز را بصورتیکه معارضه نکند مسلمی با آن یعنی
که هرگاه احدی منع نماید تسلط بر قطع دارد زیرا که طریق حق جمیع مسلمین است و ضعف این نیز واضح است چه
اصل اباحه جمیع وجوه تصرفات است در موات و معتقد ثابت انتفاع لا استطراق منع از تصرفات نامه کرد استطراق
و دلیل نیست بر منع از اخراج مجرد رواشن در موضعی که ضرر نرساند بماره بلکه مفهوم شرط در خبر متقدمه
اشتراط ضمان است بما یضر فی الطریق و مقتضای این نوع ضمان است هرگاه مضر بماره نشود و ملاحظه اجماع مرکب قضیه بر

فیهان الاول هرگاه ساقط شود اجنحه و رواشن و ساباط و اتلاف نماید اقرب ضمان است مطلقا بدلیل متقدم از
میازیب وفاقا لاکثر منهم ب المصنف ف والتنقیح و غیرها فیها عدم الخلاف فیه هرچند جمعی خلاف نموده اند و قائل
شده اند بعدم ضمان مطلقا منهم عه والتذکره والمهذب و تع و د و غیرهم و بعضی تصریح نموده اند باینکه اگر ناودان ضایع
ممکن شود و آن قدریکه از حایط خارج است ساقط شود ضامن جمیع دیه است و اگر بآن قدریکه داخل حایط است که آن
از اصل منقلع شود ضامن نصف است زیرا که تلف حاصل شده از ضایع مطلق نیز آن قدر از اصل ناودان ضایع
که داخل سطح و حایط است و ضایع مشروط بسلامت نیز آن قدر خارج از سطح و حایط پس واجب است توزیع علی السببین
چه ضمان محال است بر سببین مع غیر التفات الی زیادة احدهما اقرب و حکم کلی استقرار منع در طرق به مرات
بر مضرات عادات غالبه در آن طریق مسلوکه و اقسام طرق مختلف است پس معبر عساکر را اعتبار است در عرض
و طول که مانع نشود از گذشتن رماح و اعلام ایشان بنحوی که متعارف است عبور عساکر سلطان و معبر رکبان و قوافل
و زوار قبور ائمه یا حج بیت الله است مادر کجاوه و شاهی و عماری حاجب دیگر است و معبر ماشی اعتبار است در مکان مقعد
الکه لقرف صغر حرام است مطلقا لکن ضرر مختلف میشود پس قسمی مضر است در بعضی چون بعضی آنچه اشاره شد داخل حکم
و ضمن نیز ترتب ضمان بر تصرفات محدثه در شوارع اقرب آنکه فرقی نیست میانه مضرات غالبه و نادره نظر بعموم استغراق
در صحیح حلبی کل شیء یضر بطریق المسلمین فصاحبه ضامن لما یصیبه پس هرگاه ملاقات نماید رمح طویل منصوب باستقامه
در بدر راجع ساباط را و منکسر شود صاحب ساباط ضامن است هرچند در طریق مسلوک قوافل باشد عامل الکمر لقرف

تابع معروف غالبه عادیه مثل این طریق است واما ضمان که حکم وضعی است تابع است عموم استغراقی را فتدبر

هرگاه تصرف نماید در ملک خود بقدر الحاجة وعدم ظن تعدی نظر بکرده هوا یا باد چه دمانی میانه او و جار که مالک است

عادة از تعدی بسبب باد ضامن نیست فلک در باب غصب دعوی اجماع نموده است لاصالة البرائة وعدم الضمان فیما جاز فعله

کالقرب فی ملکه جاشئاه وهرگاه زیاده بر قدر حاجت یا ظن تعدی بنماید ضامن است قطعاً بلا شبهه ولا خلاف

چنانچه در کفایه ذلک است نظر بسببیت الاتلاف وعموم من اعتدی متفرع بر تفریط در مال الغیر را با ضمان است اما هرگاه

الا بزعم تجاوز از قدر حاجت یا ظن تعدی خلاف است اقرب عدم ضمان است با عدم علم بتعدی هرچند از حاجت متعدی

متجاوز باشد لعموم الناس مسلطون علی اموالهم واصالة عدم الضمان فیما جاز فعله ومعهذا هرگاه بقدر الحاجه بنماید

نماید هرچند علم یا ظن بتعدی داشته باشد زیرا که ضرر بین متعارض میشوند ضرر نفس او از جهت تلف زرع و اشجار

در ترک مستلزم ضرر جار است بسبب تلف اشجار او و دفع ضرر از نفس خود مقدم است عند العقلاء بعد ملاحظه تعارض

بین مسلمانان تعارض الفریقان وحیث لا ترجیح فالمنشأ بر جواز ثابت است بلی هرگاه دفع ضرر باشد

از تعدی والکفاف کافیست خود واجب است منع پس اگر ترک نماید فقد اعان بر تعدی یا بتعدی مثل کافی

الآیة الشریفه پس ضمان مرتب میشود واما با عدم قدرت پس عدم ضمان قوی است نظر بتقدم دفع ضرر از نفس چنانچه

اشاره شد فروع الاول هرگاه بادی عظیم بوزد ضامن نیست بلا خلاف هرگاه تفریط در اطفاء آن کرده باشد

هرگاه تصرف نماید در طریق المسلمین بالقاء یا در ملک غیر بلا اذن مالک ضامن است در مال خود که مرتب میشود بر آن از تلف

النفس

تابع ما به دعا لا ینحصر به شخص یا علم

الیالیس بین الحد الاعلی والادنی فیما یمکن

بالتفریط

النفس اموال هرچند اتلاف کرده باشد بلا خلاف در ضمان چنانچه شهید علی ما حکی ادعا نموده بالقربح الضمان نفس

هرگاه ممکن نشد ایشان را فرار والا پس ضامن نیست ومخفی نماند که اطلاق حکم مزبور مقید است بعدم معارضه مباشر

قوی مثل اینکه دیگری بیندازد در آتش نفسی یا مالی را پس بر او ضامن است فقط بلا خلاف هرگاه قصد نماید

بالتجنب از اتلاف نفس یا بقدر قرار عمد است وقصاص مرتب است ومدفوعیت ساکن فی عن القصد عن ایشان فی نقل

اقبل فیها نار فاشعلها فی دار قوم فاحترقت واحترق متاعهم قال یغرم قیمة الدار وما فیها ثم یقتل فنظر را کمه

تعد میشود از اولا واعراض اموال نفس را پس قتل میشود قصاصاً عاما حرق شد را نفس فتدبر

شیخ در ط تصریح نموده باینکه هرگاه بول کند دابه کسی در طریق ملغزد یا ان انسانی و بمیرد در حین صاحب دابه

اعم از اینکه راکب باشد یا قائد یا سائق زیرا که ید او بر آن دابه است چنانچه هرگاه خود بول کند در این مکان

ضامن است عاثر از لغزش مثل این است هرگاه اکل نماید چیزی را پس قشر آن را بیندازد در طریق چون بطیخ وخیار و باقلا

و همچنین هرگاه رش ماء نماید در طریق جمیع از اصحاب واحد گفته‌اند در ترتب ضمان بر جمیع مذکورات تا انجا که مفاد

کلام شیخ در ط او در ترتب ضمان است ببول دابه در طریق نظر وجهی تابع شده اند در اول چون که مسیله و تقیید و این مشکل است

زیرا که وضع با طریق بجهت استطراف ناس بوده است و بول از لوازم دواب است و در اختیار نیست پس این

بجهت راکب وقائد وسائق و جماعت تصریح نموده اند بضمان راکب ضامن است که بول بر او است و قائد بجهت قدرت

راکب بر ضبط قوائم و بعدم ضمان با جنبه کلیه که جلیه و بول نیز در خلف است و قادر نیست بر ضبط آن بخلاف

طرح مباشر و قوی شرط طبع که ما در میشود بقصد و ضمان است در وضعی که در آن حق ندارد و از این جهت و ابقه فتیکه راکب دابه را
حق المرور است در طریق یا ایقاف آنها همچنین یا نیز از اوضح الموال است در طریق حین المرور بضمانها چون از لازم دو است و با من جهت
جاری الشده عادة بالفراغ دواب الطریق در حال ایاب اما فکانه از بابت تعرف فرموده است و چون که مستعمل است شغلی کی
زرش آن با یدرک خود با وجود عدم تباد فرض از اطلاق که نحو صحیح کتانی فرض الطریق المسلمین سیما بلا اطلاف بعضی ربه دال
من صورت که ظاهر است در دون العقول پس عدم ضمان قوی است و علامه که در کبیر فرا کل شده تفصیل داده را بدل وقت وقوف
داند در طریق پس ضمان است والاقلاد نظر او این است که شعر باهو الوقوف فی الطریق داشته است پس ضمان میشود اکثر را احداث
نموده مال الوقوف و تحقیق آنکه در ایقاف در طریق بقدر اله دراشا پسیر موضع فیه بیشتر فتیکه عادت مستمره است و مع الاستطراق
مستلزم امر غیر نیز نمیشد یا هر کاه منزل را در وسط راه خوابانید و فوت شود ممنوع است دلیل بر این حال امر مترتب ضمان است
لکن نه تعدیا و سبیا مثلف از همچنین ستفاد از غایه نه مرتزید و طه در ترتب ضمان است القاء و مباشرة الطریق چون بسیار حیرت نیز
دهند و انه و خیار ربا فلاء و چار و آب به شنید در طریق هرکاه بلغزند و هلاک شوند یا طرفی که در بیداد است چون نشسته و کاشته
بلغزند تلف شود ضمان بر طبق این معاشرت است و در این شبهه نیست بجهة آنکه تسبیب و هم صحیح الکتانی و اللمعی به عدم وضع طریق
از برای این امر لکن باید تقیید نمود اطلاق را بصورت جهل و با بن مثل آنکه حقوق شیئی این معاشر و شخص ملتزم با کرامی باشد
با نحو بشد در عبور از این مکان با آنکه عاقل عمدی در مرتبه عدم زلق مثل آن در حشمه جزء ولکنا با علم جهل و تعمد ماشی
بوضع رجل خود بر آن دیگر از عدل سوا ترتب نفی ضمان است بجهت قوه مباشر بل هرکاه به عمد آن تلف شده مضمون است مطلقا

فیلزم

فیما که در تحریر نیز گذشت و همچنین ضمن ولی صبی غیر ممیز و تحقیق تامل که کلیه ذکر شد از ضمان در سبع و فرس اوریس است
نه در ما لازم و ضد بر هرگاه ظرفی را چون کوزه و جره آب و کاسه بگذارد در جدار خود یا کنار سطح خود
بمنفعت پس ساقط میشود و اتلاف نماید ضامن نیست زیرا که در ملک خود مسلط باشد بتصرف نماید و اما هرگاه
وضع نماید مائلا الی الطریق او الی ملک الغیر یا غیر از الاستقرار فاسقوط بر پس ضامن است نظر بتفریط او در وضع فتیکه گذشت
در حایط مائل مبنی بر غیر اساس محکم و واجب است حفظ دابه و حایط چون ببیر عقلم و کلب عقور یا قدرت
مالک بحفظ آنها عقلا و اجماعا بجهة رفع ضرر از مسلمین پس هرگاه مالک عالم بوده باشد با آن حال نماید حفظ آنها را پس اتلاف
نماید نفسی یا طرفی یا ستلاف و اضرار است فتیکه تصریح نموده اند جمعی منهم عمه و السرائر و الوسیله و ما و الشهید و غیرهم من غیر
خلاف بکه در ریح عنه و عن علیه اجماع است لصحیح الحلبی عن ابی عبد الله عن بختی اغتلم فقتل رجلا فجاء اخو الرجل فضرب الفحل بالسیف
فقال صاحب الفحل ضامن الدیة و یقبض ثمن بختیه و خبر علی بن جعفر عن اخیه الکاظم عن بختی اغتلم فقتل رجلا
ما علی صاحبه قال علیه الدیة و صلاحیة معارضه خبر دو اختبار از التنصیص تر کما النبی ص العجماء جبار و مرسلة یونس
بهیمة الانعام لا یغرم اهلها شیئا ما دامت مرسلة و ممکن است حمل اطلاق آنها بر صائر فروع الاول هرگاه جاهل
بوده بحال دابه یا عالم بوده لکن تفریط در حفظ آن نکرده ضامن نیست فتیکه سرائر و غیره تصریح نموده اند نظر بعدم تقصیر و بصورة
العجماء جبار یا تم کونه غیر مورد و سمع عن القدیم ان علیا کان اذا صال الفحل اول مرة لم یغرم صاحبه فاذا ثنی
ضمن صاحبه و در این اشاره است به تفصیلی که ذکر نمود بجهة اینکه مالک اول مرة عالم نیست باحالها و در مرة ثانیه عالم

کوزه و دیگر ظرفی سطح یا بتقصیر نکند
یعنی تفریط از ایشان الضمان

و ضع کرده باشد یا پایه را بر زمین
در حالت حرکت دادن یا تکلیف بقوه و بعضی احول
العصبة النقد نحو غیر منضبط

میشود هرگاه شخص ضرب یا بالقطاع الجنایة نماید رسا اگر ضامن نیست اجماعا نظر بوجوب دفع ضرر آن از نفس چنانچه
اجماع است بر عدم ضمان در قتل انسانی که ان دیگر را بغیر باب القطاع و در فرست احتجاج بمنع بحر جرح العجما جبار
قال ویحتمل ان یکون اولاد جنایتها علی غیرها اذا اضیف الجرح الی فعلها ویحتمل ان یکون هو مفعوله
فیها ونحن نحمله علی الامرین لهما فان حمله علی الامرین معا غیر جایز لما لا یجوز استعمال اللفظ المشترک
فی المعنیین او اللفظ فی حقیقته ومجازه معا فتدبر   واجب است اقتصار در جنایت صائله
بقدری که مندفع شود و هرگاه زیاد نماید ضامن است چنانچه ضامن است هرگاه جنایت نماید بر آن لا للدفع و در صحیح
حلبی متقدم دلالة واضحه است بر این چون قاعده   شیخ در ط تصریح نموده با آنکه گربه
معروفه باکل طیور و غیر آن از اموال ناس واجب است بر صاحب حفظ گربه و هرگاه حفظ نکند و تلف کند چیزی
از اموال خلق را ضمان بر صاحب آن گربه است و این قول جماعتی کثیر است چون سالار و وسیله و عدد و
دیگر بر و غیره و غیرها و در کمال قوت است زیرا که گربه مملوک و معتبره است و صاحب آن عالم الفرض عالم است بحال آن و قادر است
بر حبس و کسر از طلب عقور است پس هرگاه حفظ نماید مقصر و مفرط است و سبب اتلاف شده فعلی الضمان
و بعضی چون بیع مستبعد شمرده اند ضمان را نظر بعدم جریان عادة بر ربط گربه چون سایر دواب مملوکه خصوصا
قبل از علم بر سیع آن و حفظ آن و عموم العجما جبار و این ضعیف است و مقاوم ادله مزبوره نشود و علی التقدیرین
خلافی نیست در جواز قتل آن چون سایر موذیات مرخص الفعل فی النقل المشهور

هرگاه

هرگاه هجوم نماید دابه و داخل شود بر دابه دیگر و جنایت نماید بر آن بر مالک دابه داخله است ضمان هرگاه
تفریط در حفظ آن نموده بشرح چنانچه در خبر مصعب عن الصادق علیه السلام ان کان الثور دخل علی الحمار فی منزله ضمن اصحاب
الثور وان کان الحمار دخل علی الثور فی منزله فلا ضمان علیهم و ضعف سند با وفق جابر نمی نماید از عمل به اطلاق
آن نسبت بتفریط در حفظ و عدم آن هرچند ظاهر ان عمل نموده است مفید و دیلمی و ابن حمزه و اقوی تقیید است چنانچه
در غیر مقام گذشت و از باب دجه عدم ضمان نیست با عدم تفریط هر چند که از اصطبل مثل حکم آید یا دیگری
حمل آن نموده باشد و هرگاه مدخول علیها جنایت نماید بر داخله ضامن نیست بسبب آنکه خبر ظاهر بر خیر آن است
هرگاه داخل شود شخص خانه دیگری را پس کلب ایشان خبیر نماید بر او و هرگاه باذن اهل خانه باشد آنان
ضامن میباشند و الا پس ضامن نیستند و فاقا للمشهور بل علیه الاجماع فی ظط و صرح فیه الاجماع منقول حجة مستفاد است
چون جبر و ره سکوت عن الصادق و خبر زید بن علی عن آبائه عن علی اذا دخلت دار قوم باذنهم فعقرک
کلبهم فهم ضامنون واذا دخلت بغیر اذنهم فلا ضمان علیهم و اطلاق نص و فتوی مقتضی است عدم فرق بود
میانه علم ایشان بانه یعقر و عدم آن بما نه انکه حاضر فی الدار باشند یا نه و هرگاه بعضی از اهل دار اذن دهد فقط
پس هرگاه کسی بشرح که جایز است دخول باذن او ضمان با او والا مثل اینکه اذن اجنبی یا مجنون باشد پس صورة
عدم اذن است و هرگاه اختلاف نمایند در اذن و عدم آن مقدم میشود قول منکر مع یمینه للاصل
راکب دابه بر و قاید آن ضامن میباشند خبیر را که دابه بدست یا خود میباید لا اخلاف بلکه حکی دعوی

اجماع نموده‌اند لصحیح الحلبی عن الصادق عن الرجل یمر علی طریق من طرق المسلمین فیصیب دابته انسانا برجلها فقال لیس
علیه ما اصابت برجلها ولکن علیه ما اصابت بیدها لان رجلها خلفه اذ رکب وان کان قائدها
فانه یملک باذن الله یدیها یضعهما حیث یشاء ومثل این است صحیح سلیمان بن خالد عن الصادق و جنایت راکب
علی یدین است در صحیح جمیل منهم ط عازیا الی مذهبنا و دلالت میکند بر این تعلیل صحیحین نیز بر عدم ضمان جنایت رجلین
دابه را بانها خلفه بلکه مقتضای آن الحاق مطلق مقادیم بدن دابه است که قدام راکب است خصوصا حاله ذکر غیرها
اختصاص بیدین وفم دابه چنانچه بعضی اقتصار نموده‌اند بذکر ایشان و بعضی دیگر اقتصار نموده‌اند بذکر ین و اقوی تعمیم است
صاحب وسیله قائل شده بضمان جنایت یدین دابه و رجلین دابه لخبر سعد بن عمار عن الصادق عن ابیه
ان علیا علیه السلام یضمن الراکب ما وطئت الدابه بیدها و رجلها الا ان یعبث بها احد فیکون الضامن
للذی عبث بها لکن قائل شاذ و خبر ضعیف است فرع الاول انچه ذکر شد مبنی است
بر غالب عادات در رکوب است هر گاه سوار شود دابه را معکوس یا بگیرد راکب خلف دابه بر نحوی که
در ضمان جنایت رجلین دابه و یا ضامن است در افعال جنایت راکه مقادیم دابه شود هر گاه مضطر باین قسم رکوب
شود دو وجه است مقتضای اصل و علت مستفاده از صحیحین عدم ضمان است هر گاه واقف شود دابه
خود ضامن است جنایت یدین و رجلین را راکب است واقف یا بر خود یا قائد لاطلاق خبر العلاء بن
الفضیل عن الصادق رجل یسیر علی طریق من طرق المسلمین علی دابته فتصیب برجلها قال لیس علیه

ما اصابت

ما اصابت برجلها وان کان یوقفها فعلیه ما اصابت بیدها و برجلها هر گاه بزند دابه را یکی دابه
جنایت کند ضامن است ضارب جنایت یدین و رجلین را چنانچه جمعی تصریح نموده‌اند منهم عه مط والرابر
والغنیه مدعیا الاجماع و اجماع منقول حجه مستقله است چون قلیل جماعت باسناد جنایت بضرب و بجهت
سایر اسباب متعلق موجب ضمان است و در صحیح حلبی نیز دلالت واضحه است هر گاه بزند دابه را غیر راکب
ضارب ضامن است بلا خلاف و با اجماع غنیه لصحیح الحلبی عن الصادق عن رجل ینفر برجل فیعقره و تعقر دابته
رجلا اخر قال هو ضامن لما کان و صحیح الحلبی ایضا عن الصادق ای رجل فزع رجلا عن الجدار او نفر به
عن دابته فخر فمات فهو ضامن لدیته فان انکسر فهو ضامن لدیة ما انکسر منه هر گاه بزند دابه را
بجهت دفع اذیت او از نفس خود در مرتبه حکمها ضمان نیست لما علم ما کان فی الغنیه و خبر ابی بصیر عن الصادق تصریح شده است
بنفی ضمان در این حال سایق ضامن است جنایت دابه را مطلقا بیدین یا رجلین یا راس و مطلق مقادیم و در
دعوی نفی خلاف و در غنیه اجماع شده چنانچه در خبر علاء بن الفضیل گذشت وان کان یسوقها فعلیه ما اصابت
بیدها و برجلها و همچنین تعلیل صحیحین که حلبی و سلیمان جنایت یدین را بانها قدامه یضعهما حیث یشاء
هر گاه دو نفر ردیف سوار شوند مساوی می باشند در جنایت قدام بلا خلاف بلکه کشف اللثام نسبت داده
بقطع اصحاب و در خبر سلمه عن علی انه قضی فی الدابه بین الردیفین بالسویه با وجود اشتراک ایشان
در ید و سببیت بکرده صورت ضعف احدهما مثل صغر و مرض و جنون لیس ضمان مختص است بآن دیگر زیرا که او متحمل

حکم ردیف نایب ردیف

امرد ابر است چون ردیفین است راکبین جمل و قائدین و سائقین چنانچه در رسیله تصریح شده هرگاه جمع شود

بر دابه سائق و قائد با صاحبها راکب بر سر جمع باشند مشترک میباشند در ضمان مشترک و ان جنایت راکس دابه ولی

او است و خصوص است سائق بجنایت جلین هرگاه قائد باشد قطار را از دوب رانیکه بر او سائق باشد بقطار

اردو رانیکه دابه واحده را پس در الحاق جمیع قطار بدابه واحده در حکم متعدم دو وجه است از صدق سائق و قائد

چنانچه مختار رسیله است مالکین جمل و قائدین و سائقین کالاقدنیین لانتفاع سائق و قائد و از فقه علی ضمان نیز قدرت حفظ مضمون المنابه چه قائد قدرت ندارد بر حفظ بدین دابه تحره

ملک القطار

از دابه اولی و همچنین سائق بالنسبه بغیر متاخر ولی هرگاه سائق باشد دو دوب متعدده ولو کر نیز هیئت قطار باشند

وکثر باشد با حفظ و همچنین قائد دوب متعدده باشد لغیر هیئت قطار با اینکه زمام هر واحد در دست قائد باشد لوزر

ضمان است جمع چون حقق در تصریح نموده اند با اینکه هرگاه صاحب دابه با دابه بغیر ضامن است نیز راکب مطلق

بجهة اطلاق خبر ابی مریم عن الباقر ع قال قضی علی ع فی صاحب الدابة انه یضمن ما وطئت بیدیها و ما نفحت برجلها

فلا ضمان علیه الا ان یضربها انسان لکن خبر ضعیف است و باید تقیید نمود بصورتیکه مراعات هر کول با باشد مثل

اینکه راکب را اهلیت نداشته بشر چون طفل و مجنون و مریض و اینکه شرط شده باشد ضمان صاحب دابه چنانچه

تصریح مجمع است پس ظاهر شد که عمل باطلاق نفی ضمان راکب در غیر مورد قید است و همچنین حال در قائد هرگاه

مراعات هر کول باشد مالک و در جائیکه قائل شدیم بضمان مالک جاری است در او تفصیل متقدم بجنایت بول

او قائد یا سائق یا ردیف اگر دابه بیندازد راکب را ضامن نیست مالک مگر اینکه بتفریط او باشد پس ضامن است

بجهة

بجهة بیشه و صحیح حلبی متقدم و لیکن هرگاه عادة دابه لگد است و مالک نیز عالم است و اعلام راکب نکرده با اینکه راکب

طفل یا مجنون یا مریض غیر متمکن از استقلال بر رکوب است بغیر لیس با او باشد مالک بجهة حفظ ضامن است بجهة آنکه

هرگاه تفریط نماید در حفظ متاع که حمل شده بر دابه هرگاه سوار کند مملوک خود را بر دابه ضامن است

مولی جنایت دابه در راکب را بالاطلاق هرگاه مملوک صغیر باشد نظر بتفریط او در سوار نمودن او با وصف صغر

و عدم قدرت بر ضبط دابه هرچند مراهق باشد بلاحظ اجماع مرکب للصحیح عن الحسن بن محبوب عن علی ع

در باب بعث الغلام فی رجل حمل عبده علی دابته فوطئت رجلا فقال الغرم علی المولی و در تعبیر بحمل اشاره شده است

بصغر راکب چه کبیر بالغ خود غالبا سوار میشود لیکن اقوی در راکب مملوک عبد بالغ را اکثر جنایت بر رقبه عبد است

لیکن جنایت واقع شده برادمی در حکم جنایت است که گذشت در قتل عبد احرار را پس تبعیت فداء عبد بخون عبد مقتول

عبد هرگاه جنایت تعدد رقیت او باشد و هرگاه جنایت بر مال باشد اگرچه عبد باشد ضمان بر مولی نیست

چنانکه مقتضای اصل و عموم قولهم لا یعقل العاقلة عبدا است الا اینکه انتفاع غیر عبد اقرب بعدم ترتیب بر آن ارث است

بسته بدون حبس از آن و ملک تابع میشود زمان حصول عتق او بجهة عبد در مشهور بین المتأخرین ابن تفصیل است

و همچنین حکم نموده اند بضمان مولی مطلقا اعم از اینکه راکب باید مملوک صغیر خود را یا مملوک کبیر بالغ خود را از ضم اطلاق

خبر متقدم و این ضعیف است چنانچه دانسته شد در فرق بین جنایت برادمی بین النفس و الاطراف لا للاطلاق

النفس و الفتوی

فی تزاحم الموجبات هرگاه جمع شود سبب و مباشر ضامن است مباشر لقوة مباشر در حاله

او باشد اوی هر دو در قوت باتفاق اصحاب زیرا که در عرف اسناد قتل از قتل و اتلاف بدان صورت بمباشر
داده میشود و مثل واقع در بعض حافران آنکسیکه حی انداز و شخصی را در چاه و مقتول میشود آن اندازنده را
در عرف قاتل میگویند و صدق قاتل بر آن میشود عرفا و لغة و همچنین در اجماع مسک و آمر با ذابح ذابح را در عرف
قاتل گویند و آن قصاص میشود باجماع و حبس میشود آمر حتما آنا امرست او باجماع لصحیح زراره عن الباقر ع فی رجل
امر رجلا بقتل رجل فقتله قال یقتل به الذی قتله و یحبس الآمر بقتله فی الحبس حتی یموت و صحیح الحلبی
عن الصادق ع قال قضی علی ع فی رجلین امسک احدهما وقتل الآخر قال یقتل القاتل و یحبس الآخر حتی یموت غما
کما کان حبسه علیه حتی مات غما و تفصیل این نظر ارجاع میشود در بعض مسائل عدیده
خلافی نیست در اینکه با جمع مباشر و سبب ضمان بر صاحب سبب است مثل اینکه کسی حفر بئر نماید در ملک غیر و سرا غرا
بپوشاند و شخص دیگری مطلع نبود تلف را انداخته بان حمل و این ثالث هم قوم مقتول شد پس ضمان بر حافر است
باتفاق اصحاب و دلیل ضمان سبب عدم دلیل بر تقدیم مباشر در اینجا ما از اجماع و نیز از صدق عرفی در اسناد قتل
بمباشر و از این باب است قتل شهادت که از جانب حاکم شرع اجراء حد مینماید یا رجم مینماید هرگاه شهود عدوانا بکذب شهادت
داده باشند عند الحاکم چه شاهد در نزد سبب است و مقدم و مباشر ضعیف است و همچنین اکل طعام مسموم که جاهل بسم باشد
و مکلف نمود که دیگری را اغراء و تحریض نماید بکشتن شخصی پس سبب که اغراکننده باشد مقدم است بر مباشر که کلب باشد
لضعف او و همچنین هرگاه بیندازد شخصی را اسد یا سبعی و ممکن نباشد از او فرار هرگاه حفر نماید در ملک خود چاهی را

و سرا زا

و سرا زا بر پوشند پس کوبانده غیر را او ضمان است زیرا که اثر مباشره ساقط میشود با غرور و در آن مالک سبب شده
در اتلاف او بجهت اغراء او در دخول و عدم اخبار او بچاه عمدا او نسیانا وفاقا للمشهور و بعضی احتمال داده اند عدم
ضمان را نظر به عدم مجوزه [illegible] ضمان از حافر بئر در ملک خود هرگاه جمع شوند دو سبب از اسباب هلاک که مترتب باشند
در وجود و مختلف باشند در تقدم و تاخر نسبت بجنایت آنکه سابق است در جنایت مقدم است هر چند در حدوث
متاخر باشد مثل اینکه کسی در ملک غیر بلا اذن مالک سنگی گذاشت و دیگری بلا اذن حفر بئری نمود پس پای رونده
بر حجر لغزید و بعد بچاه افتاد و مقتول شد ضمان بر واضع حجر است زیرا که واضع حجر مثل دافع است و هرگاه بجهت لغزش نمود او را
بوقوع در بئر پس هلاک است منسوط وقوع و ضمان نسبت باو حاصل شد پیش از آن دیگری مستصحب است وفاقا
للمشهور بین الاصحاب و همچنین هرگاه نصب نماید سکینی را در بئر محفوره در غیر ملک خود و انسانی بلغزید که
بر رود بر آن سکین ضمان بر حافر است زیرا که حافر مثل دافع او است بر سکین خصوصا که حدیدا و سکین باشد اگر کسی [illegible]
تلف را بیندازد بر آن سکین پس ضمان قصاص باطل است که سبب جنایت شده و اصالة الاسباب متلف [illegible]
و مستصحب است و در واقع نیست که وقوع بر سکین و سکین بنفسه از جمادات است صالح تعیین نیست و اثبات ضمان
بر صاحب آن فرع دلیل است و دلیل نیست مگر اینکه او صاحب این سبب است و عموم نیست در ادله ضمان صاحب
اسباب [illegible] مثل مفروض که ضمان ثابت شده قبل از این [illegible] سبب اسبق و بعضی احتمال داده اند
در اینجا [illegible] رادع ضمان [illegible] الاول هرگاه [illegible] السببین

عدوان باشد ضمان با اوست یا جامع مثل آنکه مالک در ملک خود وضع حجری نموده و دیگری بلا اذن حفر بئری در آن نموده

پس دیگری باذن مالک داخل شده و پای او بسنگ خورده در چاه افتاد در این صورت ضمان بر حافر است

هرگاه سیلاب سنگی را بطریق آورد ضمان بر احدی نیست اگر چه دیگری از آن عبور کرده هر چند ممکن باشد ازاله آن

هرگاه کسی نقل نماید آنرا بموضع دیگر از شارع هر چند بجهت مصلحت آنکه این موضع ثانی اقل عبور امیباشد اقرب ضمان است

نظر بصدق وضع او در طریق مسلمین هر چند از آن گذرنده کم باشد و منع مرتب است اذن ایشان و در رفع آن ... هرگاه

اعاده نماید این سنگ را بموضع اول که سیلاب قرار در آن داده بود اقرب عدم ضمان است هرگاه کسی در جنب این حجر چاهی

حفر نماید پس بلغزد انسانی از این حجر و ساقط شود در بئر ضمان بر حافر است نظر بسبقیت حفر بئر در جانب حجر و همچنین هرگاه

اول ... چاهی عدوانا حفر نماید بعد از آن سیل سنگی بر کنار آن چاه بیاورد و ... العادة ...

ضمان حافر بر سبیل عدوان است نظر باختصاص حافر بعدوان و بعضی قائلند بعدم ضمان حافر نظر باستناد تردی بحجر

هرگاه حفر نماید بئری قریب الی عمق بعد از آن دیگری عمق نمود از اضمان بر اول است زیرا که او حبس است و مستصحب ...

التحریر و بعضی جمع را ... قائل شده ... و بنابر این قول با ضمان ... بالمساوات میباشند یا بالتوزیع بر مقدار یکدیگر

احداث نموده اند دو وجه است و شرط است در حفر ... آنکه صالح باشد عادة باسناد تلف را با آن و اما اول لا بد است

از حفر بقدری که مسمی ببئر باشد عرفا همچنان که ... موضوع در طریق او بر واضع حجر است همچنین ...

در طریق ضمان آن بر واضع است زیرا که مفرط است که ... آن چه وضع طریق از برای مشی است نه از برای وقوف

فی الطریق

فی الطریق یا قعود در آن بقدر حاجت است در مشی و در اینجا که قعود و وقوف او بقدر حاجت باشد قعود

و وقوف عین عدا الطریق باشد هرگاه عاثر تلف شود خود یا غیر یکه با او میباشد آنرا استعمال ... زیرا

که وقوف از مرافق مشی است و گاهی احتیاج میشود بجهت تکلم یا انتظار رفیق پس از موضوعات

تبعیه طریق است پس وضع ... مشی عاثر هدر است زیرا که مباشر تلف خود شده بدون تفریط واقف و در تحریر

و ... تصریح شده هر چند بعضی خلاف نموده اند در ... تصریح شده با ینکه هرگاه بخوابد در طریق پس بلغزد

انسانی از آن ضامن است بجهت تعدی و عموم صحیح کنا نضمن من اضر بطریق هرگاه معتکف در مسجد

بخوابد بلغزد از آن انسانی ضمانی بر نائم نیست زیرا که معتکف میخوابد مگر در مسجد و در غیر معتکف بعضی

اشکال نموده اند نظر بوضع مسجد از برای عبادت پس لازم دارد چون لازم در طریق است و اشبه عدم ضمان است

و اما حکم الضمان در طریق بجهت نص است و آن مفقود است در مسجد هرگاه امام یا مجتهد تخویف و تهدید

نماید مرتکب حرام را پس بمیرد ضمانی نیست زیرا که تخویف حق نموده مثل آنکه بسبب حد یا سرایت قصاص

هرگاه در بئر محفوره عدوانا دو نفر بیفتند و هر یک هلاک شوند بوقوع آن دیگری ضمان بر حافر است

هرگاه کشتی مشرف بغرق شود در غرق جایز است القاء و بعض امتعه بجهت نجات کشتی بلکه گاهی

واجب میشود بجهت نجات نفس محترمه و صاحب ... گفته واجب است القاء مالا روح له بجهت نجات ذی روح

و جایز نیست القاء هرگاه غرض فی نجاة غیر آن حاصل شود و هرگاه ... القاء حیوان شود در ...

مقدم میباشند بجهت ایقاع ایشان در عقبهم مثل احرار میباشند تا اینجا بود کلام لک و نحو خبر معروف لتقدیم مال الاروح
از اموال بر حیوان مملوک که از دواب و غیرهم است مشکل است چه گاه است در سفینه جوهری از الماس یا یاقوت و سایر امتعه
نفیسه که قیمت هر یک الوف دینار میباشد و بجهت حفظ انها حمار لاغری را که قیمت آن شاید درهمی باشد بدریا
انداز و بجهت سبک شدن سفینه و حفظ از غرق وجه مرجح ظاهر نیست بعد از التفات بعموم سلطنت ملاک بر
اموال مسلم مطلقا از خالق و نبات و حیوان محترم شرعیه و شهادت عقل بر ارتکاب اقل الضررین در صورت تعارض
ضررین با فرق نیست میان عبید و احرار در صورت عدم فرق فروع هرگاه انقاد دیگر منحصر باشد بالقاء
متاع صاحب متاع پس در این چند مقام است اول اگر واجب است القاء یا نه دو وجه است اوجه
وجوب است بجهت وجوب حفظ نفوس محترمه انسانیه چون انقاذ غریق و حریق آنکه هرگاه ترک القاء موجب تلف
نفس محترمه بغرق شد آیا ضامن است یا نه اشبه عدم ضمان است للاصل چنانکه هرگاه صاحب طعام الطعام مضطر
ننماید پس هلاک شود صاحب طعام آثم است نه ضامن دیه آنکه هرگاه القاء نماید بجهت حفظ نفس محترمه از غرق
آیا مستلزم است بر اخذ قیمت متاع ملقی فی البحر لا اصل کابه یا نه دو وجه است اوجه آنکه هرگاه بقصد اخذ عوض ملقی
جایز است نظر بعموم لاضرر و لاضرار و منافات ندارد وجوب القاء با اخذ عوض نظیر وجوب اطعام در مخمصه با جواز اخذ
قیمت طعام و گاه هست انقاد او موقوف است بالقاء اموال کثیره است از بحر و آن ضرر عظیم است و هرگاه محتاج باشد
و صاحب متاع را بهیچ وجه تسلطی نباشد بر اخذ عوض اقدام نخواهند نمود بانقاذ نفوس محترمه از هلاکت مهالک و این مناسب

حکمت

حکمت دیگر گفته است هرگاه طلب نماید مضطر از صاحب طعام صاحب آن منع نماید با غناء خود و بمیرد
پس صاحب طعام ضامن است بجهت آنکه منع او بعد از آنکه طلب نمود طلب هلاکت او شده پس مندرج میشود در ادله ضمان
باسباب تلف و مقتضای این کلام آنست هرگاه فقیری در کشتی مشرف بهلاکت باشد و از صاحب متاع طلب القاء
متاع ثمن متاع او فی البحر نماید بجهت نجات نفس محترمه آن فقیر و آن صاحب متاع امتناع نماید ضامن است دیه آن فقیر باشد
بعد از تلف بغرق و این خالی از اشکال نیست زیرا که سبب هلاکت مضطر الطعام ترک اطعام او است نه امتناع از آنکه خود
طلب نمود فقیر از صاحب طعام یا نه و بعد از علم صاحب طعام باضطرار نجات این مضطر در بذل طعام است هرگاه ترک نماید سبب تلف شده است
پس فرقی میان طلب مضطر و عدم طلب نخواهد بود فقیر هرگاه القاء نماید متاع خود را یا متاع غیر را با اذن او بیان غیر ضامن
نیست بلا اشکال و اگر متاع غیر را بدون اذن غیر القاء نماید فی البحر ضامن است چنانچه هرگاه مضطر اکل نماید طعام غیر را بدون [?]
شیخ در ط تصریح نموده بآنکه هرگاه بگوید احدی از برای صاحب مال بینداز متاع خود را در بحر تا آنکه
سبک شود و از غرق نجات یابیم و قبول القاء نماید حق ناقی نیست لعدم الزام اینکه نجات یابند یا هلاکت شوند زیرا که طلب نمود اتلاف
مال او را بلا عوض مثل اینکه بگوید از برای غیر عتق عبدک یا طلق زوجتک مطلقا پس چیزی نیست برای او [?]
کلام او وجه آن ظاهر است بلا فاصله اصل عدم الزام او چیزی را بجهت هرگاه بگوید ادا نما دین مرا پس ادا نماید بآنکه ضامن
نشود از برای ضامن نشود رجوع نماید بر او بعد از ادا دین نمود ضامن شده وجه فرق این است قول ادّ عنّی دینی
واعتق عبدک عنی شبیه بکلام ادّ دین و قول الق متاعک فی البحر لیخفف عنا و ضمان مال کیف خلاف

لعل آن اعتبار میشود بر قدر سهمش از دلیل و در فرض مفقود است   هرگاه خوف غرق باشد و بگوید بینداز برای غرامت

متاعك في البحر وعليّ ضمانه پس صاحب متاع بیندازد متاع خود را در بحر قائل و آمر ضامن است بلا خلاف ظاهرا في

ف تفریع باجماع شده بلکه تحریر نقل اجماع کرده است نظر بقاعده منع ضمان ما لم یجب و این ضعیف است زیرا که قاعده

مخصص است باجماع معتضد بالشهرة و تعلیل حاجت بضرورت خوف و ... ظاهره مقتضیه خروج از قاعده با وجود اینکه ممکن است

که گوئیم اصل صحت ضمان است در مقام عقود و بلا اطلاق صدق ضمان عرفا و لغة در ما لم یثبت ... بحصول ... تام زیرا که

ثبوت صدق عقود و ... پس لازم میشود ... عموم ... الا ما اخرجه الدلیل فتدبر   هرگاه خوف نباشد پس بگوید

القِ متاعك وعليّ ضمانه لا یلزمه بلا خلاف ... لان الضامن ... نفعی و عامه

انتهی و دعوی خلاف معتضد بالشهرة غلطیه ... ببطلان ضمان در مفروض چون قاعده مشهور منع

ضمان ما لم یجب   چون ... که ضمان واجب میشود در ... بشرط ... اگر الثانی

دفع خوف غرق باشد دوم آنکه خوف نباشد فایده القاء ... متاع و هرگاه خوف نباشد باطل است زیرا که بذل

آورده است ... مثل آنکه بگوید بینداز ... طعامك وانا ضامن ... رجوع

در آن ... باجماع ... فایده ... متاع بوجوه عدیده است که ضمان در بعض صحیح و در بعض دیگر باطل

یکی آنکه فایده ... متاع ... مثل آنکه ... در ساحل است بگوید بینداز ... متاع در کشتی که خوف غرق است

القِ متاعك وعليّ ضمانه و آن باطل است زیرا که بذل آورده است واجب ... خود ...

الضمان علی الضامن

الضمان علی ... ضمانه

... الضمان

... شرط

نموده چنانچه در عبارت کذشت   فایده ... مثل آنکه صاحب متاع خارج از کشتی باشد

و ... در کشتی پس بگوید بینداز زیرا که صاحب متاع ... را بالقاء متاع و علیّ ضمانه و این صحیح است چنانکه گذشت

... فایده ... مثل آنکه ... صاحب متاع ... در ساحل ... و در کشتی ... باشند

که خوف غرق ... پس بگوید ... ازکشتی ... القاء ... متاع ... علیّ ضمانه پس ضمان واجب است

زیرا که غرض صحیح است ... در ... آنکه عموم ... فایده صاحب متاع ... در ساحل

باشد پس بگوید بینداز زیرا که صاحب متاع القِ ... و علیّ ضمانه در این چند وجه است اقرب ... صحت ضمان

صحیح است زیرا که در این ... غرض ... و این غرض صحیح است و احتمال ... بطلان است ... وجوب

... صاحب متاع ... در این ... است ... و احتمال ... ضمان ... فقط

پس ... میشود ... فقط ... ساقط میشود ... هرگاه بگوید ...

وعليّ ضمانه ... ضمان بلا خلاف ...

و ... شده ... فایده و ... غرض صحیح ... بطلان ضمان ...

هرگاه ... در دریا اندازد در ساحل ... است ... باقی است ... بجهت

استعمال ... فایده ... هرگاه ... شده ... متاع ... حاصل شده

لازم میشود ... فتدبر ... است که ... میشود ...

... المسئله

بسته در مواضع عالیه واصل آن ارض مرتفعه است چنانکه اینکه حفری نمودند برای بسته در مواضع عالی ومجمع النقب
ومنه طلع السیل النقب وهرگاه واقع شود انسانی در زبیة الاسد پس متعلق شود بثانی و ثانی بثالث و ثالث برابع
پس همه را اسد بدرد و دران دو خبر وارد شده است احدهما صحیح محمد بن قیس عن الباقر علیه السلام قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی
اربعة نفر اطلعوا فی زبیة الاسد فخر احدهم فاستمسک بالثانی واستمسک الثانی بالثالث واستمسک الثالث
بالرابع فقضی بالاول فریسة الاسد وغرم اهله ثلث الدیة لاهل الثانی وغرم الثانی لاهل الثالث ثلثی الدیة
وغرم الثالث لاهل الرابع الدیة کاملة واین خبر با صحت سند آن مشهور است بین الاصحاب وجماعة کثیره دعوی شهرة
آن نموده اند بلکه مالک و مقدس اردبیلی گفته اند که مشهور است در کتب خاصه وعامه و در مهذب و تنقیح است که تاویل
کرده اند او را متاخرین لشهرتها بین الاصحاب وعملهم علیها و در کتبت انها المشهور بین الاصحاب وعلیها العمل بها
و صیمری گفته الترجیح لشهرته بین الاصحاب و فتوی اصحاب بآن و در مقام توجیه گفته اند تمثیل قتل نموده اند رابع را بسبب کشیدن
الثالث او را پس بر هر واحد ثلث دیه است پس رابع چیزی نیست پس اولیاء آن اول مستحق اند با اولیاء ثانی ثلث دیه را پس
علاوه میابند ثانی بر آن ثلث دیگر و مستحق اند با اولیاء ثالث پس علاوه میابند بر این اولیاء ثالث ثلث دیگری که تمام دیه باشد
پس مستحق اند با اولیاء رابع واین خبر هر چند خلاف قواعد مقرره است مثل عدم استلزام قتل شخص دیگری را سقوط حق آن
شخص قاتل لکن عمل باین قوی است نظر بصحت روایت واعتضاد او بشهرت روایة وفتوی بحیثیتی که نزدیک است شاذ
و در اینجا احتمالات دیگر فقها ایراد نموده اند و در روایت ضعیفه مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام ان علیا علیه السلام قضی ان للاول

ربع

ربع الدیة والثانی ثلث الدیة والثالث نصف الدیة والرابع الدیة کاملة وحمل ذلک علی قبائل
الذین ازدحموا فرضی بعض القوم وسخط بعض فرفع ذلک الی النبی صلعم فامضی قضاء علی علیه السلام
لکن خبر با وجود ضعف قائل ندارد و احتمالات نیز غیر مسموع است در مقابل نص صحیح معتضد بشهرت مستفیضه
متکاثره هرگاه واقع شود در بئر واحدی بعد از واحدی تا مدتی اینکه وقوع ثانی بکند اول باشد
پس هلاک شوند کلا با هم ضمان ثانی ضامن است زیرا که اتلاف نموده بثقل وقوع خود بر اول مثل اینکه سنگی
بر او زند پس مقتول شود و لیکن لازم میشود هرگاه عمداً القاء نفس خود بر او نموده مثل قاتل است غالبا بر او است
قصاص و هرگاه قصد او ننموده لکن مثل آن غالبا قاتل نیست و قصد قتل کرده شبه عمد است و هرگاه بالمره قصد او
نکرده و بلا اختیار در بئر با عالم نبوده بوقوع اول در بئر پس خطاء محض است و آیا واجب است بر ثانی کمال
یا نصف آن دو وجه است وجه اول استناد موت او بسبب وقوع ثانی بر او زیرا که فرض این است که وقوع در آن
بئر قاتل نیست عادة وجه دوم استناد موت او بسبب جزء وقوع در بئر و وقوع ثانی بر او پس لازم شده
او را نصف دیه و نصف دیگر بر حافر است اگر حفر عدوانا باشد و الا پس هدر است و این در صورتی است
که از برای وقوع اثر باشد در هلاکت و الا پس کمال دیه بر ثانی است و هرگاه بمیرد ثانی پس اگر عمدا القاء
نفس خود نموده در آن بئر یا آنکه حفر عدوانا نبوده هدر است و الا ضامن است حافر و اگر هر دو بمیرند پس هرگاه
بئر حفر شده عدوانا باشد و هر دو مرتبا افتاده باشند بلا اختیار و نه جذب پس هر دو بمیرند و ده باشد و اول

بنردی باسقوط آن دیگر پس ضمان هر دو بر جاذب است زیرا که او سبب شده از برای افتادن بیکباره این دو و موت
این دو و آنها از برای ورثه اولست رجوع بر عاقله ثانی بنصف دیه تا اینکه عاقله بعد رجوع نماید با باقی بر جاذب دوم و
او بعدم رجوع است فاما للتحریر والایضاح زیرا که مباشرة ثانی ضعیف است بنقل اختیار او پس سبب اقوی است
مثل اینکه ملقا القا نماید در بئر و در مسئله اشکال العمر است   هرگاه واقع شود ثانی بجذب اول
پس واقع شود جذب فوق اول پس بمیرد هر دو ثانی هلاک شده است بجذب اول پس گویا اول افکنده است ثانی را
و الذا همه است در بئر لکن اگر قصد نمود منع استمساک و تحرز از وقوع را پس شبه عمد است و دیه در مال اوست و اما اول
نیز جاذب است پس هرگاه حفر عدوانا نموده باشد دو وجه است یکی آنکه هدر است [illegible] بر جاذب نیست زیرا که حفر سبب است
و جذب اول ثانی را مباشره است و مباشر اقوی است مثل اینکه القا نفس خود نماید در بئر محفوره عدوانا دوم
آنکه نصف دیه بر جاذب است و نصف دیگر هدر است لهلاکه بالسببین البئر المحفوره و جذب و هرگاه حفر عدوانا
نباشد اول هدر است بلا اشکال و جمیع که ذکر شد توضیح نمودند تحریر و غیره لکن اخذ اعراضها و هرگاه ثانی جذب نماید ثالث را
پس بمیرند بوقوع هر یک بر صاحب خود احکام این فروض و سایر فروض را در منهج الاجتهاد ایراد نمودیم
فی الجنایة علی الاطراف بدانکه هر عضوی که دیه مقدره در آن نیست رجوع میشود بارش بابن طریق
که فرض میشود آن حر مملوک و قیمت میشود و سلیم را نقص از این جنایت و اعضا مقوم میشود مملوک با جنایت پس نسبت داده
میشود ما بعد التفاوت با دیگر پس اخذ میشود از دیه باین نسبت پس عبد اصلست از برای حر چنانکه حر اصل است از برای عبد

فرع لو ثانی [illegible] للمجذوب

فی الجنایة علی الاطراف

در مقدر و این از جمله قواعد اجماعیه بین الفقهاست و علامه در تحریر گفته است که مشهور آنست که تقدیر دیه در هر عضوی ...
موضع است و آن در اعیان است و بعد از ضم منافع بیشتر است حتی در وسیله ذکر شده است که دیه نفس کامل لازم است
در سی عضو شمرده و از انها عقل را و اما هر عضوی که از برای آن مقدر است شعر است و عینان و منخار الا
الاجفان و انف است و اذنان و شفتان و لسان و اسنان و عنق و لحیان و یدان و رجلان و اصابع و ظهر و نخاع
و ثدیان و ذکر و خصیان و شفرتان و تفصیل اینها ذکر میشود در ضمن فصول   فی الشعر و در آن مسائل
عدیده است   شعر راس و لحیه هرگاه بروید در هر یک صحیح دیه است و فاقا للمشهور بلکه ظاهر
و مرجح فیه و غنیه اجماعست للمعتبرة المستفیضه کالصحیح عن سلیمان بن خالد عن الصادق علیه السلام فی رجل صب ماء
حارا علی راس رجل فامتعط شعره فلا ینبت ابدا قال علیه الدیة و خبر مسلم بن تمام قال الحرفی رجل
علی رجل ... ... قال علی علیه السلام فاجله سنه فلم ینبت بالدیة
کاملة ... ... قائل است بمائة دینار که عشر دیه است بجهة روایة مرسله عن الرضا علیه السلام و ضعف آن ظاهر است
فروع   فرق نیست در شعر راس میان ذکر و انثی صغیر و کبیر ... بجهة اطلاق فتاوی و نصوص ...
جمعی چون جامع و تحریر گفته اند که ... الدیة علم ... ... مسلم بن
تمام و این ضعیف است هرگاه قصد نموده اند تخصیص را بجهة ضعف خبر مسلم سندا و دلالة و تحقیق آنکه رجوع میشود
با اهل خبره اگر حکم نمودند بعدم نبات مسلط بر اخذ دیه والا فلا و اگر طلب نمود ارش را و ابقاع بقرار تا اینکه

بکمال ظاهر شود دو ارش داده میشود زیرا که این ارش بجهت این است که بعض آن پس هرگاه سالی گذشت و عود کرد بکمال
باقی دیه نماید و هرگاه اهل خبره قبل از انقضاء سنه حکم نمودند بعدم نبات و بعد از سنه عود نمود در دو نماید از ما خوذ
فاضل دیه بر ارش را ایا کما فی استثنائات بعض و حکم بارش یا انکه شرط است نبات کل در وجوب است
اوجه اول است بنابر کفایه تحقق تعیض در استناد و بکلی حسب العرف فیقال نبت شعر راسه بنبات البعضه
او غالبه و اصالة برائة از تمام دیه و قصر در خلاف آن بر متیقن مشهور منصور انکه در ارش رجوع
میشود باهل خبره پس قسمت میشود باین وجه که هرگاه عبد میبود قیمت او قبل از نا شعر چه مبلغ بود و بعد از ان
چه مبلغ میباشد و اخذ میشود از این حساب از دیه حر و صاحب وسیله دیه گفته اند ارش را براه الامام است
واین ضعیف است مشهور منصور انکه در شعر لحیه هرگاه عود نماید ارش است چنانکه مقتضای قاعده
اجماعیه است و بعضی ثلث دیه قائلند منهم السرائر و ف والغنیه و فی الاخیرین الاجماع لخبر سمع والتکونه
بالمقامات بخبر نعمل بحو السرائر که مقصور است بقطعیه و خال از قوت نیست مهر در تحریر استشکال نموده است
در ثبوت قصاص در شعر بنابر انکه اتلاف شعر جنایت بر جمل است و آن غیر معلوم المقدار است و مساواه
حکم نیست و اقوی ثبوت قصاص است لعموم خبر اعتدی مگر در صورت ظن معتبر باستلزام قصاص تعدی از مقدار
جنایت را ولکن غالب عدم تفاوت است میانه جمال جنایت مشهور مگر بانکه معتنی به عرف نیست
شعر مرئه هرگاه عود نکند در ان دیه کامله است بلاخلاف مگر از اسکافی پس ثلث دیه است

ولی

واین ضعیف مردود است بصحیح عبدالله بن سنان عن الصادق ع فرق نیست میانه نتف شعر مذکوره
وحلق و حرق و ما و حار و طلاء النوره و غیرها بلاخلاف الاعتبار میشود در انعاص هر یک از شعور
مذکوره مساحه محل شعر هر چند اعلیه المحل جمیع هر چند مختلف باشد در وخفه و باین تصریح نموده و تحریر و غیرهما
بلاخلاف شعر راس هرگاه عود نماید در آن ارش است بنابر مشهور منصور للقاعدة المتقدمة
خلافا للجماعة فثلث الدیه منهم الغنیه و فیها الاجماع الموهون لمعارضة القاعدة
در شعر حاجبین جمیعا نصف دیه است که پانصد دینار است و در هر یک از حاجبین نصف این است که ربع دیه است و در بعض سه قدر ما
للمشهور بلکه در ظاهر باب الجراح از ط و صریح سرائر دعوی اجماع است لصحیح یونس عن الرضا ع و خبر ابی جعفر
والطبیع عن الصادق ع من افتاء امیر المؤمنین ع و ان اصیب الحاجب فذهب شعره کله فدیته نصف دیة
العین مائتا دینار و خمسون دینارا فما اصیب منه فعلی حساب ذلک و مع تا لخبر دیه کامل چو ان
ط در کتاب القیاسات و غنیه نظر اول چون صریح ثانی دعوی اجماع است و مستند عموم ادله لزوم الدیه
فیما فی الانسان منه اثنان کصحیح هشام بن سالم عن الصادق ع قال کل ما فی الانسان اثنان ففیهما
الدیه و فی احدهما نصف الدیه و ما کان فیه واحد ففیه الدیه و صحیح عبدالله بن سنان عن الصادق ع
ما کان فی الجسد الانسان اثنان ففیه نصف الدیه مثل الیدین والعینین قلت رجل فقئت عینه قال
نصف الدیه قلت رجل قطعت یده قال فیه نصف الدیه والجواب تخصیص عمومین بخصوص صحیح یونس متقدم

ومعارضه اجماعين بمثل متقدم فروع مقتضاى اطلاق نص متقدم عدم فرق است ميانه عود شعر
وعدم عود وجمعى در عود ارش قائل‌اند بلكه در غنيه دعوى اجماع نموده ودليل متمسك بقاعده در غير منصوص
شده واجماع منقول مخالف اطلاق مشهور وقاعده مدفوع است باطلاق نص متقدم ودليلى قائل است
در صورت عود بربع ديه واين شاذ است ومتروك خلافى نيست در اينكه در شعر بعض حاجبين بحسب
نسبت بكل ارش ميشود ونسبت بكل فرع ديه المساحه است هرچند مختلف بشر شود كثافه وخفه قدير
اهداب بالذال المهمله والمعجمه شعر اجفان است واقرب در آن سقوط حكم خاصه آن است لذيه
وارش باغيبات اجفان بلكه تابع است اجفان را مثل شعر يدين كه تابع است در صورت قطع وثبوت ارش است
با انفراد الظاهر تقصد نص متقدد واجماع بر ارش است چنانچه جز ارش غير از ارش بجهت قاعده مذكوره در غير منصوص
فما فا المشهور منهم الشرائع رجحانا عليه الاجماع وجمعى قائل‌اند بديه كامله هرگاه عود نكند وشيخ در مبسوط آنرا نسبت داده است
بمذهبنا ودر رف تصريح باجماع واخبار [illegible] ارشاد بصحيحين متقدمين باطعنين بالدية
فيما في الانسان اثنان الكل صحيحين حمل بر اجفان صلاحيت ندارند معارضه با تقدم از قاعده واجماع [illegible]
مستفيض الشهره عظيم قديمه ومتاخره ودر محكى قائل شده بانكه در اين دو لفظ ديه است چون چنانچه واين
قول در كمال شذوذ وضعف است تعقيب ميشود بغير شعر متقدم چون شعر عانه وزير بغل ومثل
وساعدين بلكه در انها ارش است بقطع اينها منفرد او جز بانضمام ببعض يا جلد وجمعى دعوى اجماع نموده اند

للاصل

للاصل والقاعدة المتكرره فروع في كل ما كان في البدن اثنان ففيهما الدية فالحاجب دو شيء ان نصفت
بها الفقيه لما كانت اعمه انتهى واين حسن است زيرا كه مقصود از اطلاقات نصوص متضمنه ديه لحيه كامل است
با وجود اينكه لحيه ميرويد اگر تسليم فرض ميشود در مثل آن لحيه منقولات اللحيه وقيمت ميشود واين حالت وچنين
فرض ميشود تا مع اللحيه وقيمه ميشود وتفاوت ارش ميشود بحسب القاعده هرگاه نقص در قيمت نباشد قطع لحيه حاصل شود
هرگاه امر بالعكس باشد وقطع شود واين بسبب نقص در قيمت آن حاصل شود ضمانى نيست زيرا كه
ضمان بجهة نقص است وفرض عدم آن است بلكه تعزير ميشود بجهت تصرف در مال غير در عبد وغيره تصريح
شده بانكه هرگاه حلق عانه از امه باكره شود يا قطع شعر آن شود بجهتى كه عود نمايد ليكن زايل شود قيمت آن چيزى نيست
زيرا كه ضمان فرع نقص است وآن منتفى است على الفرض واين منافى نيست با آنچه كه وارد شده از اينكه فقه
شعر عانه در امه عيب است الشيان در مهر دو ديه نقص كالكمه است ودر مهر ولحيه نصف ديه است
با اجماع مسلمين ومعتبره خصوصا وعموما چون صحيحين متقدمين بالدية فيما في الانسان اثنان فرع الملاك
نصوص وفتاوى ومقتضى عدم فرق است ميانه اصناف حاجبين ومساواه صحيح بحث اين اگر خلع باشد در اجفان
اوكر بحث سيلان ومع است غالبا وجولا واگر در ان اعوجاج باشد والحافظه بنفع عظيم التعلق والاخفش
اگر صحت بعذر نزد ودار برمز ميكنند يا اينكه شب كم مى‌بينند به روز ودر ليوم غيم نزد صحح وكذا للاجفان
باختيار البين والاعشى الكمش كه شب نمى‌بينند والاجهر اكمش كه در روز نمى‌بينند وجه مساواه كلمه در ديه مسلمات

نصف است در جمیع هر چند در مقدار نفع تفاوت داشته باشند و این اختلافات قادح نیست در کمال دیه و تفصیل که مقتضای
عمومات کتاب و سنت است — در اجفان اربعه دیه کامله است هرگاه قطع شوند بلا خلاف
کما فی عبائر الجماعة بلکه در غنیه و مفتقر دعوی اجماع شده و لعموم قوله ما فی الانسان منه اثنان ففیهما الدیة
الدیة فیما فی الانسان اثنان فتوی فریع مشهور بین جمهور آنکه در اعلی ثلث دیه کامله است و در اسفل
نصف دیه است و در غنیه دعوی اجماع نموده و در مرسم کفر آنند ثابت بالقسم النبوی و فی الصحیح
عن یونس عن الرضا عن علی علیه السلام انه قضی فی شفر العین الاعلی ان اصیب فشتر فدیته ثلث دیة
العین مائة دینار و ستة و ستون دینارا و ثلثا دینار و ان اصیب شفر العین الاسفل فدیته
نصف دیة العین مائتا دینار و خمسون دینارا و همچنین خبر ظریف در کتاب ابواب مشهور است و در ریاض
و مقتضای این نقص سدس دیه است چنانچه جمعی اعتراف نموده اند و از این جهت بعضی اعراض نموده اند مبنا بان آنچه را
که ذکر شد از غیره میباشد از دعوی عدم خلاف در دیه کامله در جفون اربعه و حکم است دفع بآنچه در مهذب
اشاره شده که این نقص بتقدیر بودن جنایت است از دو نفر یا از واحد بعد از دفع ارش جنایت اول و الا اخذ جمیع است
دیه کامله اجماع و لعموم قوله ما فی الانسان اثنان ففیهما الدیة للصحیحین الآتیة لما فی الانسان اثنان ثبت با آنکه
جفن هر عینی مثل الحواجب و شیخ در مبسوط مایل است که در اعلی دو ثلث دیه عین است و در اسفل ثلث آن
و دعوی اجماع و اخبار فرقه نموده و دلیل این واضح است — جمعی تصریح نموده اند که ثابت است بر نقص انها بحساب

دیه آنها است چنانچه قاعده معروفه اصحاب است و در خبر ظریف است انقطع نصف الجفن کان دیته النصف
اجفان اعمی و اعمش و اعشی و اخفش و غیر آنها چون اجفان صحیح است در دیه للاطلاق النص و الفتوی
در اجفان مستحشفه حکومت است نظر به زوال النفع آن بعضی تصریح نموده اند بشلل مانع از انقباض و انبساط
بیاید متقلصه — هرگاه قطع شود اجفان با عینان متداخل نمیشود و حکم به دو دیه است یکی دیه کامله بجهة عینین
و یکی دیه کامله بجهة اجفان و اجفان تابع نمیشود عینین را مثل ید که تابع میشود اصابع را چنانچه نیست ثابت شد
کسیکه یک چشم او عور او باشد یعنی نمیبیند و چشم دیگرش صحیح باشد در چشم صحیح دیه کامله است
بشرط آنکه عور در چشم دیگر که عوراء میباشد خلقی باشد یا اینکه حدوث آن با آفتی از جانب خداوند باشد یا
غیر در صورتیکه مستحق قرار از دیه و قصاص نباشد مثل اینکه جنایتی کرده باشد بر او حیوان غیر معلول
وفاقا للمشهور بل در ریاض لکن عدم خلاف است و صریح غنیه و تنقیح و ظاهر غیرهما اجماع المستفیضة
کصحیح الحلبی عن ابی عبد الله فی عین الاعور الدیة کاملة و حسن العلاء عن ابی عبد الله العین فی العوراء الدیة
و مراد از عوراء عین فاسده نیست زیرا که دیه آن ثلث دیه است چنانچه میشود اراده صحیحه و نیز تعلیل
شده باینکه عین واحده صحیحه اعور بمنزله عینین است از برای او پس دیه او نیز چون دیه عینین تمام است
و جز اعتبار قیود آنکه اصل و قاعده عامه مسلمه در عین واحده صحیحه نصف دیه است و دیه کامله خلاف
قاعده مسلمه است پس اقتصار میشود در خلاف آن بامور یقینی و آن محتمل اجتماع قیود متقدم است

بل انف دیه است از برای صحیحه و غیر حل فیه مثل صورتیکه مستحق دیه آن شده هر چند اخذ نکرده باشد بلکه بلف
آن بجهت قصاص باشد زیرا که اخذ عوض در اینصورت ممکن است یا در دنیا یا در آخرت هرگاه عفو کرده باشد
و عین واحده صحیحه موجوده در اینصورت مثل عینین یا قائم مقام اعضا معدوده نیست   اختلاف
نموده اند اصحاب باقوال عدیده در جنایت بر عین عوراء یعنی آنچشمی که نمی بیند مثل جنف یا طمس الی اقرب
الی ثلث از دیه عین صحیحه است که سدس دیه نفس است وفاقا للمشهور بلکه در غنیه دعوی اجماع
شده لصحیح برید بن معویه عن الباقر ع فی لسان الاخرس و عین الاعمی و ذکر الخصی و انثییه
ثلث الدیة و بعضی چون شیخ مفید قائل است بربع دیه عین صحیحه لخبر عبد الله بن سلیمان عن الصادق ع فی رجل فقاء
عین رجل ذاهبة و هی قائمة قال علیه ربع دیة العین و در اینجا اقوال دیگر است و کل ضعیف
میباشند   خلافی نیست در وجوب دیه کامله در انف هرگاه قطع شود یا مارن و هو علیه
فی الانف مائة من الابل شیخ در ط گفته است بدانکه ثابت شد که در انف دیه است فانما الدیة فی المارن
منه و هو دون قصبة الانف و ذلک المنخران والحاجز الی القصبة پس گفته است اگر قطع
شود مارن قصبه دان دیه کامله است و در قطع قصبه آن حکومت است بالمساحه پس اگر قطع شود انف و قصب
هر دو با هم دیه در مارن است و حکومت در قصبه و همچنین هرگاه قطع شود مارن با لحم که در تحت آنست تا شفه است
در آن دیه و حکومت است انتهی فرع   واجب است دیه در قطع مارن با بقاء قصبه بلا خلاف

دیه تامه در قطع مارن قطع شد
غیر از اصل قصبه

لصحیح

لصحیح الحلبی عن الصادق ع فی الانف اذا قطع المارن الدیة و در خبر علاء است نیز دیه تامه
هرگاه قطع شود غیر از اصل نه جمیع قصبه با مارن دفعه واحده زیرا که انف بتمامه عضو واحد است
و گذشت صحیحین ناطقین بالدیة فیما فی الانسان واحد و صحیح عبد الله بن سنان عن الصادق ع فی انف
اذا استوصل جذعه الدیة موثقه سماعه عن الصادق ع فی الانف اذا قطع الدیة کاملة و ظ
این اخبار کفایه دیه واحده کامله است نظیر قتل نفس و قطع بعض اطراف وفاقا للمحقق الماتن بل الاکثر
و جمعی چون ط و مهذب و وسیله و تحریر و مختلف قائل شده اند بعدم کفایه دیه کامله واحده بجهت مارن است و حکومت
بجهت قصبه است زیرا که اکتفا بدیه مارن موجب است تفویت بلیه خارجه را بلا بدل با امکان حمل اطلاقات
اخبار بدیه در انف علی نص اخبار بدیه در مارن لکن مدفوع است باعتضاد اطلاقات باطلاقات
اکثر فتاوی و آنچه گذشت بنابر قول این جمع هرگاه خواسته باشد میتواند قصاص نماید از برای مارن و اخذ
حکومت نماید بجهت قصبه چنانچه اتفاق نموده اند در صورت قطع مارن با لحم زاید بحیثیکه تا شفه باشد که بجهت
مارن دیه است و بجهت لحم زاید حکومت   خلافی نیست در اینکه هرگاه مرتبا قطع نماید
اول مرتبه مارن را بعد از آن قصبه را در بجهت مارن است و حکومت بجهت قصبه و محل نزاع در تداخل دیه
قصبه در مارن است در صورتیکه معا قطع شوند چنانچه گذشت   در قطع جمیع مارن دیه کامله است
و در قطع بعض آن بعض دیه بحسب النقص بالمساحه یعنی که نسبت میدهند بعض مارن را بجمیع آن و بعضی

قطع مرتبا المارن [illegible] فیه الدیة
ثم القصبة فیه الارش

در قطع جمیع مارن دیه [illegible]
الباب

احتمال داده است نسبت دادن به مساحت جمیع انف بنابر اینکه جمیع آن عضو است که از برای او مقدر است فقط
شیخ در مبسوط و غیر آن اول است و آن اوفق است به احتیاط و ثانی اوفق است به اصالة البرائة
هرگاه قطع نماید مارن را با بعض قصبه معا دیه تمام است بنابر آنچه ثابت شد که مارن کافی است علی المشهور المنصور و بنابر قول متقدم از برای
بعض قصبه حکومت است هرگاه انف شکسته شود و فاسد گردد و ساقط شود دیه کامله است و هرگاه جمیع آن
ساقط شود و بعض دیگر ساقط نشود بعد از سقوط بعض حرف دیه بمنزله قطع است مثل هرگاه مکسور شود انف
پس جبر شود بغیر عیب و دو عیب صد دینار است بلا خلاف بلکه باجماع تصریح شده در غنیه کما فی قوله علیه السلام فی کتاب
الظریف الظهر اذا کسر و جبر علی غیر عیب فمائة دینار بالملاحظة عدم فارق فتدبر مشهور آنکه
دیه روثه هرگاه جمیع آن قطع شود و با انفراد دیه کامله است و جمعی مستند شده اند بخبر ظریف فان قطع روثة
الانف وهو طرفه فدیته خمسمائة دینار و جمعی از متاخرین چون لمعه و ضه قائل شده به ثلث دیه
چنانچه مقتضای قاعده معروفه است که تقسیط دیه شود بر اجزاء عضوی که دیه مقدر دارد و چه مارن که موجب
دیه کامله است سه جزء دارد منخران و روثه و در تفسیر روثه فقها اختلاف نموده اکثر بر این مایل شده اند که روثه حاجز
بین المنخرین است یعنی واسطه میان دو ثقبه انف و قدره در دیه بابت دیه جوارح انسان چنانکه از ذکر خبر ظریف
کلمة الروثة مجمع الانف مجتمع مارنه و ظاهر آنکه مراد او از مجتمع آن راس مارن باشد پس موافق می شود
با تفسیر اهل لغه چون مصباح و مجمع و قاموس و صحاح و دیگر اثیریه قال روثة الانف ای طرفه و طرف مقدم

و من

و من حدیث مجاهد فی الروثة ثلث الدیة و فی الارنبة طرف الانف و منه حدیث وائل کان یسجد علی جبهته
و ارنبته انتهی پس قول مشهور نصف دیه در روثه به تفسیر مشهور عن الفقهاء که حاجز بین المنخرین باشد مستند آن
غیر واضح است بلکه مقتضای نص تعبیر خبر ظریف متقدم آنست که نصف دیه در روثه به تفسیر اهل لغه است که طرف
انف که تعبیر نموده اند از آن در کلام جوهری به ارنبه و در غنیه دعوی اجماع شده بر نصف دیه بر قطع ارنبه و احتیاط
مطلوب است مشهور منهم المفید و الاسکافی و التاسع و ضه و لك کشف المعترة ایضاح لمعه لف تحریر
و جمعی دعوی شهرت نموده اند منهم کشف تنقیح مجمع الریاض منصور آنکه در احد منخرین ثلث دیه است لخبر غیاث
عن جعفر عن ابیه عن علی انه قضی فی کل جانب من الانف ثلث دیة الانف و منصور شد جمهور اتباعا
لشهرة عظیمه و قاعده توزیع مذکوره و این منافی نیست قول به نصف دیه در روثه و حاجز زیرا که آن در صورت
قطع روثه است منفرده و جمعی قائل شده اند با اینکه در هریک نصف است منهم السرائر و ط عازیا الی
معلا بانهما نصف المنفعة و الجمال و بعموم ما من الثنتین فیما فی الانسان اثنان و مکن باجماع ط بعد
بمخالفه مشهور رد علیه اعتبار نیست و مسنا در از اثنین چون یدین و رجلین که منفصلان بالفعل باشند
و این جهت و لجبه نیست در دیه کامله بقطع منخرین مساعدن قطع حاجز و بقیه انف و جمع دیگر قائل شده
بر ربع چون غنیه مدعیا علیه الاجماع المجهول و بنابر مشهور منصور اگر قطع شود احد المنخرین و حاجز دو ثلث
دیه است و در احدهما با نصف حاجز با تکلیف نصف دیه است بنابر انقسام دیه اثلاثا بر منخرین و حاجز

[illegible]

شیخ در مبسوط گفته است هر گاه جنایت شود بر انف پس ملتوی شود حکومت است چنانچه اگر جنایت شود بر اصبع پس ملتوی شود انتهی و این حسن است للقاعدة المکررة فی غیر المنصوص و قد ذکر آن و غیره جایز نیست تعریج

نمودند و هر گاه بجنایت تغیر لون انف شود داخل در قاعده آتیه است در تغیر لون در جبهه و حمره و سواد

در شلل انف دو ثلث دیه است بلا خلاف بلکه ظاهراً و صریح ف اجماع است چنانچه مقتضای

ضابطه اجماعیه فی الغنیة کل عضو فیه مقدر اذا جنی علیه فصار اشل وجب علیه ثلثا دیته للاجماع و در خبر

حکم بن عتیبه عن الباقر علیه السلام کل ما کان من شلل فهو علی الثلث من دیة الصحاح و غیر ذلک من الاخبار

هر گاه قطع نماید انف مضروب اشل را دیگری پس دیه کامله است زیرا چنانچه گذشت می شود دیه بعض

عضو در شلل باطل چنین در خلافه بجهت عموم اعم از اینکه جایز باشد یا بمال [illegible] قبل

در مبسوط گفته است هر گاه شق نماید حاجز بین المنخرین را در آن حکومت است اعم از اینکه مندمل شود یا باقی نماند

منفرج غیر اینکه هر گاه منفرج باشد حکومت در آن بیشتر است از اینکه ملتحم شود و این حسن است للقاعدة فی غیر المنصوص

خلافاً للوسیلة فان شق ما بین المنخرین ففیه خمسون دینارا و شاید نظر او کتب ظریف باشد و الحاجز

بین المنخرین خمسون دینارا و تقریب حال آن در شق و ضعف این ظاهر است

اگر قطع انف

کرجلده که معلق باآن باقی مانده است پس هر گاه محتاج بابانه است دیه برابر است زیرا که قطع انف بعض

مباشره شده و بعض بسبب

هر گاه قطع مارن نمود بعد از آن جنی علیه اعاده او نمود در آن

بم

در قطع انف مضروب

بدم حار و ملتحم شد او دیه تمام است در کامله است بر جانی للاستصحاب و الحاق نعمة تجدد ده است من الله تعالی

و هر گاه نکرده باشد لکن بعد از آن قدری از مارن متصل بجلد مثلا ملتحم شده او در حکومت است

در اذنان دیه کامله است و در هر واحده نصف دیه است بلا خلاف بلکه جمعی دعوی اجماع نموده اند للقاعدة

المکررة فیما فی الانسان اثنان الدیة در خصوص صحیح عبدالله بن سنان و فی الاذن اذا قطعت نصف الدیة

و صحیح یونس عن الرضا عن علی علیه السلام فی الاذن اذا قطعت فدیتها خمسمائة دینار و ما قطع منها

فبحساب ذلک و دلیل اشاره نمود با اینکه در قطع بعض بحسب دیه کل است چنانچه قاعده صحاب است

لیل اعتبار می شود مساحت مجموع از اصل اذن بحسب دیه می شود و مقطوع با آن و اخذ می شود از دیه بنسبت

با آن پس اگر مقطوع نصف باشد نصف است و هکذا فتدبر

در قطع شحمه اذن ثلث دیه

آن است وفاقاً للمشهور بلکه در غنیه و ف دعوی اجماع شده است للخبر المعتبر عن القضاء فی کل فتق

ثلث الدیة خلافاً للجماعه پس در خرم شحمه ان علیاً قضی فی شحمة الاذن ثلث دیة الاذن

در خرم شحمه ثلث دیه اذن است چون قطع آن وفاقاً للجماعة الکثیرة و در ف دعوی اجماع

شده است للخبر المعتبر عن القضاء فی کل فتق ثلث الدیة خلافاً للجماعة پس در خرم شحمه للصحیح یونس

عن الرضا عن علی علیه السلام و فی قرحة لا تبرء ثلث دیة ذلک العضو الذی هی فیه و این خبر با ضعف

دلالت صلاحیت معارضه ادله مزبوره از اجماع و خبر مجبور ندارد و اطلاق نص و فتوی مقتضی است

دیه اذنان الدیة

نصف دیه در قطع اذن واحده

در قطع شحمه ثلث دیه اذن

در نقصان اذن ارش

بر از قطع اذن عضو عوض ... که زوال سمع ... باشد

عدم فرق را در خرم موجب ثلث میانه ملتئم و غیر آن و صاحب حسکیه در ملتئم قائل شده بحکومت

در نقصان اذن حکومت است للقاعده نظر با نقصان اذن بقطع و خرم فرق   مراد از قطع اذنین که

در آن دیه است قطع اشراف آنها است نه غضروف که نافی است از دو جانب ... اعم از آنکه

سمیعه باشد یا نه چنانچه در ط و در تحریر و غیرها تصریح شده زیرا که جرم مرئی است خارج از غضروف در اذن

صحیح است پس هرگاه قطع شود اذن لعبد ... که زوال سمع نیز بشود دو جنایت است و دو دیه است

فرق نیست در اذن میانه صغیره و کبیره و صحیحه و غیر صحیحه و مشقوبه و رقیقه و سمینه و غیرها للعموم النص و الفتوی

در مستحصف اذن یعنی شلل آن دو ثلث دیه اذن است و ظ ط اجماع امامیه است چنانچه

مقتضای ضابطه مکرره محکی علیها الاجماع فی الغنیه وف قال کل عضو فیه مقدّر اذا جنی علیه فصار

اشل یجب فیه ثلثا دیته لاجماع الفرقه و اخبارهم انتهی   هرگاه قطع نماید اذنین را

بعد از شلل هر قاطع ثلث تمام دیه و ط و کشف اجماع است لخبر الحکم بن الغنیه عن الباقر علیه السلام کل ما کان

من شلل فهو علی الثلث من دیة الصحاح و خلافی نیست در این در این حکم   هرگاه قطع اذن

نماید و مع ذلک ایضاح عظم شده علاوه بر دیه اذن دیه موضحه نیز واجب است و همچنین هرگاه سرایت

نمود بسمع را نیز فاسد یا ناقص نمود دیات مقدره کلا ثابت است لاصالة عدم التداخل

اجماع عامه و خاصه است بر اینکه در شفتین دیه کامله است لقاعده ما فی الانسان اثنان ففیه الدیه

و خلاف

و خلاف در تقدیر هر یک است بچهار قول اول و هو المشهور و اکثر متقدمین هیچ وجه ... صاف و ابن حمزه ... طبرسی ... ظاهر غنیه منزل آنکه دیه علیا چهار صد دینار است و سفلی ششصد دینار و ظ ... و در کشف اجماع

للصحیح عن ابی جعفر ... عن ابی جمیله عن ابان بن تغلب عن الصادق علیه السلام فی الشفة السفلی ستة آلاف و فی العلیا

اربعة آلاف لان السفلی تمسک الماء و صحیح سند تا ابن محبوب که محکی علیه اجماع الاصابه کافی است و در تحریر و مع

نیز حکایت شده از آن نظر ... که معمول علیه در دیات ... مجبور است با آنکه اصل ... مقصور است

در قطعیه سیما با ملاحظه اکثر ... بسیار از اقوال و جمعی که در کافی عمده ... که ثلث در علیا و ثلثان در سفلی

و ظ ط و صریح غنیه اجماع است و در عمده مسلک است با آنکه در سفلی با جمال زیادتی منفعت است با مساک طعام

و شراب و شین آن اقبح از شین علیا است و ثبوت ... الاثار عن الائمه و قول ثالث مختار ... فی و ابن بابویه است

در علیا النصف الدیه و در سفلی ثلثان چنانچه در صحیح یونس عن الرضا و این با وجود اشتمال آن بر زیادتی مع اعراض جمهور از

بعید در آن و قول رابع مساوات است در دیه چنانچه مختار عمانی و جمعی از متاخرین است چنانچه محقق در بعض

کتب خود و شهید است لعموم ما فی الانسان اثنان ففی کل منهما نصف الدیه و خصوص ... مسائل الشفتان العلیا

و السفلی سواء فی الدیه لکن قائل بین القدماء نادر است و ... موافق عامه و معارض با ... است چنانچه گذشت

فروع الاول در قطع بعض الشفه دیه بنسبت مساحت آن در طول و عرض است چنانچه مقتضای قاعده مکرره است

اصحاب چنین ط و ... و غیرها تحدید نموده اند شفه سفلی را عرضا بانقدر که متجافی است از لثه

در قطع بعض شفه ... بنسبت ... الساعد

هشتم ... سفلی

در تقلص شفه حکومت است

بالطول فم و شفه علیا را بان قدر که متجافی است از لثه متصل بمنخرین و حاجز بالطول فم در دو کنار فم از شفه ...
عرفاً ولغةً   ... تقلص شفه حکومت است زیرا که متقلص مع عدم انطباق بر دندان و عدم
استرخاء با انها نقص و تفویت در منفعت عضو و در جمال حاصل میشود و داخل در شلل نیست که ثلثی مترتب
شود و همچنین تقلص ... نیست که دیه مترتب شود پس قدر منصوص که نیست آرش حکومتین ... باشد و بعضی چون شیخ
در ... شفتین زعم زوال منفعة ... با تقلص پس ... است نظر بعدم ... و ضعف این ظاهر است و بعضی
احتمال شلل داده اند و ضعف آن نیز ظاهر است زیرا که شلل استرخاء عضو است و تقلص مقابل آن است
هرگاه جنایت سبب استرخاء شفتین شود مثل اینکه منفصل نشوند از دندان در وقت ضحک یا وقتی که اراده نماید دفع
انها را پس دو ثلث دیه است بجهت قاعده اجماعیه منصوصه که در شلل کل عضو ثلثا دیه لصحیح و خلاف در این
نیست که ... پس دیه است مستقلا ... الاتلاف و ضعف آن ظاهر است   هرگاه بعد از شلل قطع
شود ثلث دیه است للقاعدة المعروفة   هرگاه شق شود شفتین تا اینکه ظاهر شود اسنان ثلث دیه است
پس هرگاه نیکو شود خمس دیه است و در یکی از آن دو ثلث دیه آن است هرگاه نیکو نشود و هرگاه نیکو شود
خمس دیه است وفاقا للکثیر بلکه در کشف نسبت داده است بقطع اصحاب و در ... غنیه دعوی اجماع نموده است
و کذا ظاهر ... صحیح ... نیز موافق است   در قطع لسان صحیح بجمیع دیه کامله است بالاتفاق
فریقین للنبوی فی اللسان الدیة و عموم ما فی الانسان واحد ففیه الدیة فرع الاول در لسان اخرس

ثلث

ثلث دیه است و حکی ... اجماع ... البارقی فی لسان الاخرس و عین الاعمی ثلث الدیة و فرق
نیست میان اینکه خلقی باشد یا عرضی   اگر قطع شود از لسان اخرس بعض مساحت جرم لسان است للقاعدة
المکررة نه بحروف معجم نظر بعدم منفعت نطق از جهت خرس   هرگاه جنایت سبب طرف شود نطق لسان بالمرة
دیه کامله است اجماعا ... جرم لسان سالم باشد   هرگاه جنایت بعض نطق را زایل شود با بقاء لسان تقسیط میشود
در حروف معجم و اعتبار میشود ... المشهور بل علیه الاجماع فی ظاهر ... و ... صحیح ... والغنیة ...
لصحیحة عبد الله بن سنان عن الصادق فی رجل ضرب رجلا بعصا علی راسه فثقل لسانه فقال یعرض علیه حروف
المعجم فما افصح منها و ما لم یفصح به کان علیه الدیة وهی ثمانیة و عشرون حرفا وفی خبر
السکونی عن الصادق ان امیر المؤمنین فی رجل فذهب بعض کلامه و بقی البعض فجعل دیته علی حروف
المعجم ثم قال تکلم بالمعجم فما نقص من کلامه فبحساب ذلک والمعجم ثمانیة و عشرون حرفا فجعل ثمانیة و عشرین
جزءا فما نقص من کلامه فبحساب ذلک و موثقة سماعة عن الصادق قال سألته عن رجل ضرب بغلام ضربة فقطع
بعض لسانه فافصح ببعض و لم یفصح ببعض فقال یقرء المعجم فما افصح به طرح من الدیة و ما لم
یفصح به الزمه الدیة الی غیر ذلک من الاخبار خلاصه مقام آنکه هرگاه نقص در منفعت یعنی نطق واقع شده
فقط لا فی الجرم پس شبهه نیست در اینکه مدار بر حساب منفعت است و هرگاه در جرم لسان فقط واقع شده مدار
مساحت جرم لسان است و در صورت اجتماع احتمالات متعدده است اقرب منها ما نظم المتن آنکه مدار

بر نصف است لعموم النصوص و خصوص مرفوعه سماعه و احتمال دیگر آنکه مدار بر مساحت است چنانچه قاعده صاحب است

و آنچه از برابر او معدود است ثالث احتمال اکثر الامرین است للاحتیاط حروف معجم بیست و هشت حرف است بنابر مشهور

منصور بالکتابة مصرح فی خبر اجماع است چنانچه در صحیح ابن سنان متعدد و در موثقه سکونی است بلکه در صحیح دیگر ابن سنان

اکثر بیست و نه حرف است لکن جمعی تصریح نموده اند مطروح و متروک است و تاملی نداریم در ابن سعید حکایت کرده بنسبت داده است

ببعض اهل لغت و مشهور اهل عربیت بنابر آنکه الف حرف است همزه حرف دیگر و مبنی مشهور بین الاصحاب آنکه همزه

و الف یکی باشند چه همزه جهان با الف متحرک است سیبویه و کفته عبارات اورده اند همزه را الف نامیده است لتعذر

ابتداء بآن تقسیط شود دیه بر حروف بالسویه لاطلاق الاجماعات فی ذلک و العلامه و الفتیه مصرح قرینه

سکونی متعدد و ظواهر معتبره ابن ابی عمیر و موثقه سماعه متعدده بعد قوله الزم الدیة علی کیف هو قال علی حساب الجمل الالف

دیته واحده و الباء دیتها اثنان و الجیم ثلاثة و الدال اربعة تا آخر خبر که منتهی است لطلب ایه بر اجزاء حروف معجم

بحساب جمل متعارف اهل حساب و تاملی نداریم در صحیح غیر از مفید در بعض نسخ عبارت او حکایت کرده در کمال ضعف

و مهجور است و مستبعد عقلی است که واجب باشد بجهت سقوط حرفی چون الف واحد و بجهت سقوط حرفی چون

الف مثل آن چون عین هفتاد با وجود عدم مطابقه قدر دیه بحساب درهم و نه بر دینار و با این جهت شیخ

حمل نموده بر درهم را و بر هرگاه بجنایت سرعت نطق حادث شود یا آنکه حرفی را صحیحا نتواند نطق نمود

مثل آنکه راء را شبیه غین یا لام بگوید حکومت متعین است معتبر و مدار دیه ذاهب از حروف است

حروف معجم بیست و هشت است

تقسیط الدیة علی الحروف بالسویة

قلب و سرعت نطق و ابدال حرفی بحرفی حکومت است جهت نه مقدار ... مقطوع از جرم لسان

نه جزو مقطوع از جرم لسان پس هرگاه قطع نماید نصف جرم لسان را لکن واجب ربع حروف معجم باشد

پس ربع دیه است و همچنین هرگاه قطع نماید ربع لسان او را لیکن زائل شود نصف کلام او نصف دیه است

و هکذا فالامر بنابر اینکه حسب جرم لسان وفق معتبر است که چیزی از کلام زائل نشده باشد و اما هرگاه بعضی

کلام زائل شده باشد پس اعتبار رفته حسب جرم لسان چنانچه مقتضای ظواهر معتبر متعدده است و اینکه

مقصود از لسان منفعه است چون البصر و العین و جماع از قضیب و الاذن می آید و دو دیه در عین نظر العین و ذهاب

العین و المنفعة و الزام این خلاف اجماع است جمعی چون علامه و تحریر و عده و مهذب و ملک و غیره اعتبار

نموده اند با اختلاف میانه و اهل اینها مساحت و حروف پس هرگاه قطع شود نصف لسان و ذاهب از حروف ربع باشد

نصف دیه است و هرگاه قطع شده بشر ربع جرم لسان و ذاهب از حروف نصف پس نصف دیه است و اینها

دلالت نص باجماع است بر ثبوت دیه از برابر هر یک از ذهاب جرم لسان و ذهاب منفعة و اصل عدم تداخل هر یک

از دیات است بیرون قدر متداخل فیه بالاتفاق و اولویت مستفاده از تداخل هر استبعاد خارجیه

در قبل نفس و باقی ماند باقی و این قول هر چند موافق قاعده است لکن مخصص است قاعده بالملاقات متعدده

معتضده بشهره هر چند احتیاط مطلوب است هرگاه بجنایت کلی بالمره منعدم شود بعد از آن دیگری قطع

جرم لسان نماید بر اول دیه کامله است و بر ثانی ثلث دیه زیرا که قطع نموده است لسان اخرس را طفلی که

نرسیده است بحد نطق هرگاه تحریک لسان بعد از برابر گریستن و غیره و قطع آن دیه کامله است باجماع

ذاهب الکلام ... ثبت الدیة الکاملة ...

علی الثلث ... الدیة علی الحروف ...

در قطع لسان طفل ... دیه کامله است

العموم و ثبوت الطهارة سلامت که مقتضای اصل است و اگر بحرکت لسان ضعیف جمیع حروف را ادا کند و سایر اگر بطی نماید
بحرکت کند و ثلث دیه است زیرا که لسانی است بالکلام و اصل هم برائت است و این ضعیف است علی الاظهر
عمومات و لزوم قهر در خلاف آن بر رجوع یقین که رفع یقین نشد با وجود اینکه اصل سلامت است

اگر طفلی بر سنی برسد که مثل آن تنطق می‌نماید لکن او نطق نکند مشهور آنکه در قطع او چون
خرس ثلث دیه لسان صحیح است و ظاهرا اجماع است و این حجت است بنا بر اعتضاد بشهرت و غلبه ظن
لکن پس هرگاه بعد از آن تکلم نماید منکشف می‌شود که قطع شده لسان ناطق و تاخیر بجهة علتی بوده است پس
اعتبار می‌شود بحروف پس می‌شود مقدر در مذهب و اخذ می‌شود از جانی دیه با نقص حروف

هرگاه ادعا نماید صحیح ذهاب نطق را بالجنایت سوزن بلسان او بزنند و هرگاه خون سیاه خارج شد
تصدیق میشود و هرگاه خون احمر خارج شد تکذیب میشود چنانچه در خبر اصبغ بن نباته عن علی ع محمد بن
شیخ طوسی و کلینی و صدوق ره روایت کرده‌اند و حلبی و ابن حمزه عمل نموده‌اند باین خبر بلکه در غنیه نفی
دعوی اجماع شده است و ممکن که بانها جبر شود قصور سند خلافا للجماعة پس تقسیم میشود بقسمه
بجهت تعذر بینه و حصول لوث لاجل حصول ظن بصدق او بسبب جنایت پس هرگاه ادعا ذهاب کلام را
بنجاه قسم واقع سازد و هرگاه ذهاب نصف ادعا نماید نصف خمسین واقع سازد و مخفی نماند که
دعوی خلاف در اینجا باشد و هرگاه دعوی ذهاب کل نماید قسامه برائت نه بر قوم او بجهت تعذر

قطع لسان

هرگاه قطع نماید لسان شخصی را پس جانی ادعا نماید که همیشه ابکم بوده و مجنی علیه ادعا نماید که ناطق
بوده است مقدم است قول جانی با یمین او در خلاف دعوی عدم خلاف منه مطلقا باشد بعدم تعذر اقامه
بینه بر سلامتی لسان او و هرگاه جانی اعتراف نماید بناطق بودن لسان در اصل و ادعا نماید عروض
خرس را حین الجنایة بر جانی است بینه و الا حلف متوجه است بمجنی علیه چنانکه بقاعده معروف است

هرگاه جنایت نماید بر لسان شخصی و کلام زایل شود و لکن جرم لسان صحیح باشد
و اخذ دیه نموده باشد و بعد از آن عود نماید و تکلم نماید آیا استرداد میشود دیه یا نه خلاف است شیخ
در ط قائل شده باول تمسک باینکه عود نطق کاشف است از عدم زوال اولا و در ف
قائل شده بثانی نظر بوقوع اخذ بحکم شرع پس مستصحب است و اصل وجوب رد است جمعی نیز مانع
شده‌اند چون محقق و مع ذلک اقرب بعضا قاللجماعة آنکه هرگاه علم یا ظن مستند بقول اهل خبره
حاصل شده باشد بذهاب دائمی پس استرداد نمیشود للاستصحاب باحتمال العود علامة هبة مجددة
من الله و هرگاه ظن حاصل شود از اهل خبره بعدم ذهاب دائمی یا اینکه شک نمایم در ذهاب
دائمی اخذ نمیشود دیه اولا نظر بعدم ثبوت موجب آن و لزوم اقتصار در خلاف اصل
بر قدر از اطلاقات که ذهاب دائمی باشد

هرگاه قطع نماید لسان شخصی را
کلا او بعضا و اخذ دیه شود بعد از آن بروید و تکلم نماید وجب میشد رد دیه و بعضی نسبت

خلاف است فتوی داده‌اند و تصریح نموده‌اند که این فرض از فرض نزاع سابق خارج است بلکه مقدر تنقیص
تصریح نموده باجماع بر عدم اشتغال در اینجا   هرگاه از زبان لسان در طرف بعضی که بجنایت قطع
نموده جمیع ما ینطق با کثر اعتبار میشود بحروف پس اگر الطرف باقی نطق بجمیع حروف نماید بجهت طرف قطع شده
ارش است و دیه زیرا که بقاء کمال النطق دلالت نماید بر زیادتی طرف دیگر که بجنایت قطع شده و در دلالت نظر
اشکال است و این جهت اعتبار نکرده بعضی از الشیخ در ط پس فرقی که گذشته در این فرض میانه مساوات مخرج
طرفین بحیثیتی که ترجیح نباشد احدهما را بر آن دیگر پس آن لسان واحد است مگر اینکه مشقوق است
دیه قد مقطوع لنسبة داده میشود و تکمیل میانه اختلاف مخرج طرفین با اینکه احد طرفین در جانبی باشد چون
اصبع زایده واحده پس در زایده حکومت و ارش است   هرگاه بجنایت اعدام
حرفی شود چون حا از محمد پس هرگاه آن محمد گوید و ممکن نه احمد امد گوید پس بر او است دیة الحاء وحدها
نه دیه باقی کلمه بزعم ذهاب بعضی منفعت که لا الاصل و انما المنافعة من غیر خلاف ظ   هرگاه بجنایت
بدل نماید حرفی را بحرف دیگر مثل اینکه گوید بمکان محمد محمد با الخاء المعجمة لازم است دیه فوت شده بعضی حاء مهمله
و جبر نیست بر او با این حرف که بدل آن آورد و هرگاه بجنایت شخصی دیگر این حرف بدل نیز فوت شود
پس در ثبوت دیه یا ارش دو وجه است صریح ط اول است خالی از اشکال نیست
در لسان دیه کامله است بلا خلاف جماعات مستفیضه تقسیم میشود در جنب آن حروف
محمد محمد
دیه فوت شده
بلا خلاف

لسان در دو طرف لسان دیگر بجنایت بعض قطع شده
بجنایت بعض حروف منفعت شود چون حا از محمد
بجنایت بدل نماید حرفی را بحرفی مثل محمد را محمد با خاء گوید
در ثبوت دیه یا ارش دو وجه

بلا خلاف و باجماع بلکه عامه بالالف فی تقسیمها علی ثمانیة و عشرین حرفا چنانکه در شواذ اخبار مجهول است تقسیم به
و بعضی گفته‌اند که این اخبار بس عقل است که مستثنی است بنواجذ و بنابر مذهب امامیه دوازده در مقدم فم است
ثنیتان در فوق که در وسط آنها است و رباعیات خلف آنها و انیاب خلف آنها و مثل آنها از سفل و شانزده
در مآخر است که مآخیر پیشیده چهار ضواحک میباشد از هر جانبی یکی و دوازده اضراس میباشد سه در پس
از هر جانب و مثل آنها از اسفل و در مقادیم شصت دینار است که موزع میباشد بر آنها که هر یک از آنها پنجاه دینار است
و در مآخیر چهار صد دینار است حصه هر یک از آنها بیست و پنج دینار است و خلاف نیست در جمیع این احکام بلکه جمعی بر آن
و غیره دعوی اجماع نموده‌اند و در اخبار معتبره و تصریح شده میان خبر حکم بن عتیبه عن الباقر ع قال الخلق انما هی ثمانیة
و عشرون سنا اثنا عشر فی مقادیم الفم و ستة عشر فی مآخیره و علی هذا قسمت دیة الاسنان الخبر و
فرقی نیست در دندان مقلوعه میانه بیضاء و صفراء و سوداء خلقة بلا خلاف بجهت عموم النص و فتاوی زیرا که
اینها الوان حملیه میباشند عارض میشوند بدندان و اختلاف هر چند صفرا الجنایات باشند چنانکه جمعی
تصریح نموده‌اند منهم ط قال فیها اذا ضرب سنه فصارت صفراء ففیها الحکومة فان قلعها مالم
بعد هذا فعلیه الدیة لانها سن بحالها و انما لحقها شین فهی کالاصبع اذا لحقها شین قطعت
ففیه دیتها و حکم اسود اورا بالجنایة بر آید   سن زاید هرگاه منضمه اصلیه قلع شود در ثبت تحقیق آن
و هرگاه علی الانفراد قلع شود ثلث دیه اصلیه است که در جنب او میباشد پس اگر در مقادیم باشد ثلث الخمسین است

بلکه این اخبار بعض عدد اسنان نیز
صورت اسنان در این جانب
فوق
عدد اسنان فوق دوازده و سفل دوازده
و عدد اسنان اسفل
فرقی نیست در دندان بیضاء
و السوداء و الصفراء
و الثلث اذا کان منفردة علی الاصلیة

واکر نزد ما فیریشید ثلث خمسه وعشرین است واکر در ما فیها باشد امل است للاصل وفاقا للمشهور بلکه در غنیه دعوی

اجماع واخبار فرق شده و در سایر اثر نیز ادعا روشن شده وبعد از خبر یرسیل سایر اثر وقت مشهوره هر یک جهه

دیهم پیشند چون اجماع منقول و در لک وجمع الرایان از قواعد مقرره شمرده اند اینکه ثلث دیه اصل از برای عضو زاید است

وجمعی چون عده وغنیه قائل شده اند که حکومت اعم از اینکه منفرد یا ملتصق باشد منفرده للقاعده فی غیر المنصوص وخصوص

رضوی رسل ان اضراس العقل لا دیه فیها انما على من اصابها ارش کرش الخدش لکن رضوی ضعیف است

سندا و دلالة وقاعده مخصص است بالاطلاق او آنست در اسود او سن کجنایت در ثلث دیه آن است

در حال صحت وفاقا للمشهور بلکه مقطوع الاصحاب کما فی الکشف و در آن شعار است بعدم خلاف چنانکه در ریح

ریاض است بلکه ظاهر غنیه وصریح خلاف اجماع است لصحیح عبدالله بن سنان عن الصادق السن اذا ضربت انتظر

بها سنة فان وقعت اغرم الضارب خمسمائة درهم وان لم تقع واسودت اغرم ثلثی دیتها

واطلاق مقتضی عدم فرق را میان زنها است جمیع منافع بحدیکه قوه مضغ با نهامانا باشد ومیان زنها است که از این

و در طاهر فرق کذاشته ثلثی دیه در اول چنانچه صحیح بشلل است وحکومت در ثانی و این شاذ است

دیه سن مقلوع بعد از اسود اوبسبب جنایت ثلث است وفاقا للمشهور بلکه در غنیه و خلاف دعوی

اجماع است لعقل الباقر فی خبر العرزمی فی السن السوداء ثلث دیتها وفی الید الشلاء ثلث دیتها

وفی العین العوراء ثلث دیتها و در خبر حکم است کل ما کان من شلل فهو على الثلث من دیة الصحیح

وجمعی چون دیه وکامل وجامع قائلند بربع دیه آن لخبر عجلان وشیخ در طاهر قائل شده بحکومت للقاعده

وضعف این دو در وضع است در انصداع سنان نیز بحکومت قائل شده اند ایشان بجنایت بدون سقوط بهما

در ثلث است دیه انها وفاقا للمشهور منهم الشیخان فی المقنعه والنهایه و عادات ایشان در فتوی قصر یا جنایت

وجماعه ادعا نموده اند در ورود روایت بابن حکم وهمین کافی است بعد از انجبار ارسال بالشهرة عظیمه

وظاهره وصریح در عبارت جماعه وقوه احتمال اندراج در اخبار شلل خلافا للجماعه فالحکومه للقاعده

و در قلع منصدعه ثلث دیه است بنا بر غنمار که نقل شد در انصداع است خلافا للمقنع فربع الدیه ولو

فالحکومه خلافی نیست در وجوب دیه کامله در سن مقلوع با سنخ واصل و ریشه او

که در لثه مدفون است وخلاف در این است که هرگاه بشکند آن قدر که ظاهر است از لثه آیا در آن قدر

کمتر خارج از لثه دیه کامله است باینکه موزع میشود دیه میانه قدر ظاهر خارج از لثه ومیانه آن اصل که داخل

ومدفون در لثه است وحسب المساحه اداء دیه قدر مکسور میشود مشهور منصور اول است لعموم قوله فی خبر الحکم

فدیه کل سن من المقادیم اذا کسرت حتى یذهب فان دیته خمسمائة درهم زیرا که آن قدر خارج

از لثه وظاهر که مکسور شده در عرف ولغه اطلاق سن میشود بر او واطلاقا حقیقیا واصل سن تابع است

چون اصبع وشعر وقدر ظاهر از شعر را شعر صادق می آید بدون اصل و ریشه که مستور است تحت التراب

وجمعی احتمال ثانی داده اند نظر با تحاد عضو وشمول لفظ جمیع را و تعدد بسل ریلی میل باین نمود ونمره نزاع

میشود هرگاه شخصی شکند طاهر ازلثه را بعد ان شخص دیگر قلع نماید اصل دیه در لثه را پس بنا بر مشهور
منصور بر اول دیه است و بر ثانی حکومت و بنا بر احتمال ثانی دیه موزع میشود بر هر دو بنسبت باقیه
شغر لقیا و خناة و شلة و فتح ثالثة بمعجمة کسی است که دندانش رو اوضاع او که از شان اینها سقوط است ساقط
شده و نابت شده بشرح بکار آنها هرگاه قلع نماید سن شغر را پس اگر اهل خبره حکم نمایند بعدم عود
مجنی علیه مخیر است بین القصاص والعفو واخذ الدیه و هرگاه جانی بذل دیه نماید و هرگاه اهل خبره حکم نمایند بعود
در مدت پس مشهور را آنکه تعجیل نکنند بقصاص یا دیه بلکه تاخیر می اندازد الی انقضاء آن مدت تا اینکه منکشف شود
حال پس هرگاه عود نکرد از برای او است قصاص یا دیه چنانچه اشاره شد و اگر سن عود نمود در این مدت
ناقص او شغر ارش ثابت است باجماع چنانچه صیمری ادعا نموده است و هرگاه عود در این مدت بهمان صفت اولی
کرسن مقلوع داشته است پس اقوی ارش است بغیر تفاوت میانه سقوط دندان او در این مدت و عدم سقوط آن
زیرا که این تقصیر است داخل شده بر مجنی علیه پس هدر نمیشود و بجهة لزوم ظلم و عود دندان منافی است قصاص یا دیه
را نه نقص ارش را و بعضی چون مهذب قائل است باینکه نه ارش است نه دیه و نه قصاص زیرا که عائد قائم مقام
اوست بلا تفاوت پس گویا فوت نشده و این ضعیف است و اضعف از این احتمال عدم سقوط قصاص است
مطلقا بنا بر عدم جریان عادت بروئیدن دندان شغر پس آنچه بر سبیل اتفاق روئیده نعمت جدیده الهیه است
و ساقط نمیشود باین حق او بر جانی و اما هرگاه جنایت نماید بدندان صغیر غیر مثغر تعلیل آن عدم از اصحاب اتفاق است

بر عدم

قال فی [illegible] الاثریة فی الدیات [illegible] [illegible] القلع [illegible] فلذا [illegible] عادة
شغر قلع سن الشغر ان عاد فعلیه [illegible]
حکم بها المغیرة فیه الارش

بر عدم قصاص و عدم دیه فی الحال بلکه نظر میکند عود و صبر نماید تا حال منکشف شود و در زمان صبر خلاف است
اقرب اینکه انتظار کشند قدری که عادت جاری شده باشد بروئیدن دندان در آن مدت وفاقا للاکثر منهم ط
قال لا یعتبر المجنی علیه حتی تسقط اسنانه التی هی اسنان اللبن و تعود انتهی و بعضی چون ابع و تحریر
و تبصره تحدید بیکسال نموده اند و این ضعیف و غریب است و بالجمله بعد از انقضاء زمان مهلت اگر عود
نماید اصحاب بغیر خلاف حکم نموده اند بارش و حکومت و در ف دعوی اجماع نموده است و در مرسله جمیل
عن احدهما عن سن الصبی یضربها الرجل فیسقط ثم نبتت قال لیس علیه قصاص و علیه الارش
والحکومة هی التفاوت لو کان عبدا بین قیمته لو لم ینبت سن تلک المدة و قیمته و قد سقطت
تلک المدة و شیخ در ط تصریح نموده اگر عود نماید اقصر از غیر آن پس ظاهر آنست که قصر بجهة قلع است پس باید
از دیه بقدر ما نقص بحساب ذلک و اگر عود نماید تام و غیر قصر پس هرگاه متغیر باشد بصفراء
یا خضراء یا سوداء پس ظاهر آنکه از فعل او است و بر او است حکومت آن و اگر عود نماید بلا تغیر بالمره لا کما
ولا کیفا پس نه دیه است و نه قصاص و اما اعاله دم پس هرگاه از جرح بیرون شده که در لحم حول سن [illegible]
بان سن داشته در آن حکومت است انتهی و این حسن است زیرا که جنایت است بر محل سن وارد آمده است
پس هدر نمیشود و هرگاه زمان مهلت منقضی شد و سن عود نکرد مایوس شد از عود آن هر چند باخبار
اهل خبره باشد پس مجنی علیه مخیر است بین القصاص واخذ الدیه و هرگاه جانی بذل نماید همچنانکه هرگاه

قلع نماید سن مثغر را و قول جمعی بر عدم قصاص نقل شده معلل باینکه سن صبی غیر مثغر فضله است
نمو از شعور کرحی رویده مرة بعد اخری و سن بالغ جملیه است پس مماثلت نیست میانه این دو سن و در قصاص
اعتداء بمثل شرط است و ظاهر اکثر قائل بعدم است و بعضی چون غنیه و کافی و لف قائلند که در سن صبی
بعیر است مطلقا اعم از اینکه عود نماید یا نه و اسکافی قائل است بتفصیل میانه عود آن پس بعیر است و عدم عود
و یاس از آن پس دیه است و ضعف این اقوال واضح است فرع ا در موضعی که قصاص ثابت است
باینکه جنایت بقلع باشد اما در سن پس قصاص نیست للعموم و خبر مجبور لا قصاص فی کسر العظام با وجود عدم تمکن
از مماثلت غالبا چون از شرایط قصاص مماثلت است پس قصاص نمیشود صحیح بمکسوره و در مثغوره نابت نمیشود و
بلی قصاص میشود مکسوره عوض صحیحه با رعایت ارش واجب هرگاه از براه جانی مثل آن سن باشد و در معلق
نظر بفوات محل قصاص هرگاه صغیر غیر مثغر قلع نماید سن مثغر را پس حکم دیه است نه قصاص زیرا که اهل خبره
حکم نمایند بعود آن در غیر مثغر و همچنین هرگاه مثغر قلع نماید سن غیر مثغر را قصاص نیست للعموم و بجهت ثبوت
در ثبوت ارش هرگاه دندان شخصی کنده شود و علم ظاهری چون دندان حیوان ... بکمال اللحم در منبت
آن بگذارد و جوش بخورد و ثابت شود پس جنایت نماید و قلع شود او را ارش است بجهة عوض شدن مالیت
منافع سن نیز از آن مرتب میشود وفاقا للجماعة منهم نه والتحریر و در اخیر نیز قید لظاهر منعه قال لانه ذا کان
مخبساله وجب علیه شیئی و این نیکو است و شیخ در ف نفی ارش نیز نموده مطلقا قال لانه مما ازال عنی

جبهه

جبسه شیئا و لاصالة البرائة انتهی و این ضعیف است اگر دندان مقلوع را در موضع
خود بگذارد و بحرارت دم آن جوش بخورد و ثابت شود پس شخص دیگر قلع نماید اقوی دیه کامله است للعموم و بعضی
چون ط و تحریر بطلاق حکومت گفته اند و تصریح باینکه دیه بر اول است زیرا که او قلع نموده است
اگر سن مقلوعه طولی باشد بالنسبة باخوات خود و غیر لسبب بستان جانبین او پس زیادتی شود دیه آن بجهت طول آن
و اگر بعض از اینها صغیر باشد لکن انتفاع برده شود باینها مثل طویل پس دیه کامله است للعموم و الا حکومت است
بجهت عیب که مخرج است از حکم سن چنانچه در عد و کشف تصریح شده هرگاه سن مضطرب باشد بجهت مرض
یا کبر سن پس جانی بکند پس هرگاه جمیع منافع آن مسلوب باشد مثل اشل است دو ثلث دیه دارد و اگر بعض منافع آن باقی
باشد چون حفظ طعام و امساک دهان پس دیه کامله است للعموم وفاقا للتحریر و شیخ در ف و ط قائل است
بدیه مطلق و ظاهر ط اجماع امامیه است و این مشکل است از جهة معارضه عموم بنقص منافع آن از ما هو طبیعه
که مقتضی حکومت است هرگاه بعض از سن زایل شده باشد بسبب جنایت باید او را دیه است پس
بعض دیه است بحساب مساحت مثلا اگر نصف آن شکسته باشد نصف دیه است و اگر ربع ربع دیه است
بلا خلاف اگر حدت سن زایل شده و کند شده باشد پس دیه تامه است که بطول وقت کلال حاصل شود
و آن حدت زایل میشود و تا دم نیست اجماعا هرگاه لثه منکشف شود از اصل سن و نیز تا ان
و ظاهر شود پس بگوید جانی که مکسور ربع ظاهر است و بگوید مجنی علیه نصف است قول جانی مقدم است

مثله وفاقاً للجامعة و بعضی چون تحریر گفته اند هرگاه اختلاف نماید در قدر ظاهر اعتبار میشود باخره
آن جمعی تصریح نموده اند باینکه هرگاه بشکند جانی اول نصف را مثلاً غضاء و باقی باند
اصل و قطع نماید ثانی نصف دیگر از ظاهر را با تمام سنخ پس سنخ تابع است جنایت ثانی را و غیر (?) دران
بلکه همان دیه نصف است برای مثل کسیکه قطع نماید دو انمله را پس دیگر قطع نماید باقی از ان را که انمله
سفلی باشد با سنخ اصبع پس سنخ اصبع تابع میشود این انمله را دیه دندان مرکب از جمیع تفاصیل
متعدده در مقادیم و مآخیر و غیرها نصف است چنانچه در جمیع دندان مرکبه چون نصف مرکب نصف دیه
رجل است قدر بر عنق دندان اگر بشکند و بکرده واحد یعنی با اصل العنق
دیه کامله است بلا خلاف بلکه باجماع چنانچه در روضه است قال اذا کسر بقیة فصارها کالملتفت
ولم یبلغ الی ما کان علیه الدیة لاجماع الفرقة واخبارهم انتهی و در روایه مسمع عن الصادق
عن علی عن رسول الله فی القصر الدیة والقصر ان تنثنی عنقه فیصیر فی ناحیة فرعان (?)
الطلاق خبر مزبور هر چند مقتضی است عدم فرق میانه صغر بسبب کسر و غیر ان از ضرب
و شبه ان لکن اقوی اختصاص حکم بدیه است بصغر ناشی از کسر بجهت اقتصار بر مورد اجماع فتوی و اخبار
خبر پس در صغر بسبب از سرایت حکومت است و همچنین در کسر هرگاه عود نماید باستقامت
اگر جنایت شود بر عنق بحدی که التفات بر او شاق باشد و همچنین شاق باشد ابتلاء

ماء

ماء وغیره حکومت است زیرا که جمیع منفعت زایل نشده و هرگاه منع شود از ازدراد بالمره پس دیه کامله است
وفاقاً للعده و تحریر و تلخیص المرضیه (?) تنقیح کشف مجمع البرهان لعامه من تأخر زیرا که این بمنزله قتل او است
چه عیش بدون ان خلاف عادات است علاوه بفحوی دیه ابطال ذوق و بعضی چون ط
و وسیله قائل شده اند بحکومت شیخ در ط و صاحب وسیله و سایر اصحاب غیر
خلاف تصریح نموده اند باینکه در لحیان دیه کامله است چنانچه مقتضای قاعده ما فی الانسان
اثنان ففیه الدیة و مراد از ان عظمانی میباشند که ملتقای آن ذقن است و راس ان دیگر
در اصول اذنین است و هرگاه قلع شوند با دندان پس دو دیه است لاصالة عدم التداخل بلی
هرگاه بلا دندان باشد دیه واحده است چون لحیین طفل و مرد پیری که دندانهای او ساقط شده
و هرگاه نقصان حاصل شود در مضغ یا متعسر باشد تحریک لحیین بسبب جنایت ارش است چنانچه
در فع و تحریر و د و غیرها تصریح شده در یدان دیه کامله است و در احدیهما
نصف دیه است باجماع و لفظ کالنبوی فی است فی الیدین الدیة وفی الید خمسون من الابل
و عموم ما فی الانسان اثنان ففیه الدیة فرق نیست میانه متعدده و واحده خلقه که بمنزله یدین است
در منافع و مرتبه و قیاس این بعین اعور خلقه در ثبوت دیه کامله بدین دلیل بجهت ان ممنوع است
زیرا که مرجوع علیه (?) واحده در ثبوت دیه عینین برابر او نص است فرع

اجماع امامیه منعقد است بر اینکه حد ید در اینجا مفصل واقع بین الکف والذراع است چنانکه در ط
و در تحریر ذکر شده و در ریاض تعبیر بموضع سوار شده و در ف بکوع و جماعتی بمعصم و مراد از همه یکی است
و اجماع قرینه است بر اراده این معنی از اطلاق هر چند ید را اطلاقات متعدده است و متبادر از اطلاق
نیز همین معنی است که جارحه محدوده بمعصم باشد   هرگاه قطع شود ید واحده محدوده مع الاصابع
دیه وحده است که پانصد دینار است لاطلاق النصوص کحسنه سماعه فی الید نصف الدیة
هرگاه اصابع یدین منفرده جمیعا قطع شود دیه نفس است و هرگاه اصابع ید واحده منفرده قطع شود پانصد
دینار است بلا خلاف بین المسلمین کما فی ف وغیره   هرگاه قطع شود با ید واحده چیزی از ذراع حکومت
المغنی لیس در دیه پانصد دینار است و در زایدش قول است اقرب حکومت است وفاقا للجمیع منهم ط
والقاضی و یح و لف خلافا لما نسبنا الی الاشهر نظر بجهت خروج بعض ذراع از اطلاقات ید چه این زیاده داخل اسم
ید نیست بل الکف معلق ید است و ما فوق بعض ذراع است و دیه مقدر ندارد پس ارش است بمقتضای
قاعده مکرره متعدده لشهرة و صاحب سرائر قایل است بنصف دیه بجهت ید محدوده بمعصم و از برای قدر زاید
نیز حساب مساحت ذراع پس هرگاه ثلث ذراع باشد ثلث دیه ذراع است و هرگاه نصف ذراع باشد نصف
دیه است بنا بر آنکه در ذراعین دیه کامله است و دیه ذراع واحد نصف دیه است و قول ثالث از صاحب یج است
عدم وجوب شیء غیر از دیه ید واحده و این هر دو در کمال ضعف و شذوذ است   هرگاه قطع شود

ید

ید از مرفق یا از منکب در آن سه قول است اقوی وجوب دیه ید واحده است و حکومت و ارش بجهت
ما زاد عن المعصم و جمعی چون قد و تحریر و ضه و لک اقتصار نموده‌اند بهمان دیه ید واحده و از برای ما زاد
چیزی نیست بنا بر اینکه این مجموع یعنی من رؤس الاصابع الی المرافق او المنکب یکی از اطلاقات ید است
و قایل جمهور آنکه است یک دیه بجهت ید الی المعصم است و دیه دیگر بجهت ذراع و دیه ثالثه از برای عضد پس در قطع
ید از منکب سه دیه است و این در غایت شذوذ است و ضعف   در قطع ذراع منفردا از کف
نصف دیه نفس است و همچنین در قطع عضد منفردا از ذراع وفاقا للمشهور بل بلا خلاف ظ غنیه اجماع است للعموم
ما فی الانسان اثنان ففیه الدیة و جمعی احتمال حکومت داده‌اند   در قطع کف بلا اصبع حکومت است
وفاقا للتحریر و عد وغیرهما بل بلا خلاف ظ بعضی اتفاق است بجهت قاعده مکرره با انتفاء انصراف اطلاق دیه
در ید لسوی ید سالمه و هرگاه در کف اصبع باشد دیه اصبع کامل خود است و در باقی کف حکومت است
هرگاه دو دست بر زند واحد داشته باشد در آن دیه است یا حکومت زیرا که یکی زاید است که از برای او
مقدری نیست مقتضای قاعده ارش است وفاقا للمشهور و شیخ در ط قایل شده بثلث دیه اصلیه
قیاس زائده و این ضعیف است   جمعی تصریح نموده‌اند باینکه تمیز داده میشود ید اصلیه با انفراد او ببطش
یا اینکه باشد بطش او اکثر و شیخ در ط تصریح نموده باینکه البطش اصلیه است هر چند بر غیر سمت خلقه باشد و اگر
در بطش مساوی باشند آن یک در سمت خلقت است اصلیه است و اگر هر دو مساوی باشند در بطش

احدیها زایده است وان دیگر اصلیه است	در اصابع یدین دیه کامله است وهمچنین در اصابع
رجلین باجماع ودر هر اصبعی عشر دیه است که صد دینار است یا ده شتر وفاقا للمشهور لصحیح عبد الله بن
سنان عن الصادق ع اصابع الیدین والرجلین سواء فی الدیة فی کل اصبع عشر من الابل وفی الظفر خمسة
دنانیر وصحیح حلبی عن الصادق فی الاصبع عشر الدیة الی قوله عن الاصابع اسواء هن فی الدیة قال نعم
وخبر سماعة عن الاصابع هل لبعضها علی بعض فضل فی الدیة فقال هن سواء فی الدیة وجمعی گفته‌اند
که در ابهام ثلث دیه است ودر باقی اصابع دو ثلث دیه بالتسویه وظاهر د ق وغنیه اجماع است لصحیح یونس که اعتماد
موهوم است چون صحیحه صالحه معارضه معتبره نیستند خصوصا بعد از شهرت عظیمه نمیتوانند	فروع	دیه هر اصبعی مقسوم است
بر سه انمله بالمساوات غیر از ابهام که در این مقسوم است بالتسویه بر دو انمله وفاقا للمشهور بلکه بعضی چون ریاض
دعوی عدم خلاف نموده‌اند در دیه سکوت صریح در این	در اصبع زایده ثلث اصلیه است بلا خلاف
بلکه در غنیه دعوی اجماع است لمعتبرة غیاث عن الصادق ع عن ابیه ان علیا ع قضی فی الاصبع الزایدة
ثلث دیة الاصبع	در شلل هر اصبعی دو ثلث دیه است وهمچنین در شلل یدین ورجلین باجماع مستفیض
کالمعتبرة	در قطع آن بعد از شلل ثلث دیه است همچنین شلل خلقی بشرط بلا خلاف لقول الباقر ع
فی خبر الحکم فی کل اصبع من اصابع الیدین الف درهم وکل ما کان من شلل فهو علی الثلث من دیة
الصحاح وضعف سند مجبور است بعدم خلاف بلکه باجماع چنانچه ظاهر است	هر گاه بجنایت

بیفتد

بیفتد ناخن ونروید ده دینار است وهمچنین اگر روئیده شود اسود وهر گاه روئیده شود ابیض دارد
پنج دینار است وفاقا للمشهور لخبر مسمع عن الصادق ع قضی امیر المؤمنین ع فی الظفر اذا قطع ولم ینبت
او خرج اسود فاسدا عشرة دنانیر فان خرج ابیض خمسة دنانیر وجمعی چون سرائر گفته‌اند که اگر
نروید ده دینار است وهر گاه اسود در آید دو ثلث دینار است معلل باینکه خروج از اسود چون شلل است
ودر متن وی ضعیف است ودیگر اقوال تفصیل است در کمال ضعف	وجب است دیه کامله
در ظهر هر گاه بشکند وینکو نشود بعلاج بلا خلاف بلکه باجماع چنانچه در ظاهر صریح غنیه است لصحیح الحلبی
عن الصادق ع فی الرجل یکسر ظهره فقال فیه الدیة وبریدا العجلی عن الباقر ع قضی علی ع فی رجل کسر
صلبه فلا یستطیع فیه الدیة واین دلالت ظاهره دارد در وجوب دیه کامله هر گاه کسر باشد که قادر
بر قعود نباشد وهمچنین هر گاه جنایت باعث احدیداب شده باشد چنانچه در صحیح یونس عن الرضا ع
والظهر اذا احدب الف دینار خلافی نیست در مقابل بلکه در ق دعوی اجماع شده است
فروع الاول	فرقی نیست در احدیداب میانه اینکه ظهر مکسر شده بعد معالجه شده منجبر شده یا نه
یا اینکه منکسر نشده باشد بجهة اطلاق نص وهمچنین لازم میشود دیه کامله اگر جنایة ظهر مؤدی شود بتعذر
قعود یا مشی بالمره یا مشی الا ارکاعا یا امکان نیست یا حدیها یا اینکه مؤدی شود بزوال جماع او یا زوال
منی یا حبال یا شلل شود ذکر او یا عارض شود سلسل البول ودر موثقه سماعه عن الصادق ع

في الظهر اذا كسر حتى لا ينزل صاحبه الماء الدية كاملة و در تحرير معلل نموده باز تاب منفعت مقصوده
و صيمرى اختيار حكومت نموده و مسالك و شهيد بعدم ذهاب جميع منفعت و عمل بموثقه قوى است الثاني
هرگاه بشكند صلب شخص پس شل شود و كر او واجب است ديه از براى صلب بجهت عموم صحيح متقدم و با
دو ثلث ديه ذكر است بجهت عموم ادله داله بر دو ثلث ديه در شلل كل عضو الثالث چون جبران يابد و خوش
از سلسر و بيع و فع و مسالك و شهيدان تصريح نموده اند باينكه هرگاه ظهر بعد از كسر باز اصلاح يابد صالح شد
بحيثيتى كه ما در شعور بر مشى و قعود و غير آن سابقاً قدرت بر آن داشت و باقى نماند اثرى از جنايت در آن
ثلث ديه است و مسالك نسبت بمشهور داده اند و مسئله اين غير واضح است هر چند غالباً به تقوى
متون اخبار است و محتمل است كه الحاق بما هو ما نحن فيه باشد كه از كتاب ظريف اذا كسر فجبر على غير عثم و لا عيب
ثلث دية النفس و اين قول ضعيف است و اقرب عشر ديه است كه صد دينار است وفاقاً لجمع منهم عمـ
في الاصباح و موضع من السرائر بلكه در غنيه دعوى اجماع شده لصحيح البزنطي عن الصادق عليه السلام في الظهر
اذا احدودب الف دينار الى ان قال و اذا كسر الصلب فجبر على غير عثم و لا عيب ففيه مائة
دينار فان عثم فديته الف دينار و در اينجا اقوال ديگر ضعيف المأخذ و ظاهر مشهور اتحاد صلب
و ظهر است و در نهايه ابن اثير است الاصلاب جمع الصلب و هو الظهر فتدبر الرابع اگر بشكند صلب شخصى
و در رجل او شلل شود واجب است براو ديه در كسر صلب و ثلث ديه در شلل رجلين وفاقاً للجماعة منهم المحقق

و مسالك و شهيدان بلكه در رف دعوى اجماع شده زيرا كه اينها دو جنايت اند كه دلالت بر ديه دارد عموماً بل
بلا معارض هرگاه بشكند صلب شخص پس زايل شود منى او و جماع او ثابت دو ديه است
و ظاهر و صريح رف دعوى اجماع و اخبار فرق است و اين اخبار مرسله بعد از جبر بجهت ديگر مى باشند
چون اجماعين متعاضدين بتعليل جمعى باينكه اينها دو منفعت مى باشند كه هر يك موجب ديه است و در جنبه
و جمع الرمان تصريح شده باينكه ديه بجهت كسر است و ديگرى بجهت فوات منفعت جماع و مقتضى تعليل سر ديه است
يكى از جهت زوال منى فتدبر در قطع نخاع ديه كامله است چنانچه صريح سرائر و مسالك و شهيدان
و غير هم است بلا خلاف بجهت عموم الدية فيما في الانسان واحد تصريح كرده اند بعدم قوام شخص بدون
آن و در نهايه ابن اثير است انه الخيط الابيض في فقار الظهر در ثديين مرئه
ديه كامله است و در احديهما نصف ديه است بلا خلاف بلكه جمعى دعوى اجماع نموده اند بجهت قاعده معروفه
بالدية لما في الانسان اثنان و منصوص صحيح ابى بصير عن الباقر عليه السلام قضى على عليه السلام في رجل قطع ثدي
امرأته قال اذا اغرمه لها نصف الدية فروع اگر قطع لبن ثديين نمايد در آن حكومت است
بلا خلاف للقاعده و منفعت از منافع مستمره چنانچه ممكن باشد انتفاع در هر وقت كه خواسته باشد
تا اينكه در آن ديه كامله باشد و همچنين حكومت است اگر لبن در ثديين باشد و متعذر باشد نزول آن
در وقت ارايب بسبب جنايت وارده اگر قطع ثديين نمايد با چيزى از جلد صدر در ثديين ديه است

و در زاید حکومت و اگر علاوه بجوف صدر رسیده باشد دیه جایفه نیز ثابت است

اقرب بوجوب است در حلمتین مرئه وفاقا للاکثر منهم ط و السرائر وظ این دو اجماع است و این حجت است چون

قاعده در هر اثنین و مقتضی اشکال بعضی اند از تعارض قاعده با لزوم مساوات جزء با کل منقوض است

بسایر اعضا چون یدین و ذکر بلکه استبعاد محض غیر مسموع در مقابل قاعده منصوصه اجماعیه است و حتی

چون الایضاح و لک و ضه و ریاض قایل شده اند بحکومت اگر قطع شود ثدیان بعد از قطع حلمتین پس حکومت است

چنانچه صریح وسیله است در حلمتین رجل سه قول است اقوی آنکه دران دیه کامله است وفاقا ط و سرائر

چون صریح ف اجماع است چنانچه صریح قاعده منکره است خلافا للجمع منهم الصدوق و ابن فی الاسکافی

والجامع فثمن والدیة کما فی صحیح یونس عن الرضا ع افتی فی حلمتی ثدی الرجل ثمن الدیة مائة

دینار و خمسة و عشرون دینارا و جمع دیگر چون الایضاح و لک و ریاض قائلند بحکومت و ضعیف این

دو قول ظاهر است در ذکر دیه است باجماع و همچنین در خصیتین دیه است باجماع للقاعدة

المکررة فروع در حشفه تنهائی دیه است چنانچه تصریح نموده ط و سرائر و غنیه مدعیا علیه

الاجماع لصحیح عبد الله بن سنان عن الصادق ع فی الذکر اذا قطع من موضع الحشفة الدیة و صحیح الحلبی عن الصادق ع

فی الذکر اذا قطعت الحشفة فما فوق الدیة و اگر قطع شود حشفه تا اصل ذکر کلا او بعضا دران دیه واحده است

لصحیح یونس و فی الذکر اذا استوصل الف دینار و احتمال اینکه از برای حشفه دیه و بجهت ما فوق آن حکومت باشد

فیکس

فیکس مسئله قطع کف با بعض ذراع ضعیف است بلا اخلاط قید استیصال در نص مزبور

فرقی نیست در ذکر میانه طویل و قصیر و غلیظ و رقیق و شاب و شیخ و طفل صغیر و مسلول الخصیتین

و غیرها بجهة اطلاق نص و فتوی و خصوص صحیح برید العجلی عن الباقر ع فی ذکر الغلام الدیة و خبر

السکونی عن الصادق ع فی ذکر الصبی الدیة و فی ذکر العنین الدیة فتم و اطلاق شامل خصیتین

و دو عبارت مقید است الا آنکه سلوب مشلل نشود ذکر را و الا پس دو ثلث دیه است للقاعدة

المکررة صاحب مفتاح الکرامه کفته در ذکر خنثی اثنین دیه است و اقرب آنکه اگر معلوم باشد ذکوره دو دیه است

یکی بجهة ذکر و دیگر بجهة انثیین و اگر معلوم نباشد انوثت یا مستمر باشد اشتباه حکومت است

للقاعدة المکررة اگر قطع شود بعض حشفه پس دیه مقطوع بنسبه در اصل است از حشفه

که مرکز بالفتح الی الحشفه و نسبت داده نمیشود بجمیع ذکر باجماع ظاهر زیرا که دیه واجب است بجهت حشفه

پس اعتبار حشفه است نه غیر آن پس هر گاه مقطوع نصف حشفه باشد نصف دیه است و در ثلث ثلث

دیه است و هکذا و این در وقتی است که مجری البول منخرم نشود و الا هر گاه مختل شود دو قول است اشبه

وفاقا للمحقق الثانی وجوب جزء سقط است با حکومت زیرا که از برای کل مقدر است و آن دیگر تقدیر

ندارد پس عمل میشود به هر دو و حکم بجهة اصالة عدم تداخل قول دویم مختار ط و تحریر است و آن این است

که چنانچه واحده است باعث شده و نه با عثیان و منعقد است پس ارش است کذا مرین از مقدر و حکومت مقدر

در حاشیه صفحهٔ راست:
فی سل ازالة الحلمة الخ
فی الذکر الدیة الخ
فی الشفة قطعا الخ

در حاشیه صفحهٔ چپ:
لا فرق فی الدیة بین الذکر الصغیر و الکبیر الخ
و مسلول الخصیتین و غیره
فی ذکر الخنثی المشکل الخ
فی قطع بعض الحشفة نسبة الخ

على الثاني... والذي لا ... في الاول الدية وفي الثاني الحكومة

على اليقين ونفى الزايد بالاصل چنانكه اگر قطع شود نصف لسان او پس زايل شود ربع حروف شود است

باين صحيح ابي عبيده لا تدخل دية ضربة واحدة في ضربة چنانچه خالف تنبيه اغلظ الجنايتين واين

خالی از قوت نيست اگر اول قطع شود نصف پس بعد از آن قطع کند باقی را همان جانی اول با غير او پس از اول ثلث است

بجهت عموم و استصحاب و جبر نازل مکرم است للقاعدة مثل اينکه قطع نمايد اصابع را بعد از آن قطع نمايد کف باقی را واگر

قطع نمايد ذکر را طولا پس هرگاه خلل حاصل شده در باقی نصف ديه است و هرگاه جماع زايل شده تمام ديه است

در ذکر عنين ثلث ديه است وفاقا للمشهور بل عامة المتاخرين بلکه در رف دعوی اجماع و اخبار

فرقه نموده است بجهت قاعده در عضوی که شلل باشد و کافی و صدوق و قايلند بتمام ديه بجهت خبر سکونی متقدم و اين ضعيف است

و در قطع بعض حساب مي شود نسبت بمجموع ذکر از حشفه و فرق ميانه آن و صحيح اين است که حشفه در صحيح رکن اعظم است

در لذت جماع و دوار شده است ديه در آن بالخصوص بخلاف حشفه عنين نظر بمساوات در عدم منفعت و عدم

ورود ديه در حشفه آن با وجود آنکه عضو واحد است پس ابتداء مي شود بعض آن بمجموع آن للقاعدة

شيخ در ط دعوی اجماع ظاهر نموده است براينکه هرگاه قطع شود عضوی که منفعت اصليه آن زايل شده باشد

بالجناية يا بالاصل و همان حال خلقت اول ثلث ديه آن عضو است و مثال ايراد نموده ليدين قائمة و اين

مثل آن است که بصورت بصيرت و بصيرت نيست و ميد شلاً و رجل شلا و کر در صورت صحيح مي باشند و الطفل را زند

و لسان اخرس که در صورت لسان ناطق است و ناطق نيست مذکر شلل و آنچه در منفذ انها است ... مهمه

دعوی

دعوی گفته ذکر اشل است منبسط باشد ابدا و منقبض نشود در آب سرد يا اينکه منقبض باشد ابدا

و منبسط نشود در آب حار و در ط گفته است اينکه اگر اعتدال نشود منتشر نشود و قائم نشود

و منقبض نشود و منبسط نشود چون خرقه و مراد کلی است که شلل باشد بدون عنن زيرا که مشلول

گاهی ملتذ مي شود صاحب او و منی جاری آورد بمساحقه و توليد مي نمايد و ديه در بعض اشل که جب

آن است بجهت ذکر نسبت الثاني جمعی منهم ط و وسيله و غيره و تحرير تصريح نموده اند اگر برند ذکر

شخص را پس شلل و ثلث ديه است و شبهه نيست نظر بعموم متقدم منکر را المسئلة الحادية

والعشرون در خصيتين ديه است بلا خلاف بين المسلمين كما نطق حرف للنبوي في الخصيتين

الدية فرع الاول در هر يک از خصيتين نصف ديه است وفاقا للمشهور بل کافة المتاخرين بلکه

در غنيه دعوی اجماع است بجهت عموم قاعده مذکوره و صحيح هشام بن سالم کل ما في الانسان

اثنان ففيهما الدية وفي احدهما نصف الدية وحسنة حلبي في البيضتين الدية و ظاهر آن

چون صريح کتاب ظريف في خصية الغلام خمسمائة دينار و جمعی چون هدايه و مهذب و غنيه و وسيله

قائل شده اند که در يسری دو ثلث و در يمنی ثلث ديه است لصحيح عبدالله بن سنان عن الصادق قلت

فرجل ذهبت احدى بيضتيه قال ان كانت اليسار ففيها ثلث الدية قلت ولم اليس قلت ما كان في الجسد منه

اثنان ففيه نصف الدية قال لان الولد من البيضة اليسرى واين خبر صالح معارضه با تقدم نيست

ضرب ... يعني دارد

في البيضتين الدية

في احدهما نصف الدية ...

اليمنى واليسرى

و همچنین چون فقها تصریح نموده اند بعدم تحقق تکون ولد از پسر بروایت صحیحه پس خبر ابن سنان نزد او غیر ثابت الصحة است
چنانچه مشهور است تصریح بسیار اکثر بعدم دلیل و بعض الاطبا انکار نموده اند حصر تولد را در پسر و در اینجا اقوال ضعیف
دیگر هم هست

فرق نیست میان نابودن ذکر سلیم یا مقطوع و اشل و عنین و صحیح للعموم

فقها گفته اند در ادره خصیتین که موجب فتق شده باشد هشتصد دینار است و هرگاه موجب فتق نشده و حال
انتفاخ خصیتین فقط است چهارصد دینار است و مراد از ادره انتفاخ خصیتین است و فتق بفتح الفاء والتاء
المثلثه فالمراد بعد اعقاب رجلین یا تقارب صدر و قدمین که قادر بر مشی نباشد و دلیل کتاب ظریف است
که بطرق متعدده روایت شده و منها الصحیح عن یونس عن الرضا عن علی ع فان اصیب رجل فادر خصیتاه کلتاهما
فدیته اربعمائة دینار فان فتق ولم یقدر علی المشی الا ماشیا لا ینفعه فدیته اربعة اخماس دیة النفس
ثمانمائة دینار و همچنین صاحب مسالک و وسیله و محقق و ... و شهیدان و جمعی عمل نموده اند
باین خبر بی خلاف چنانچه اشاره نموده صیمری و در ریاض پس خبر مسمع بن عبد الملک معارض نمیباشد بوجود
عدم قائل بان **المسئلة الثانی والعشرون** خلافی نیست در اینکه در شفران دیه کامله است بجهة قاعده
معروفه ما فی الانسان اثنان ففیه الدیة و خصوص معتبره چون حسنه عبد الرحمن بن سیابه عن الصادق ع قال
ان فی کتاب علی ع لو ان رجلا قطع فرج امرأته لاغرمنه لها دیتها فان لم یؤد الیها الدیة
قطعت لها فرجه ان طلبت ذلک و مراد از شفران لحم محیط بفرج است مثل احاطه شفتین بفم و رجوع

بلغویین

بلغویین و اکثر کتب اصحاب است و در قاموس و مصباح اللغة تصریح شده باتحاد آن با اسکتان که منسوب داده
که اهل لغه قائل شده اند بفرق میان این دو و در سرائر تصحیح مقاله اهل لغه بفرق نموده حیث قال
الصحیح ما قاله اهل اللغة و اشاره نموده بخبر او لا انفراد نموده بالفظ الاسکتان مکسور الالف
مسکن السین غیر المعجمه مفتوح الکاف بالتاء المنقطه نقطتین من فوقها ... اسکة قال و هما
غیر الشفرین عند اهل اللغة و هما اللحم المحیط بشق الفرج والشفران بضم الشین حاشیة الاسکتین
کما ان للعینین جفنین ینطبقان علیهما و شفرهما و هی الحاشیة التی نبت فیها اهداب العین
والاسکتان کالاجفان والشفران کشفر العین انتهی و تحقیق اکثر اقتصار بخصوص ثبوت دیه است
بقطع فرج و متبادر از او لحمان محیطان بفرج است مثل احاطه شفتین بفم و در آن دیه است و در نصوص لفظ
شفرین و اسکتین وارد نشده تا در مقام تحقیق آن بر آئیم و عموم هم نیست در خصوص که شامل باشد شفرین را
تفصیل اهل اللغه که مبنی است بر فرق میان شفرین و اسکتین و علی المختار در شفرین بتفصیل اهل لغه باید حکم بحکومت
للقاعده فی غیر المنصوص و دیه است بنسبت مساحه بجمیع ما فیه الدیة کلحمین محیطین بفرج است فروع
الاول در هر یک از شفرین نصف دیه است بلا خلاف بجهة عموم قاعده ما فی الانسان اثنان
ففیه الدیة و خصوص صحیح عن رجل قطع فرج امرأته قال اغرمه لها نصف الدیة **الثانی** مساوی است
در دیه سلیمه و رتقاء و قرناء و صغیره و کبیره و ثیب و مختونه و مفضاة و غیرها که یکباره در تزویج افضا

نمی‌شکرد باطل و نقفا نمی‌شود و بینها در شغبین و در ط الرتق انسداد فی داخل الفرج والقرن عظم داخل

الفرج یمنع الجماع الرکب بالفتح چنانچه در صراح تصریح شده جلد ثانی فوق الفرج چنانچه در تحریر و ط

و غیرهما تصریح شده خلیل لغوی گفته هو للمرئة و فرا گفته هو للرجل والمرئة و در صحاح انه منبت العانة

کیف کان خلافی نیست که در آن حکومت است للقاعدة المتکررة و فرقی نیست میانه قطع آن منفردا یا منضما

الی الفرج نظر بعدم دلیل بتعیین آن فرج را و در عانه رجل حکومت است چنانچه در ط و غیره تصریح شده للقاعدة

المتکررة در افضاء مرئه دیه کامله است هرچند مندمل نشود چنانچه در ده باشد جبره غیر

و منفضی زوج او نباشد وفاقا للمشهور و در صریح تنقیح دعوی عدم خلاف است بر لزوم دیه و مهر بر زوج

هرگاه صادر شود این عمل ازو قبل از بلوغ و در غنیه دعوی اجماع شده لصحیح سلیمان بن خالد عن الصادق ع

عن رجل وقع بجاریة فافضاها وکانت اذا نزلت بتلک المنزلة لم تلد قال الدیة کاملة و صحاح حمل اللقوه

بر قبل از بلوغ و لو بدون منفضی زوج لحسنة برید العجلی عن الباقر ع فی رجل افتض جاریة یعنی امرأته فافضاها

قال علیه الدیة ان کان دخل بها قبل ان تبلغ تسع سنین قال فان امسکها ولم یطلقها فلا شیء علیه

وان کان دخل بها ولها تسع سنین فلا شیء علیه ان شاء امسک وان شاء طلق و مراد از قول لا شیء

علیه غیر از دیه و نفقه است از ذنب و مؤاخذه اگر جاهل باشد والا پس قائل بعموم او نیست چنانچه

از مجلسی در ملاذ الاخیار نقل شده فروع الاول الاطلاق اگر تصریح تمام رشد باشد حمرة

الا

در الرکب حکومة

در افضاء المرئة الدیة

الاطلاق الاول الشامل للمرئة

و مراد او در غنیه خصوص دوشیزه بکره چنانچه مقتضای حرف در خبر فی باب الذبائح عن نوادر الحکمة ان الصادق ع

قال فی رجل افتض امرأته و جاریة بیدها فقضی ان تقوم قیمة وهی مفضاة فیغرمها ما بین

القیمتین والعیب واجبره علی امساکها لانها لا تصلح للرجال ساقط میشود دیه از زوج اگر موجب

افضاء بعد از بلوغ زوجه باشد بلا خلاف بلکه در مهذب دعوی الاتفاق اصحاب بر روایات شده و در ط

و صریح ف دعوی اجماع است و این موجب است چنان تعلیل بانه وطی مستحق و معتبره متقدمه والاطلاق مقتضی

نفی ضمان است اگرچه واقع شود افضا و تفریط او چون ضعیف که ظن غالب باشد بافضای او و بعض ملحق

نموده این را بصغیره و علم نظر به شرکت در افضاء و حق در وجوب نفقه الی موت احدهما اما لم یطلق بجامع منافی

زوجه برای او و قدر در عقد منع از الحاق منعه کرد در دیه که آن را مرتب داشته نظر بانکه چون سایر نظایر ضمانات

که واقع شده است و لیس مقدر نمیشود در وجوب عدم الحاق است مطلوع حق در دیه زیرا که سبب مباح است و اصل

در مباحات عدم تعقب ضمان است چنانچه مقتضای اطلاق معتبره متقدمه است اگر افضا قبل از بلوغ

باشد ضامن است زوج با مهر آن در افضار او اتفاق بر آن نامرست اصحابنا بلا خلاف بلکه در ط و صریح ف

اجماع است بجهت اصحاب بعهد که لازم میشود بعقد و مستقر میشود بدخول و صحیحین سلیمان و برید متقدمین و صحیح حلبی

عن الصادق ع فی رجل تزوج جاریة فوقع بها فافضاها علیه الاجراء النفقة علیها ما دامت حیة

و ظاهر قول علیه الاجراء وجوب اجراء نفقه است بر زوج منفضی پس واجب نیست در مال او هرگاه بمیرد که بر

لا دیة علی الزوج اذا وطیها بعد بلوغها

در افضاء قبل البلوغ ضمان مهر و دیه

و نفقه الی موت احدهما

انتهاء متعلق خلافی نیست در اینکه حرام مؤبد میشود بر زوج مفضی قبل از بلوغ زوجه و در انضمام دعوی
اجماع است چنانکه در مرسل جمهور است اذا خطب الرجل المرئة فدخل بها قبل تسع سنين فرق بينهما
فلم تحل له ابدا و خلاف نیز در شده است منفسخ نمیشود بمجرد انعقاد افضاء بلکه موقوف است تزویج
غیر آن زوج منفسخ بطلاق او وفاقا للمشهور خلافا للشیخ بن حمزه لقوله فی المرسل المذکور فرق بینهما و جواب
داده میشود بضعف خبر و عدم جبر در فرض و معارضه باستصحاب معتبره برید و حمران فان امسکها فلم یطلقها
باحتمال ان یکون امر بتفریق کنایه از طلاق نجفا از وقوع در حرام ساقط نمیشود نفقه آن هر چند
تزویج غیر بنماید بجهت استصحاب و اطلاق نص و فتوی و بعضی قائلند بسقوط اقتصارا علی المتبادر من النص
و بودن موجب نفقه عدم صلاحیت آن از برای ازدواج و مقابل آن بر زوج و در این منع ظاهر است
اطلاق نص مقتضی است عدم فرق میانه متعه و دوام در وجوب نفقه و حرمت ابدیه و قرب اختصاص این است
بدوام وفاقا للباقعه [?] بجهت اقتصار بر متبادر از نص و فتوی و شهید ثانی اقرب عدم تعدی با جنبیه است
در وطی او لیه ممنوع است ملاحظه شده … اگر مفضی غیر زوج باشد شبهه یا اکراه
افضا نموده باشد از برای مفضاة است مهر المثل و دیه بجهت جنایت … و در دعوی اجماع
لکن در طرف است کما صنفنا انه لا یجب المهر الا … و این ضعیف است چنانکه … بلکه …
مهر المثل از برای او ثابت است اگر مطاوعه نماید مهر نیست از برای او بجهت بغی … ثابت است
بجهت

بجهت عموم صحیح سلیمان متقدم هر گاه بکر به بکر نباشد خلافی نیست در وجوب مهر و دیه و اما ارش
بکاره پس اقوی وجوب آن است وفاقا للمشهور بلکه در ظاهر مبسوط و سرائر اجماع است با وجود وضوح فرق میانه
وطی که موجب است برای مهر زیرا که آن استیفاء منفعت بضع است و میانه ازاله بکاره زیرا که این چنانچه
صیمری گفته جنایتی است زایده بر وطی پس موجب است ارش آن حاصل عدم تداخل اسباب است و … دیگر
و بعضی از اصحاب احتمال داده اند دخول ارش بکاره در مهر المثل و وجوب مهر المثل با بکر … عوض وطی است
پس موجب نیست غیر آن بجهت اعتبار بکاره در مهر المثل آن و در اصاله برائت و قول الصادق ع عبد الله بن سنان
فی المرأة … فی الرجال … و این ضعیف است
اما تعلیل زیرا که ملاحظه بکر … در مهر المثل میشود … خلاف وطی ثیب است پس …
ملاحظه شده است باعتبار وطی نه باعتبار جنایت … وضوح فرق میانه این دو و اما اصل
پس مخصص است … بسبب … عدم … جنایات … متعددین مشهوره
… قائل … چند … شده قول ابن ادریس … در باب غصب … الاکثر
عبارت تحریر … این است ولو کانت بکرا وجب المهر و الدیة و ارش البکارة جمیعا و با آن
در غایت ضعف است و قائل آن کان در غایت شذوذ و ندرت است و اضعف از این قول بعض عامه است
به دخول ارش بکاره در دیه افضاء پس شبهه نیست در وجوب چیزی بازاء جنایت ازاله بکاره …

بارش است بحکم المماثلة للقاعدة ومنافاة للجماعة الکثیرة بحسب نصیحت بعضی در باب غضب تصحیح
نموده‌اند و بعضی گفته‌اند که در قطع وعدم ارش از برای او نیست چنانکه مهر نیست وظاهر آنکه شبهه نیست در نفی مهر
زیرا که بغیه است واما ارش بکاره پس مقتضی قاعده ثبوت است زیرا که ازاله بکاره جنایه است پس منهدر
نمی‌شود و چنانکه اقدام نماید صاحب آلت چنانکه اگر بگوید بغیر اقطع یدی یا اقتلنی پس آن غیر قطع یا قتل نماید جانی
ضامن دیه است و هرگاه امه مکرهه باشد پس برای اوست ارش بکاره و در بعضی اخبار غیر صحیحه آمده فیمن
اشتری جاریة وطلد و دعها ... لازم است مهر مثل وارش در مال او و این ظاهر است و همچنین
دیه زیرا که با عدم حصر است مثل اینکه آلت مفضی کبیره باشد و مفضاة صغیره و در این مفضی که مثل این صغیره طاقت
این آلت ندارد یا عدم المطاوعت مثل کبیره باشد لکن بسیار اوقات مؤدی با فضاء نمی‌شود پس هرگاه افضاء
شود میدانیم که او عامد است در فعل خود و خطی است در قصد خود پس عمد المطاوعت و بعضی حکم نموده‌اند
با متناع تحقق خطا محض در اینجا و حق امکان است مثل اینکه زوجه دارد که وطی او محرم است و افضا نشده
بعد در فراش خود زنی دید و اعتقاد نمود که همان زوجه خود است و وطی نمود و افضاء شد پس این خطاء
محض است خلاف است در تفسیر افضاء که آیا زوال حاجز بین القبل والدبر است چنانکه مختار
جامع و نفع و مجمع البحرین است یا زوال حاجز میانه مخرج بول و حیض چنانکه مختار مصباح و سرائر و مبسوط
و شهیدان است و در ط نسبت بفقها داده و در مهذب مشهور بین العلماء و در ط و سرائر قول اول

غلط

غلط عظیم شمرده‌اند مثلاً با اینکه حاجز میانه قبل و دبر عصب عریض قوی است که ازاله آن با متناع متعذر است
بخلاف حاجز میانه مدخل ذکر و مخرج بول که رقیق و محتمل الانقطاع است و اما یا دیه واجب است بهر یک چنانکه
جمعی قائل‌اند بنابر صدق عرفی بهر دو و اگر چه اول بعید الوقوع است و استلزام ثبوت دیه از برای ثانی ثبوت
از برای اول با خصوص است بثانی و از برای اول ارش است للقاعده و انصراف اطلاقات افضاء بثانی للتبادر
دو وجه است اوجه ثانی است هرگاه افضاء نماید زوجه را بغیر وطی چون اصبع و سکین تعلق نمی‌گیرد
بمفضی احکام آن از وجوب انفاق و حرمت و انفساخ نکاح بنابر قول بآن بجهت اصل و استصحاب احکام
نکاح و اختصاص مانع نصاً و فتوی با فضاء و وطی وفاقاً للجماعة و جمعی تصریح نموده‌اند بوجوب دیه هرگاه واقع شود
فعل افضاء بغیر وطی زیرا که جنایت است و همچنین ارش بکارت زیرا که علت ازاله بکارت است چنانکه
واجب است در وطی و این قوی است هرگاه ازاله نماید حاجز بین القبل والدبر را پس مرتب
می‌شود بر آن دو دیه بنابر قول باینکه برای هر یک از این دو معنی افضاء دیه است و اما بنابر مختار که اختصاص
حکم افضاء باشد بمعنی مشهور از آن پس واجب است دیه و حکومت و همچنین هرگاه ازاله نماید حاجز بین را بغیر وطی پس دیه
و حکومت است اقرب عدم زوال احکام افضاء است از تحریم و غیره باندمال و صلاح وفاقاً للجماعة
منهم القطب والکرکی بجهت استصحاب و بعضی چون عدم توقف نموده‌اند و بعضی احتمال داده‌اند سقوط دیه را و ثبوت
ارش و شبهه ثبوت دیه است اما سایر احکام بجهت استصحاب و عموم ادله هر چند با عتبار سماع در بعضی نصوص مقتضی

افضاء موجب بعض احکام است غیر انزال قصد بر — هرگاه مفضاة نماید پس با ملک بول السد شود دو دیه است اوقها

للجمعة چنانچه حکمی اید ثبوت در سلس البول ابدا اکثر منفعت و عمده عظیمه — و قاعده اجماعیه لکفیه

بدیه کامله فیما فی الانسان واحد و قضاء علی علیه السلام فیمن ضرب رجلا حتی سلس بوله بالدیة کاملة و کلام شیخ در خلاف

پس در ظاهر مرضی از قضاء قائل است بحکومت بعد از دیه و صاحب مهذب قائل است بدیه و ثلث و حکایت

نموده است از شیخ و این اقوال ضعیف می‌باشند و مقتضای قاعده مذهب مختار است

در الیتین دیه است و در هر واحد نصف دیه است و همچنین در الیتین دیه است و در هر واحد نصف دیه است

بلا خلاف بجهة قاعده مکرره ان ما فی الانسان اثنان ففیه الدیة و شیخ در [illegible] گفته ان جمیع احدهما [illegible]

الی العظم فلا قود لانه [illegible] و فیه حکومة الی قوله و الالیتان هما ما علی و اشرف علی الظهر و عن استواء

الفخذین فان الفخذین مسطوح من الکعبین الی الالیتین و ینبغی ان یکون فیهما القود اذا انتهی احدهما

الی العظم الذی تحتها انتهی و ظاهر این کلام نفی حکومت است در صورتی که جرح منتهی نشود بعظم و این مشکل است بجهت اینکه

تحدید عرفا و لغة و شرعا بجهت چنانچه در بعض مراتب شایع ذکر نموده اند و علی هذا [illegible] مستین[?] است العلم به

فالجروح قصاص و ظاهر اینکه ما علی و اشرف علی العظم از الیه است و عرف نیز مساعدت

می‌نماید لکن عدم اقتصار نموده است در وجوب دیه بر قطع مشرف از الیتین تا اینکه منتهی شود بسطح ساوات ظاهر و قوی

و بنای بر وجوب باقی است از [illegible] منوع است [illegible] اسم است از برای ایشان لغة پس دیه کامله [illegible]

بعضی

در افضاء و سلس البول

دو دیه است

در الیتین دیه است

بعضی العظم چنانچه مرحج گذشت در سبیل و عقب جهات در قطع العانات بعض دیه است بجهت اینکه ممکن باشد والا پس حکومت است

و در رجلین دیه کامله است و در واحد هما نصف دیه است بلا خلاف بل بالاجماع محکی

للمقابلة و فرق نیست میان [illegible] و [illegible] هر چند معنی اقوی [illegible] بجهت اطلاق النص و فتوی و کسیکه رجل واحده دارد خلقة

یا بغیر جنایة فی سبیل الله از برای ان نصف دیه است و قیاس نمی‌شود بعین اعور خلقة بجهت خروج آن از اصل اجماعا

فروع — حد رجل مفصل اصابع است بلا خلاف بلا تعرف — هرگاه اصابع منفرده قطع شوند

در انها دیه کامله است بلا خلاف کما فی [illegible] بلکه جمعی دعوی اجماع نموده اند — در هر اصبعی عشر دیه است

و مشهور منصور مساوات ابهام است با غیر ان بلکه صحیح [illegible] سنان عن الصادق علیه السلام اصابع الیدین و الرجلین

سواء فی الدیة فی کل اصبع عشر من الابل و جمعی [illegible] در ابهام ثلث دیه و در اربع دو ثلث دیه بالسویه

و از [illegible] غیر [illegible] دعوی اجماع نموده اند و خبر ظریف نیز دلالت دارد لکن اجماعات [illegible] می‌باشند

بمخالفه مشهور بلکه [illegible] و صلاحیت ندارد معارضه با ادله متقدمه مشهوره علی تقدیر

دیه هر اصبعی مقسوم است بر سه انمله بالتسویه پس در هر انمله از اصابع اربع ثلث دیه انمله است و در ابهام

قسمت میشود بر دو انمله پس در احدهما نصف دیه انمله است چنانچه در خبر سکونی عن الصادق علیه السلام ان علیا کان یقضی

فی کل مفصل من الاصابع بثلث عقل تلک الاصبع الا الابهام فانه کان یقضی فی مفصلها بنصف

عقل تلک الابهام و در [illegible] مسئله [illegible] بان لها مفصلین [illegible] اجماع [illegible]

در رجلین دیه است

حدیث

در هر اصبعی عشر دیه است

جمع کثیر از اصحاب بلکه غیر خلاف تصریح نموده اند باینکه در ساقین دیه کامله است و این در وقتی است که قطع شوند
منفردین از رجل و همچنین در فخذین اگر قطع شوند منفردین از ساق چنانکه در غنیه و غیره اشاره باین شده است
دلیل آن عموم فتاوی و نصوص بان ما فی الانسان اثنان ففیه الدیة و بعضی احتمال داده اند حکومت را
بنا بر منع عموم و انصراف اطلاق باستقلال بودن آن عضو برأسه و مدفوع است باینکه ساقین بعد از قطع
رجلین از انها دو عضو هستند منفردین مستقلین پس مندرج میشوند در عموم ما فی الانسان اثنان
و در غنیه تصریح کرده باینکه هر گاه جمع شود میانه این دو پس جاری میشود در آن آنچه گذشت در یدین از احتمال یک دیه واحده
اگر قطع شده باشند از مفصل و از احتمال دو دیه و حکومت و از احتمال دیه و تعدد دو دیه متعدد در مرجبات انتهی و اقوی نزد حقیر
دیه واحده است بجهة اطلاق و فتاوی الاصحاب منهم عدة قال لو قطع الرجل من اصل الرکبة او من اصل الفخذ
فالوجه عندی ان علیه دیة الرجل خاصة اما لو قطع الرجل ثم الساق فیجب علیه دیتان و لو قطع
نصف الساق قال ابو الصلاح یعتبر من الاصل بالمساحة و تؤخذ من الدیة بنسبة الفائت و یحتمل الحکومة
انتهی و سلف اشاره بتحقیق شد   اضلاعی که خالط قلب میباشند از برای هر ضلعی هر گاه   دیة الاضلاع
مکسر شوند ده دینار است چنانکه تصریح صحیح یونس عن القضاء عن علی ع و فی الاضلاع فیما خالط القلب
من الاضلاع اذا کسر منها ضلع خمسة و عشرون دینارا الی قوله و فی الاضلاع مما یلی العضدین
دیة کل ضلع عشرة دنانیر اذا کسر و مثل این روایت است در کتب مرسلا عن الرضا ع و ضعف اسانید آن مجبور است

لشهرة

لشهرة عظیمه بلکه عدم خلاف مگر اینکه در سرائر مقدار را اول برا در مطلق ضلع ایراد نموده است و این مدفوع
بصحیح منفصل معتضد بشهرة عظیمه قدیمه   جمعی از اصحاب چون مفید و سرائر و سلار
بلکه مشهور تصریح نموده اند بدیه کامله در خصوص اگر منکسر شود بکیفیتی که مالک غایط نشود و همچنین در ضرب
عجان که مالک نشود غایط و نه بول را دیه است بلکه صیمری ادعای عدم خلاف و تطابق فتاوی اصحاب
نموده است بر آن چنانکه در صحیح سلیمان بن خالد عن الصادق ع عن رجل کسر بعصوصه فلم یملک
استه فیما فیه من الدیة فقال الدیة کاملة و الصحیح عن ابن محبوب عن اسحق بن عمار عن الصادق ع
قضی امیر المؤمنین ع فی الرجل یضرب علی عجانه فلا یستمسک غایطه و لا بوله ان فی ذلک الدیة
کاملة و عجان بکسر العین ما بین الخصیة و الفقحة یعنی حلقة الدبر اما عصعص بعضی گفته اند عظم ورک است
و بعضی دیگر گفته اند عجب ذنب است که جلوس میشود بر آن و قطب گفته عظم رقیق حول دبر است و هر گاه بشکند
عصعص یا عجان او مالک باشد بول و غایط را صریح وسیله آنکه در آن حکومت است و آن خوب است
بجهة قاعده مقرره   در کسر عظم از عضوی که در آن دیه مقدره باشد خمس دیه
آن عضو است و هر گاه صلاح دهد بی عیب شود چهار خمس دیه کسر آنست و فاما المشهور منهم عدّ دیة الرّز
بل المشهور و جمعی ادعای عدم خلاف نموده اند و در مهذب و غنیه ادعای اجماع شده و در
ظریف است ان کسر احد القصبتین من الساعد فدیته خمس دیة الید مائة دینار

[illegible]

و بعد از جبر اشبهه جبر باشند بر تفصیل متقدم و شیخ در ف گفته است اگر منکسر شود و بعد پس معالجه

نیکو و بد عیب شود خمس دیه است و اگر با معالجه معیوب ماند پس ربع دیه کسر است باجماع و اخبار

فرقه و اجماع مزبور حوالت است نمانقد مشهور و اخبار مرسله و غیر مجبوره پس بدرغایت شذوذ و ضعف است

و در موضحه عظم از عضو ربع دیه است کسر آن است بنا بر مشهور منصور بلکه جمعی

دعوی اجماع نموده اند هر چند بعبارات مختلفه مثل اینکه در ف و ط دعوی اجماع نموده بر اینکه در موضحه هر عضوی از بدن

چون ساعد و ساق و فخذ نصف عشر دیه این عضو است و در غنیه گفته است فی موضحة کل عضو من

البدن ربع دیة کسره بالاجماع و در منبع الطبق عبارت اگر در مثل عضد واحد نصف دیه است که بنجاه

شتر باشد و در کسر عظم او خمس این است که ده شتر باشد و در موضحه او ربع دیه کسر است که دو شتر و دو ربع شتر باشد

و این مطابق است با قول ط و ف که در موضحه نصف عشر دیه این عضو است زیرا که عشر خمس کسر است

و نصف آن در نصف است که تعبیر شده از آن عشر بعض در شتر و در ربع در بیان اینکه در موضحه عضو ربع

دیه کسر آن است و بالجمله دلیل مشهور اجماعات منقوله مستفیضه بلکه شهره عظیمه است و صحیح یونس عن الرضا

و فیه لکل عظم کسر معلوم دیته فعل اصل عظام نصف دیه کسره و دیه موضحه ربع دیه کسره الی ان قال

فی المنقله دیته موضحتها ربع دیه کسرها خمسه و عشرون دینارا الی ان قال فی المنقل فان اوضح

فدیته ربع دیة کسره خمسه و عشرون دینارا

در رض یعنی کوفتن

هر عضوی که دیه مقدره دارد و ثلث دیه آن عضو است و هر گاه نیکو شود و بی عیب چهار خمس دیه

رض آن است بنا بر مشهور منصور و در غنیه دعوی اجماع شده و اقوال دیگر در غایت شذوذ و ضعف است

و در فک شدن عضو نیز از جا در رفتن مثل اینکه استخوان بازو یا مرفق

یا پای کسی بضرب غیر از جای مقرری خلقی بیرون رود و بجنبش که معطل ماند آن عضو دو ثلث دیه آن

عضو است و هر گاه نیکو و بی عیب شود چهار خمس دیه فک شدن آن است بنا بر مشهور منصور غیر خلاف ط

با قوه احتمال اندراج شق اول در مثل شلل و در کتب ظ نقیسات فی فک الورک سعدیه تکفیها الثلثا

دیتها و صاحب کفیله تفصیل قایل است که مستندی ظاهر نیست بجهت او و در کمال ضعف و شذوذ است

الترقوه بفتح التاء و سکون الراء و ضم قاف عظمی است معتاد بقره النحر تا منکب

و هر انسانی را دو ترقوه است و دیه هر یکی اگر منکسر شود بعد از آن جبر شود و نیکو و بی عیب شود چهل دینار است

بنا بر مشهور منصور بلکه ظ ط و صریح ف دعوی اجماع و اخبار فرقه است چون صحیح یونس عن الرضا

عن علی ع فی الترقوه اذا انکسرت فجبرت علی غیر عثم و لا عیب اربعون دینارا و اطلاق نص

و فتوی مقتضی عدم فرق است میانه مرتبه و رجل فرع صحیح گفته است اصحاب که ذکر کرده اند حکم ترقوه

منکسره را هر گاه منجبر نشود یا مجبور شود با عیب گفته ظ آنکه در هر دو دیه است و در هر واحد نصف دیه

لعموم ما فی الانسان اثنان فلنه و به صرح الوسیله ایضا قال ان انجبرت علی عثم ففیها

دیة النفس وجمعی احتمال داده اند حکومت را با رعایة اکثر الامرین از مقتضای حکومت وصد وبیست دینار که دیة است

ودر صورت جبر بغیر عیب چنانچه ذکر شد واین اقوی است — مقنع وعدم دیة

وقف ودر اسم بلکه مشهور تصریح نموده اند بانکه هر که داس بطن انسان حتی احدث دبن بطنه

اوبفتدی وانك ثلث الدیة ودر فقه دعوی اجماع واخبار فرموده شده چنانچه صریح قوی سکونی

عن الصادق ع است دفع الی امیر المؤمنین ع رجل داس بطن رجل حتی احدث فی ثیابه فقضی ع ان

یداس بطنه حتی یحدث فی ثیابه کما احدث او یغرم ثلث الدیة وقصور سند مجبور است بشهرة عظیمه

فروع — ظاهر قوله فی ثیابه اینکه حدث بطن وغایط است پس الحاق ریح با آن چنانچه در بعضی تصریح

شده ضعیف است بلکه در آن حکومت وارش است چنانچه مقتضای قاعده مکرره است — ظاهر النص بل

اختصاص دارد برجل پس در مرئه مرجوع است بارش وحکومت للقاعده — ظاهر النص وفتوی اختصاص

بعمد دارد پس ملحق نمیشود بان خطا بلکه در خطا رجوع میشود بارش ودر مال جانی یا عاقله

هرگاه افضاء نماید مردی یا زنی بکر را بغیر وطی بان اصبع وکشتن پس خرق مثانه

شود ومالک نشود بول خود را واجب است بر مفضی دو چیز یکی دیه کامله بجهت خرق مثانه وفاقا للمشهور بل در فقیه

نسبت داده است باکثر روایات اصحاب ما وشاید اشاره باشد بانچه شیخ روایت نموده بعد از صحیح یونس

قال وفی روایة هشام بن ابراهیم عن ابی الحسن ان فیه الدیة وباخبار ناطقه بدیه کامله در البول

ودر ضرب

و در ضرب عجان که مالک نشود بول خود را وفی خبر سکونی ان علیا ع دفع الیه ما رجلان

دخلا الحمام فافتض احدهما الاخرى فقضی علی الذی فعلت عقلها ودینار از عقل دیه است

چنانچه تصریح شده در مجمع البحرین وهمچنین است کل منفعة واحده است وقاعده در آن دیه کامله است

وصاحب وسیله قائل شده که ثلث دیه است لصحیح یونس عن الرضا ع عن علی ع انه قضی فی رجل

افتض جاریه باصبعه فخرق مثانتها فلا تملك بولها فجعل لها ثلث الدیة مائة

وستة وستین دینارا وقضی لها علیه صداقها مثل نساء قومها وخبر ظریف بن

عمار فی کل فتق ثلث الدیة لکن خبرین صلاحیت معارضه ندارند با ادله سابقه معتضده بشهرة

عظیمه ودر اینجا اقوال دیگر است که در غایت ضعف میباشند دوم مهر المثل بجهة بکارة وفاقا

للمشهور بلکه در ریاض دعوی اتفاق شده ودلالت میکند بر این ذیل صحیح یونس مزبور

ومعول القدیمة فی خبر عبد الله بن سنان شر المرئة وعذرتها شریکان فی الجمال

فاذا ذهب باحدهما وجب له المهر کاملا وقصور سند مجبور است بشهرة عظیمه بل قطعه

وجوب ارش بکارة است نه مهر واین ضعیف است

ودر این مسائل بسیار است — خلافی نیست بین المسلمین

در اینکه در زوال العقل دیه است چنانچه در نبوی است فی العقل الدیة ودر معتبر بن ابراهیم بن عمر

عن الصادق ع قضى علي ع في رجل ضرب رجلا بعصا فذهب سمعه وبصره ولسانه وعقله

وفرجه وانقطع جماعه وهو حيٌّ بست ديات فروع — در زوال بعض عقل ارش است

وگاهست زايل مقدر بزمان است مثل اينكه يك يوم مجنون شود ويك يوم عاقل باشد پس ذاهب نصف

عقل است باين حساب در نظاير وگاهي غير منضبط است بزمان پس منضبط ميشود بغير مثل اينكه مغاير

ميشود قول ثابت او ويقول خطا واو پس ملاحظه نمايد حاكم نسبت آنها را ودر ط مثل آورده كه هرگاه

زايل غير مقدر باينكه خوف نمايد در محلي كه باعث خوف نباشد ووحشت نمايد وفزع نمايد در غير

موضع آن پس واجب در اين ارش است حسب ما يراه الحاكم پس فرض ميشود مملوك وقيمت ميشود بحسب

دو حالت جزو واخذ ميشود تفاوت — قصاص نيست در ذهاب عقل ونه در نقصان آن بسبب

عدم علم بمحل آن ولزوم تغرير بفعل قصاص هرچند سبق جنايتي باشد — گاهست زايل ميشود

بجرحي باينكه باعث شجه وشجاع گردد يعني ميشود چون لطمه ودست زدن بر سر پس در اينجا تعزير ميشود

ضارب ديه در كامله است با زوال العقل — گاهست زايل ميشود عقل بجنايتي كه در آن ديه است

اقل از ديه عقل چون شجاع موضحه ومأمومه وگاهست زايل بجرحي كه ديه آن بيشتر است از ديه عقل مثل قطع

يدين ورجلين وعينين جميعا پس در اين صورت علاوه بر ديه عقل واجب است ديات اين جنايات

وارده بر جسد بلا خلاف بلكه در ك آ وصريح ف دعوى اجماع واخبار فرقه است چنانچه عنقريب گذشت

بز

خبر ابراهيم بن عمر كه متضمن شش ديات است نزد او شامل عموم النبوي في اليدين الدية وفي الرجلين الدية

وفي العقل الدية واصل هم عدم تداخل است در صحيح ابي عبيدة الحذاء قال سألت ابا جعفر ع عن رجل

ضرب رجلا بعمود فسطاط على رأسه ضربة واحدة فأجافه حتى وصلت الضربة الى

الدماغ فذهب عقله فقال ان كان المضروب لا يعقل منها اوقات الصلوة ولا يعقل ما قال

ولا ما قيل له فانه ينتظر به سنة فان مات فيما بينه وبين السنة اقيد به ضاربه وان لم يمت

فيما بينه وبين السنة ولم يرجع اليه عقله غرم ضاربه الدية في ماله لذهاب عقله قال فما ترى

في الشجة شيئا قال لا لانه ضرب ضربة واحدة فجنت الضربة جنايتين فالزمته اغلظ الجنايتين وهي

الدية ولو كان ضربه ضربتين فجنت الضربتان جنايتين لالزمته جناية ما جنتا كائنة ما كانت

الا ان يكون فيهما الموت فيقاد به ضاربه بواحدة وتطرح الاخرى قال وان ضربه عشر ضربات

فجنين جناية واحدة الزمته تلك الجناية التي جنتها العشر ضربات كائنة ما كانت ما لم يكن

فيها الموت وستفاد ميشود از اين خبر احكام متعدده — اينكه هرگاه ضرب متعدد باشد وجنايت

متعدد داخل ميشود جنايه اقل در اكثر پس الزام ميشود باكثر وقائل شده باين شيخ در نهايه وابن سعيد نظر

بصحت روايه وجواب اينكه مجرد صحت خبر صلاحيت ندارد معارضه با ادله عدم تداخل چون اصل واجماعات

متعدده نقل شده عظيمه باشد در خلاف وشذوذ آن — هرگاه متعدد شود جنايات متعدد وضربات

لازم میشود از برای هر واحد مقتضای آن و تداخل نمی‌یابد بعضی در بعضی چنانچه مقتضای اصل و اجماع است
هرگاه سرایت نماید جنایات بنفس داخل میشود کل در نفس و الزام میشود بعوض نفس از قصاص
یا دیه و شیخ در دیه گفته است هرگاه ضربت متحد باشد داخل میشود قصاص طرف در قصاص نفس و هرگاه
متفرق باشد داخل نمیشود انتهی و بعدم تداخل در قسم ثانی چنانچه مشهور بین الاصحاب است در غایت قوة است
هرگاه بزند سر کسی را پس زایل شود عقل او ظاهر صحیح وجوب انتظار است تا یکسال پس هرگاه بمیرد
در میان سال قصاص میشود ضارب و هرگاه سال منقضی شده و موت بروز نداده و عقل نیز عود نکرده ضارب است
ادا دیه در مال خود بکند از جهت ذهاب عقل و باین عمل نموده جماعت کثیره منهم ثقة و الشیخ و ابن زهرة و الطبرسی و ثقة الثانی
و غیرهم در غایة المراد و کشف است که خلافی نیافتم از برای ایشان بلکه در غنیه و عقد دو دیه و وقع اقتصار
نموده اند بر ذکر آن روایة در لک گفته توقف کرده است در این ~~که معارضی ندارد و غیر از اینکه مقتضای قاعده~~
~~در ذهاب عقل و عدم~~ کر فتق منه و ظاهر غیر بین است و از بسیاری عمل الصحیح است وفاقا للجماعة المزبورة
زیرا که معارضی ندارد و غیر از اینکه مقتضای قاعده در ذهاب عقل و عدم زوال عارض رجوع باهل خبره است
پس اگر حکم نمایند بعدم زوال عارض رجوع باهل خبره است پس اگر حکم نمایند بعدم زوال عارض و عدم عود
عقل ثابت میشود دیه بدون حاجتی بانتظار سنه و اگر حکم نمایند بزوال تا مدتی اعم از اینکه زیاده باشد از سنه
یا کمتر انتظار میکشند ظهور حال او را در این مدت پس هرگاه مستقیم باشد تا مضی مدت پس دیه ثابت است

واگر عود

از تشنید جنایات
و دخل الطرف فی النفس
[illegible]

و اگر عود نماید عقل قبل از استیفاء دیه هر چند بعد از مدت باشد مطالبه نمیشود دیه بلکه مطالبه ارش میشود
نظر با آنکه کشف از عدم زوال عقل و اگر عود نماید بعد از استیفاء دیه قبل از مضی مدة امر میشود برد دیه نظر بعدم
ثبوت سبب که ذهاب عقل باشد بالمره لکن واضح است که قاعده تخصیص میشود بنص صحیح متقدم متعضد بشهرة مستفاده
از جماعت متعدده و عمل مثل سرایر که مقصور است در قطعیات در خبر ابن حمزه ثمالی عن الباقر علیه السلام
ظاهر است در این مطلب — قوله فی الصحیح فان مات فیه و فیما بین السنة اقید به ضاربه
اطلاق این کلام اقتضا نماید قصاص را مطلقا چنانچه مقتضای اطلاق خبر ثمالی و جمعی از اصحاب و مقتضای قاعده
مقرره عدم قصاص است مگر با تحقق شروط عمد و ممکن است حمل اطلاقات مزبوره بر این تفصیل سیما بملاحظه
قرینه ضرب بعمود و ضربة علی الرأس چه اینها غالبا قتل عمد میباشد و این حمل متعین است جمعا بین النص و القاعدة
الاجماعیة که شرائط قصاص تحقق در جنایت باشد — قوله فی الصحیح و ان لم یمت فیما بینه و بین
سنة و لم یرجع الیه عقله اغرم ضاربه الدیة فی ماله لذهاب عقله و دلالت ظاهره دارد بر شرط الغریم
دیه بصورت اجتماع امرین یکی مضی سنة و دوم عدم عود عقل او پس هرگاه عود نماید عقل او در عرض مدت یکسال
دیه را مطلقا سیما بملاحظه تعلیل غرم بذهاب عقل او زیرا که با عود عقل هر چند بعد از سنه باشد متحقق نمیشود
علاوه معلول نیز منتفی میشود و بالجمله مقتضی صحیح عدم اخذ دیه است هرگاه عود نماید عقل مطلقا قبل از مضی سنه
یا بعد از مضی سنه بلکه هرگاه اخذ کرده باشد رد نماید چنانچه مر در رعد حکم برد دیه نموده است هرگاه عود نماید

عقل او بعد از استيفاء مطلقا بدون تقييد بقبل از مضى مدت يا بعد از آن و محقق چون پس و جامع و تحرير
باطلاق حكم نموده اند بعدم ارتجاع ديه بعد از دفع آن وقتى كه عقل هرگاه عود نمايد عقل او و بطلان و شهيد ثانى بگيرد
هبه مجدد است و اين قوى است هرگاه اخذ ديه شده باشد بعد از آنكه گذشته باشد از زمان عقل او يك سال
زيرا كه اخذ نموده است در اين حال بحكم شرع استيفا از صحيح و غير آن پس مستصحب ميشود با احتمال اينكه هبه مجدد
باشد من الله فقد بر فرع هرگاه انكار نمايد جانى فوت عقل را و ادعا نمايد زوال را ولى مجنى عليه بنفس
او در حال افاقه با عدم انطباق جنون پس حاكم گماشته ميبايد عدلين را كه مراقب او باشند در حالات خلوات
و غفلات پس هرگاه ظاهر شد بجهت ايشان ثبوت عقل يا زوال مقتضى آن حكم ميبايد و الا بر جانى يمين ميبود است
نظر با مكان صدق او   در زوال سمع ديه است هرگاه اهل خبره شهادت دهند بذهاب بلا خلاف
كما فى خط النبى فى السمع الدية و صحيح يونس عن الرضا فى السمع كله الف دينار فرع
اگر اهل خبره حكم نمايند بعود سمع بعد از مدت معينه توقف ميشود تا انقضاء آن مدت پس هرگاه عود نشد
ديه مستقر است چنانچه اگر حال الجنايه حكم نشود به يأس از عود و اگر در اثناء مدت انتظار عود شود ارش متعين است
وفاقا للجماعة منهم شهيدان نظر باينكه ديه در سبب ديه و انصراف اطلاقات ديه بغير مفروض پس متعين است
عمل بقاعده ارش و هرگاه رجوع نمايد سمع بعد از مدت انتظار استرداد ديه نميشود زيرا كه اخذ ديه شده است
بسبب ثابت شرعى پس مستصحب است و اصل هم برائة از رد است و صحيحه سليمان بن خالد فان عثر عليه

اگر انكار نمايد جانى زوال عقل را و مجنى عليه ادعا كند الزام بيمين

در زوال سمع ديه است

حكم اهل خبره بعود سمع بعد مدت معينه توقف تا انقضاء مدت و ان عاد فى اثناء المدة فالارش

بعد ذلك انه سمع قال ان كان الله رد عليه سمعه لم ار عليه شيئا و فى آخر انه سمع بعد
ما اعطى الدية قال شئ اعطاه الله اياه   مشهور چون محقق و مه و شهيدان و غير هم
تصريح نموده اند باينكه هرگاه مجنى عليه ادعا نمايد ذهاب سمع را و جانى تكذيب نمايد يا كرديد علم
غلام و متهمان ميشود بالصوت عظيم و رعد قوى و صيحه در حال غفلت او پس هرگاه محقق نشود دعوى
فبها و الا احلاف او ميشود بقسامه و حكم ميشود بديه از براى او و ظاهر اصحاب آنكه بتحقق صدق يمين بر او نيست
چنانچه ظاهر صحيح سليمان بن خالد عن الصادق فى رجل ضرب بعصا فى اذنه فادعى انه لا يسمع
قال يرصد و يستغفل و ينتظر به سنة فان سمع او شهد عليه رجلان انه سمع و الا حلفه
و اعطاه الدية قيل يا امير المؤمنين فان عثر عليه بعد ذلك انه سمع قال ان كان الله رد عليه
سمعه لم ار عليه شيئا و اطلاق حلف محمول است بر قسامه با لوث بسبب ايمان با خمسين بنابر خلاف
متقدم زيرا كه ثبوت دعوى بحلف مدعى خلاف اصل است پس اقتصار ميشود بر مورد اجماع سيما با اعظم
شهرت بلكه عدم خلاف مگر از شيخ در خط و در موضعى كه آنكه واجب دانسته حلف جانى را و در اول مفروض تركه
اختيار شود انصياح حال غفلت مرتفع شود سماع مجنى عليه معلل گشته با احتمال بودن اين سماع از باب الاتفاق
پس حلف بجهت زوال اين احتمال است و دوم آنكه هرگاه وقت اختبار بالصوت عظيم حال الغفلة تعزيغ نمايد و احساس
صوت نمود و شيخ گفته قول قول مجنى عليه است نظر بحصول ظن بالاختبار بظهور صدق او پس قسم ياد نمايد بجهت

اگر انكار نمايد جانى زوال سمع را

الان يمتحن بالصوت العظيم حال الغفلة

زوال احتمال اینکه عدم سماع من باب الاتفاق بعد ذلک او کفایت حلف واحد است چون ظاهر صحیح متقدم و مشهور منصور
چنانکه اشاره شد حلف قسامه است والا یا حلف قسامه در اینجا نفس حمیمی علیه است دون اولیا او چنانکه بنفی ثابت کنند
یا اینکه قسم میخورد بعدد اجزاء آن اعتبار کسی که علم دارد بغیر نفس هرگاه اقارب علم داشته باشند تکرار میشود
عدد حلف در نفس مجنی علیه چنانکه محتمل بعضی است مقتضای اول است و ظاهر آنست لصحیح یونس عن الرضا فی البصر
عینه فذهب بصره وغیره والقسامة مع ذلک من السنة اجزاء القسامة علی ستة نفر علی قدر ما اصیب
من عینه فان کان سدس بصره حلف الرجل وحده واعطی وان کان ثلث بصره حلف هو
وحلف آخر الخبر وتضمین شفیع مناط وعدم قائل بفصل تام میشود مطلوب هرگاه زایل شده باشد سمع
از احد الاذنین نصف دیه است بلا خلاف للقاعده و صاحب وسیله واجب دانسته است کمال دیه را هرگاه زوال
سمع و دیگر اسباب الهیه باشد نصف دیه را هرگاه بزوال آن شده مطلقا و قیاس بعین اعور ممتنع میشود بالاتفاق
نص و فتوی و مقتضای اطلاقات عدم فرق است میانه قاصر و سامع از هر دو یا اینکه احدهما اقدم باشد
هرگاه ناقص شود سمع یکی از دو گوش قیاس میشود بنسبت آن دیگر باین نحو که بسته میشود ناقصه و رها میشود گوش دیگر
صحیح و صیحه میزنند برابر او تا اینکه بگوید نمیشنوم پس علامت گذارده میشود و برابر مرة اخری پس اگر مسافتین متساوی باشند تصدیق میشود
بعد از آن بسته میشود صحیحه و رها میشود ناقصه و اعتبار میشود بصوت تا اینکه بگوید نمیشنوم پس تکرار میشود اعتبار مرة اخری
پس هرگاه مساوی باشد در سماع او تصدیق میشود پس مساحت میشود مسافت صحیحه و ناقصه و مطالبه میشود تفاوت مابین المسافتین

نفی زوال السمع بالتیمین

فی زوال البعض بالتعرض

فی زوال السمع والبعض

نقص السمع والتقدیر

پس هرگاه مساوی در نا قصه نصف مسافت مثلا صحیحه باشد نصف دیه و علی هذا الحساب وفی الصحیح
الی الحسن بن محبوب المنجبر علیه اجماع العصابة عن عبد الله بن سنان عن ابی حمزه عن ابی جعفر علیه السلام
فی رجل وجئ فی اذنه فادعی ان احدی اذنیه نقص من سمعه شیئا قال تسد التی ضربت سدا
شدیدا ویفتح الصحیحة ویضرب لها بالجرس حیال وجهه ویقال له اسمع فاذا خفی علیه
الصوت علم مکانه ثم یضرب بالجرس من خلفه ویقال له اسمع حتی یخفی علیه الصوت
فاذا خفی علیه علم مکانه ثم یقاس ما بینهما فان کان سواء علم انه قد صدق ثم یؤخذ به عن
یساره فیضرب به حتی یخفی ثم یعلم ثم یقاس ما بینهما فان کان سواء علم انه قد صدق
قال ثم یفتح اذنه المعتلة ویسد الاخری سدا جیدا ثم یضرب بالجرس قدامه ثم یعلم حیث
یخفی عنه الصوت ثم یصنع به کما صنع اول مرة باذنه الصحیحة ثم یقاس ما بین الصحیحة والمعتلة
فیعطی الارش بحساب ذلک و ظاهر اعتبار صوت است از جوانب اربع چنانکه ظاهر جمعی است منهم ثنیه و التحریر
المقصور علی عمل القطعیة والعنبر منجبرا علیه الاجماع و این احوط است نظر بخروج از شبهه کما اینکه ظاهر خبر
و فتوی جماعت هر دو ره رعایت زوال تمام هر چند شبهه عدم تعین است بجهة اصل و ورود مناط تکمیل صدق
دعوی هر چند بتکرار امتحان در جهتین باشد و این بسبب ظاهر عبارة اکتفا بجهة واحده است و همچنین ظاهر اعتبار
ضرب بجرس است چنانکه در روایت مرسله در ثبت مسلط شده باینکه صوت آن مختلف نمیشود در کمیت و باقی میشود

الاعتبار فی الجوانب الاربع

هر چند شبهه عدم تعیین است نظر بوضوح مناط فقط عرفیه اینکه فهم شود باین استظهار با بیان کیفیت آنکه
سبب میشود که احد الاذنین است اضعف میباشند از آن و دیگر بیش از این و باکی نیست در رعایت این با وجود
باوجود داخل ... قیاس میشود سمع وقت تنگند هوا و دو بشنوا و ارض ... در یوم ریح و تند در مواضع مختلفه بجهت ارتفاع
و انخفاض چنانکه جمعی تصریح نموده‌اند فتدبر ... اگر ادعا نماید نقص سمع از هر دو گوش را حاکم الیه کسی در قرب او
و صیحه بزند در حال غفلت او پس اگر تغیر ظاهر شد از او و گفت شنیدم دور میشود و پس در حال غفلت او صیحه میزند
تا آنکه برسد بجائی که ظاهر نشود تغیر پس هر گاه گفت نشنیدم بر این وضع علامتی میگذارند پس زیاده دور میشود از آنکس
تا آنکه منتهی شود بموضعی که نشنود مثل این صوت را کسی که سمیع است و افق او ... پس ملاحظه میشود مقدار
بین المسافتین بتقسیط میشود دیه بر فتنه ... و واجب است بقدر نقصان و احوط آنکه اعتبار صوت شود از جوانب
اربعه پس اگر متساوی باشند تصدیق میشود و هر گاه مختلف باشند تکذیب میشود و همچنین اول آنکه اعتبار شود سماع غیر که
موافق باشد در سن و نسب و بلد و در خبر قدامه اعتبار شده ... و بسیاری قائل شده‌اند بآنکه بر او است
قسامه بدون ذکر اعتبار الصوت و غیره ... هر گاه زایل شود جمیع سمع بقطع احد الاذنین پس واجب است
دیه کامله نصف بجهت اصالت عدم تداخل و هر گاه زایل شود جمیع سمع بقطع هر دو گوش دو دیه کامله است للاصل ...
المعتضدة بالشهرة العظیمة و بعض احتمال داده‌اند قول بتداخل را هر گاه جرح نماید ... شود نظر بصحیحة ابی عبیدة
المتقدمة مثلا ... در ذهاب ضوء عینین با بقاء حدقه دیه کامله است چنانکه در قلع نفس عینین است

بلا خلاف

بلا خلاف ... فی اللمعة ... الاطلاق نص و فتوی چون صحیح ... و غیره مقتضی است عدم
فرق را میان بودن عینین صغیرین یا کبیرین یا ملیحین یا قبیحین یا عمیاوین ... الابصار نیست
بلکه دیه نفس جسم عین است و هر گاه قلع شود عینین صحیحین تداخل نمی‌نمایند ... واحده
از ابصار و اگر جسم عین لعموم العین بالعین و مقتضای عموم نیز عدم فرق است میانه اعمش نیز بآنکسیکه اکثر
اوقات سیلان نماید دمع او با ضعف رؤیت و اخفش آنکس که حدت بصر ندارد و ... روز میبیند
و ذو البیاض بر دو قسم است یکی آنکه در غیر محل الابصار باشد از مواضع چشم هر چند مجاور محل ابصار باشد که نقصی
بابصار نرساند پس باعث نقص دیه نیست بلا خلاف و چون ... دیه که موجب نقص در آن نیست
چنانچه در ط و غیره تصریح شده دوم آنکه در محل الابصار باشد که رؤیت بآن نقص شود لکن مانع
از اصل رؤیت نباشد پس اکثر اصحاب منهم التحریر و د و ضه قائلند بعدم نقص دیه بجهة اطلاقات
و این مشکل است زیرا که نقص است موجب نقصان عوض پس هر گاه قدر نقص معین باشد لازم میشود
از دیه بحساب آن و الا حکومت ثابت چنانکه مختار ط و شهید است ... جمعی از اصحاب
چون ط و محقق و مه و غیرهم بلا خلاف تصریح نموده‌اند بآنکه هر گاه ادعا نماید ذهاب بصر او را تمام
نماید شاهدان از اهل خبره یا رجل و مرئتین در موجب مال چون خطا و شبه آن ثابت میشود دعوی
پس اگر شاهدان بگویند امید عود بصر نیست دیه مستقر میشود در موجب آن یا در عمد هر گاه صلح بدیه نموده باشند

زیرا که عمداً اولاً مقتضی قصاص است مگر در جائیکه قصاص باذهاب بعبارت مستلزم باشد جنایت بر جسم

صدقه و عین را پس نظر بتعذر حکم بقصاص نشود و هرگاه شهادت اهل خبره بگویند امید عود میباشد

لکن نمیتوان تحدید بمدتی نمایند شیخ در ط گفته است علیه القود او الدیة لانه یدل علی المدة تفضی الی سقوط

القصاص پس تصریح نموده باینکه اگر بگویند اهل خبره که تا فلان مدت معینه امید عود هست و بعد از آن امید عود نیست

مهلت میدهیم تا آن مدت زیرا که فوت نمیشود و بتاخیر تا مده معلومه پس هرگاه منتهی شد مدت و عود نکرد

مستوفی میشود قصاص یا دیه و هرگاه بمیرد قبل از انتهاء مدت مستوفی میشود قصاص یا دیه زیرا که متحقق شده عدم بصر

انتهی خفی نماند که هرگاه عود نماید قبل از مضی مدت معینه اهل خبره ارش متعین است للقاعده و شکی در سببیت

یعنی زوال البصر بالمرة و انصراف اطلاقات موجبه بغیر صورت مزبوره و هرگاه عود نماید بعد از مضی مدت و علم بزوال آن استیفا

دیه هم نمیشود برد للاستصحاب باحتمال العود بسبب تجدد و در صحیحه فی باب دیات الاعضاء

عن العین یدعی صاحبها انه لا یبصر قال یؤجل سنة ثم یستحلف بعد السنة انه لا یبصر

ثم یعطی الدیة قلت فان هو ابصر بعده قال هو شیء اعطاه الله ایاه   اصحاب تصریح کرده اند

که هرگاه اختلاف نمایند در عود بصر قول قول جانی علیه است مع یمینه و همچنین هرگاه بمیرد پس ادعا نماید

جانی عود بصر او را قبل از موت بگویید ولی که عود نکرده قول ولی مقدم است زیرا که اصل عدم

عود است تا اینکه معلوم شود و در اینجا این واحده کافی است للقاعده   اگر ادعا نماید زوال

بصررا

(حاشیه: اعتبار عود البصر قبل انقضاء المدة / ادعی زوال البصر ... الجانی [illegible])

بصر را عقیب ضربی که حاصل میشود زوال بصر عقیب آن غالباً و دو چشم قائم باشند و تهمت باشد

و متعارف هم مفقود و یا مفید نباشد استظهار قسامه نماید چنانچه در کتاب ظریف است ان القسامة

علی ستة اجزاء فان ادعی ذهاب البصر کله حلف ستا او حلف هو و خمسة رجال معه

وان ادعی ذهاب سدس بصره حلف هو وحده وان ادعی ذهاب ثلثه حلف ثلثین او هو

و اثنان معه و همچنین در روایت شده از یونس صحیحا فی باب دیات الشجاج فیما عرض

علی القضاة فاقال التنبیه بلکه عامه المتقدمین چنانچه در ریاض و غیر حکایت و مطلق مراسم دیگر

عمل نموده اند بمضمون خبر اصبغ بن نباته عن علی ع عن رجل ضرب رجلا علی هامته فادعی

المضروب انه لا یبصر شیئا الی ان قال ع اما ما ادعاه فی عینیه فانه یقابل بعینیه عین الشمس

فان کان کاذبا لم یتمالک حتی یغمض عینیه وان کان صادقا بقیتا مفتوحتین و مؤلف

و مفتاح نقل یا سکوت نموده از این اگر افاده ظن بجهت حاکم نماید و ضعف آن ظاهر است زیرا که قطع

بجهت نقل حاکم است در احکام نه در موضوعات مگر در مواضع خاصه که بدلیل خاص ثابت شده باشد

و اما سند ... و خبر اصبغ ضعیف است مجبور نمیشود باجماع غیر از اجماع و آن موهون است بمخالفه جمهور طائفه

حتی اکثر متقدمین اجماع در ط و دیه بر خلاف مشهور نموده است   اگر ادعا نماید نقصان بصر

احدیها را قیاس میشود با چشم دیگر بنحوی که در سمع گذشت بلا خلاف کما فی الغنیة پس چشم صحیح را باید در حال...

(حاشیه: ادعی انسان نقص بصر احدیهما / قیاس)

ناقص را از نظر میباید در رسانید که بگوید زیاده نمی بینم بعد دو مرتبه بجهت دیگر چنانچه گذشت پس هرگاه مسافتان
مساوی باشند تصدیق میشود والا تکذیب میشود و لعبره بما میشود و صحیح بعد میشود تا قصه و نظر میشود و پس اخذ میشود
تفاوت و عبارت اصحاب در کیفیت امتحان سمع مختلف است چنانچه اشاره شد و معیار کجز است که متفق شود
با آن صدق خبر چنانچه در لف غیره اشاره شده و در صحیح یونس است اذا اصیب الرجل فی احدی عینیه
فانها تقاس ببیضة تربط علی عینه المصابة و ینظر ما ینتهی بصر عینه الصحیحة و ینظر ما ینتهی
بصر عینه المصابة فیعطی ما بینه من حساب ذلک و صحیح حریز نیز در کشف تصریح نموده باشد باین
و این وجه نیست با بقاء احتمال بعد از امتحان با اعتبار   اگر ادعا نماید نقصان در العبارة هر دو چشم را
قیاس میشود و از آن بچشم دیگر در سن و الزام میشود جانی بتفاوت ما بعد از ... با بیان عدد ... چنانچه
تصریح نموده ... و ... نظر بحصول ... و اعتبار در عدم استفاده یقین با این احتمال
بلا اختلاف شده تفاوت ... در العبارة ... اعتبار جهات اربع نموده اند و بعضی اکتفا بما قبل از آن
نموده اند و گفته اند واقف میشویم شخص را نزدیک مدعی ... و سؤال مینمائیم از او پس هرگاه شناخت او را
و لباس او را امر میکنیم که دور شود تا اینکه ... شود در موضعی که ادعا نماید نمی بینم علامت بر آن موضع میگذاریم
بعد امر مینمائیم که بجانب دیگر برگردد و شخص دیگر نزدیک او ... مینمائیم ... و او را بعد از آن دور میشود
تا موضعی که بگوید اگر زیاده دور شود نمی بینم علامت بر آن موضع میگذاریم و ذرع میکنیم مسافت بین الموضعین را

پس هرگاه

او عن نقص بعضها ثمّا بالعلاج

پس هرگاه تفاوت باشد تکذیب مینمائیم در دعوی عدم رویت لکن مجرد این کافی نیست در سقوط دعوی
بلکه جانی ایقاع حلف نماید بر عدم اشتغال بجهت احتمال صدق مجنی علیه و اگر متفق شود مسافت در جهتین
تصدیق میشود در ادعای او عدم رویت و ترجیح داده میشود جانب او پس لیث حاصل میشود و پس بغیر ادعا
حلف قسامه نماید پس بعد از اعتبار قیاس مینمائیم ... چشم کسی که ... رسیده از اقران سنی او و الزام میشود
جانی بتفاوت ما بین مدتی نظرین چنانچه اشاره شد و در خبر قداح عن ابی عبد الله عن ابیه ان امیر المؤمنین
بعین رجل بالعصب ... نقص بصره ... و جعل ... اسنانه ثم ... شیئا فنظر ما انتقص من بصره
فاعطاه دیته ما انتقص من بصره   قیاس نمی شود عین در روز غیم ... در ارض مختلفة الجهات در علو
و هبوط و مستویات فرق نیست زیرا که مانع است از معرفت حال و در خبر فضیل و سکونی اشاره به بعضی اینها شده
اصحاب چون ... و غیر اینها را تصریح نموده اند با اینکه هرگاه قلع عین نماید پس جانی قالع ادعا نماید که از
کار افتاده للعبارة ... پس بر مجنی علیه اقامه بینه است بر العبارت سابقه خود از نظر بعد ... آنهم
بنا بر این و عدم خفاء بر جیران ... و اهل معامله او ... العجز جانی حلف یاد نماید بر عدم العبارت سابقه
لاصالة برائة الا آن و عدم صحه و ... و صلاحیت معارضه ندارد و اصالت ... زیرا که ... اصل
مستند ... است و ظن معارض نمیشود اصل رابع با استصحاب ... در موضعی که دلیل بر آن باشد چون ظواهر الفاظ
و ید مسلم در ... و مسلمان کن بعد از تعارض اصلین دلیل ... استصحاب ... هرگاه جانی اقرار کند به

لو قاس العین فی یوم الغیم

لو ادعی الجانی عدم ابصاره وقت الجنایة
فعلی المجنی علیه البینة

دلیل آنکه قول مدعی مقدم است ... حکم تعیین ...

در زوال الشم و بعد ...

دعوی زوال الشم ... امتحان میشود به ...

الاخذ بالقرعة ... من الثوب المعلق ...

که صحیح بعد لکن قبل از جنایت زوال بعبارت شده بود و ادعا نماید جمعی علیها اصحاب مقدم است قول مجنی علیه

مع یمینه لاستصحاب بالاشکال کما فی الک وغیره اگر جنایت نماید بچشم کسی پس اعشی شود یعنی

شب کور شود یا اجهر یعنی روز نه بیند پس حکومت مرجع است زیرا که نقص است که تقدیر شرعی مخصوص ندارد

در زوال شم دیه کامله است بلا خلاف کما فی الغنیة و ف و ط کالتذکرة فی الشم الدیة

و قاعده متکرره اجماعیه فرع هرگاه ادعا نماید ذهاب شم را عقیب جنایت امتحان میشود

بروائح طیبه یا کریهه از غلفت در حال غفلت او پس اگر انکار و نفرت از کریهه و میل به طیبه ظاهر شد

شیخ در ط گفته معلوم میشود کذب او و صدق جانی و هرگاه متغیر شود در حکم سابق الیمین قول مجنی علیه است

با یمین او و کتقیق آنکه اگر از امتحان به جهت حاکم علم بهم رسد بمقتضای علم خود حکم نماید بدون حاجت بقسامه چنانکه

ظ عبارة ط است که گفته معلوم میشود کذب او و هرگاه با امتحان لوث و ظن حاصل شود از برای حاکم قسامه

لازم است چنانچه یه و سرائر و ف و محقق و شهید و غیرهم ذکر نموده اند و در بعض امتحان اعمال حراق است

بقم الماء و کتقیف الاذء فرشد قو و عینه که بعد و جابه که بعضی ای سوخته بعد از زمانیکه آتش بر سد آن دود

آن بسیار تند باشد چنانچه در روایت صنع عن علی ع انه قضی فی مثل الحراق فاتکان کالعقول و الا التحق

و السعه و مصفت عینیه و ظ همه هر چند اکتفا بمقتضای امتحان بحراق است مطلق بدون حاجت بقسامه چنانکه

ظ جمعی است چون کشکافی و غیره لکن ممکن است حمل اطلاق آن بر ان اطلاق عبارت جماعت بر تفصیل متقدم

ادعای نقص الشم حلف

اخذ به شم ثانیا عود ثانیا

دعوی التفات از زوال الشم و دیت

و این حاصل میشود جمع میان عبارات و روایت و قاعده و در صورتیکه حاصل نشود از اعمال حراق نه علم و نه

مظنه عمل نمیشود به روایت نظر بضعف سند و فقد جابر در فرض مفروض فتدبر اگر ادعا نماید نقص شم را جمعی چون

ط و حلبی و عه و تلخیص و لف و د و تصریح نموده اند که ایقاع حلف مینماید زیرا که طریق بامتحان و نه بینه و حلف جا ...

نیز مشکل است زیرا که طریق منحصر است بر او العلم پس متعین میشود تقدیم قول مجنی علیه نظر بحصول لوث بسبب جنایه

ایقاع حلف قسامه مینماید پس اگر ادعا نماید نقص نصف را استلزام هرگاه ممکن باشد تعقل آن بالنسبت یا در ربع قسم یاد

نماید پس نصف دیه را ماخوذ دارد و اگر ادعا نماید نقص ثلث از او قسم یاد نماید پس ثلث دیه را اخذ نماید

و هکذا الکل تحقیق نقص هم لعوط مطالعه است لویسا میشود و امکان امتحان باین نحو که نزدیک شود با و فورا که

در سمع گذشته چنانچه صحیح تصریح نکرده در اینجا و لکن با حصول لوث از اعمال این طریقه بعید نیست اولا و ثانیا ...

شم نصف آن توجه قسامه قریب است فتدبر اگر اهل خبره حکم نماید بعدم عود شم پس اخذ دیه نماید و بعد از ان

عود نماید اشبه بعدم استرداد است بر سهو داد و بر جسب احتمال الهیه این هبه جدیده من الله و اصل برائة و هرگاه اهل

خبره حکم نماید بعود شم در وقت معینی پس عود نماید اقرب رد دیه است نظر اینکه در سبب دیه که زوال شم باشد

بلکه در ط مسئله را ... بعدم زوال شم بلکه حائلی بعد که زائل شده است چنانچه مفصلا در سمع دانستی چنانکه عقل

گذشت جمعی چون ط و محقق و مه و غیرهم بلا خلاف تصریح کرده اند باینکه اگر قطع نماید انف را

پس شم نیز زائل شود دو دیه است چنانکه هرگاه قطع نماید اذن را و زوال سمع نیز شود زیرا که دو جنایت

می‌باشند ذاتاً و ملائم به نفس محل قوه شامه نیست پس واجب نمی‌شود احد جهادر آن دیگر بخلاف عین و بصارة
که قوه بصارت تعلق دارد به بعض عین پس هرگاه قلع عین صحیحه شود دیه است لسلم العین و ابصار
آن — در زوال ذوق دیه کامله است چنانکه جمعی تصریح نموده‌اند چون ظاهر سرائر و وسیله و مه
و غیر آن بجهت عموم ما فی الانسان واحد ففیه الدیة و تأمل استفاد ارتیح و لهذا ضعیف است نظر بعموم مزبور منعقد
بشهرة عظیمه با وجود آنکه اقل فتیا از سیم و شم در اینکه یکی از منافع است فروع — جمعی چون محقق
و مه و شهیدین تصریح نموده‌اند بر استظهار با ایمان در این ادعا مجنی علیه عقیب جنایة متوجه بنابر عدم تمکن
از معرفت زوال ذوق مگر از قبل مجنی علیه نظر به تعذر امتحان و تعذر اقامه بینه لکن در تحریر تصریح نموده با امتحان با اشیاء
تلخ منفره پس هرگاه علم حاصل شد باحد طرفین به مقتضای آن حکم می‌شود و با اشتباه ایمان است نظر به لوث چنانکه
در نظایر است و اما هرگاه جنایت قلیل باشد بحیثیتی که ظن تأثیر در ابطال ذوق نباشد قسامه نیست بر مجنی علیه الا اصل
بلکه کافی است حلف واحد بر جانی اگر عالم باشد به ابطال آن و اگر مشتبه باشد بر او و وارث نیز اشتباه عدم سماع
دعوی است و اولی صلح است — بعد از استظهار با ایمان نقصان ثابت می‌شود پس اگر متعین باشد مقدار آن نزد
متنازعین و نزد حاکم پس حکم به مقدر به تصریح نموده‌اند فقها و حاکم بحری که هم متنازعین باید تقریبا به مقتضای
قاعده امر مستصحبه است پس هرگاه رضا بعین شد فبها و الا پس حاکم قضا می‌نماید با اقل متیقن
هرگاه مجنی علیه کمتر نماید نقص را بنصف مثلاً و جانی بگوید ربع است یا بالمرة انکار نماید پس با لوث نقص [illegible] می‌شود

مجنی علیه

در زوال ذوق دیه کامله است

ادعای زوال الذوق عقیب الجنایة

مجنی علیه [illegible] نقص [illegible] الثالث

مجنی علیه و است حلف یاد نماید پس نصف دیه است و هرگاه لوث نباشد پس به مقتضای قاعده حلف جانی است
قسم بر — اگر جنایت مؤدی شود به تعذر انزال در حال جماع دیه کامله است چنانکه جمعی تصریح نموده‌اند
من غیر خلاف بلکه در ریاض دعوی عدم خلاف نموده بجهت قاعده مکرره به دیه فیما فی الانسان واحد
مع ما القتة فی خبر سماعة فی الظهر اذا کسر حتی لا ینزل صاحبه الماء الدیة و قصور سند مجبور است
بشهرة عظیمه و در حکم این است تعذر احبال یا حبل زوجه یا التذاذ به جماع چنانکه مفصلا اشاره می‌شود
فروع — در معنی تعذر انزال است تعذر احبال هر چند انزال بشود پس واجب است دیه کامله
چنانکه تصریح نموده‌اند جماعتی منهم عد و التحریر و دو روضه زیرا که این منفعت واحده است پس مشمول می‌شود
حسب القاعده چون نظایر — در تعذر حبل زوجه دیه کامله است چنانکه جمعی تصریح نموده‌اند و در خبر سلیمان بن
خالد عن الصادق علیه السلام فی رجل وقع علی جاریة فافضاها و کانت اذا نزلت بتلک المنزلة لم تلد قال
الدیة و قصور سند مجبور است بشهرة — و واجب است دیه کامله با ابطال التذاذ به جماع یا طعام هرگاه
ممکن باشد ابطال این دو با بقاء شهوه و طعام هر چند بعید است زیرا که هر یک از اینها منفعت واحده لازمه
می‌باشند بلکه التذاذ به طعام لازم ذوق است و ببطلان آن باطل می‌شود و ارش محتمل است بنابر منع
اندراج آن در عموم قاعده پس از غیر مقدرات است و مرجع در آن مجنی علیه است با وقوع جنایتی که محتمل
آن باشد با قسامه بجهت تعذر اطلاع چنانکه در نظایر اشاره شد — جمعی تصریح نموده‌اند

جنایتی که مؤدی شود به تعذر انزال در حال الجماع دیه کامله

در تعذر احبال دیه است

در ابطال التذاذ به جماع یا طعام دیه است

در زوال قوه [illegible]

بانکه در زوال قوه ارضاع حکومت است بجهت عدم تعدد و عدس ... تأمل نمود بجهت حکم اصحاب به زوال
ازان و فتوی نماید که مقتضای عموم ما في الانسان واحدة ففيه الدية ثبوت دیه است و اینجا نیز چنانکه در قوه
امناء است و آنچه بعضی فرق کرده‌اند بانکه قوه امناء صفت لازمه فحول است بخلاف ارضاع که آن در بعض
اوقات مدفوع است بانکه ملکه طبیعیه ارضاع نیز صفت لازمه نسوان است چون قوه امناء رجال زیرا که مراد
ازان قوه ایست که غذا بان لبن میشود و بیرون می‌آید از پستان و منتفع میشود بان ولد پس ...
میشوند در عموم قاعده و ما في الانسان واحدة ففيه الدية هرگاه جنایت نماید بعنق
کسی که بلع متعذر شود از اکل طعام منفذ و غیران و عتره ... باقی باشند میان ان دیگر قطع نماید عنق را
بازوال کمال دیه است بجهت عموم قاعده مذکوره چنانکه در قواعد و تحریر و کشف تصریح شده باین و بانکه بر جانی
قصاص و دیه است بمقتضای عموم و اصل عدم تداخل فتدبر در زوال الصوت دیه است
چنانکه تصریح جمعی است من غیر خلاف بجهت قاعده مذکوره و خصوص کتاب ظریف فی ذهاب السمع کله الف
دینار و الصوت کله من الغنن و البحح الف دینار مراد آنکه هرگاه زایل شود صوت بکلی که مسموع نشود غلیظ
الصوت که برکنده شود یا بانکه اغن شود او آنکس است که تکلم نماید از خیشوم در ان دیه کامله است هر چند جسم
لسان بی نقص باشد و هر گاه حرکت لسان زایل شود با بطلان صوت در ان مشغول است یکی آنکه فاضل
و تحریر ان دیه کامله است بجهت ابطال صوت و دو ثلث دیه بجهت زوال حرکت لسان که در حکم شلل است نسبت بعید

خلافاً لبعض ... حیث عد ...
تبدیل اثر الطعام
یعنی زوال الصوت ...
البحّ و الغنن ...
النصّ ... من قبل ...
البحح بالغیر ... غلظ الصوت

دوم فقاره که دیه واحده است زیرا که منفعت حرکت و صوت نطق است که موقوف است بر حرکت لسان
و وجوب دیه در زوال صوت بجهت زوال نطق است سیم مختار کشف است که وجوب دو دیه است زیرا که دو منفعت
جدا شدند و هر یک اینها بنفسی ذاتا و عملا چه صوت ناشی میشود از خارج حنجره بخلقتی و حرکت لسان و ان در ان واین اوقف است
بعموم و جایز است دیه کامله بر زوال مضغ که ناشی میشود از شکست شدن موضع لحیه
بسبب جنایت زیرا که منفعت واحده است چون ذوق مندرج است در عموم قاعده ما تقدم بدیه کامله فیما
في الانسان واحدة چنانکه تصریح تحریر است و هر چند اشکال نموده است در قواعد بجهت اصل و عدم نص
مقتضی به جمیع لکن است اول اقرب است و جایز است دیه کامله در سلسل البول یعنی
نزول البول بر شخص بجهت ضعف قوه ماسکه و فاقاً للمشهور لعموم قاعده و خبر ابراهیم عن جعفر عن ابیه ان علیاً علیه
قضی فی رجل ضرب حتی سلس ببوله بالدیة کاملة و قصور سند مجبور است بشهرت ظاهره معمول بها لك
و رضه خلافاً للعلامه چون بر دیه و سرابر و جامع و وسیله و غنیه پس هرگاه دایم باشد سلس تا لیل دیه کامله است
و تا زوال دو ثلث دیه است و تا ارتفاع زوال ثلث دیه است لخبر اسحق بن عمار عن الصادق علیه السلام لکن صالح ...
اول متعذر نیست هر چند ضعف سند اختصاص بطریق ... و ... زیرا بطریق دیگر صحیح است لکن شهرت ظاهره
و حکم متعدده مرجح اول است بلا ملاحظه اطراف اطلاق عبارت مشهور سلس دائم الی اللیل زیرا که ظاهر افراد
سلسل است که ثبوت دیه در ان اجماعی است پس در سایر صور بنابر شهور رجوع میشود بحکومت و هم تصریح نموده

در زوال المضغ دیه

در سلسل البول دیه

شجاج بالفتح جمع شجه است

که مراد ایشان از دوام الی اللیل او الظهر او العقرة دوام است در جمیع ایام نزدیک ... یا ایام

یا انکه شجاج بکسر شین جمع شجه است بفتح شین است و این جمع قیاسی است

چنانکه در مجمع البحرین و نهایه ابن اثیر تصریح شده و جمعی تعمیم داده اند و جمع را در غیر راس و وجه نیز جاری نموده اند

و مشهور انکه شجاج هشت است حارصه و دامیه و متلاحمه و سمحاق و موضحه و هاشمه و منقله

و مامومه و جمعی چون عدد در هشتم و الله بکار شلاحمه باضعه ذکر نموده اند و بعضی دو قسم نموده اند ناسعها

الامه و عاشرها الدامغه و بعضی دیگر علاوه نموده اند دامعه بالعین المهمله و حاشره را ضمن انکه ... حد

شده و حارصه انکه قطع جلد شده باشد و تفصیل ایراد میشود در ضمن مسائل عدیده

در حارصه عشر عشر دیه است

الحارصه در سایر اقسام است با وغیر مجرد وصار و غیر مجمه ان جراحی است که شق نماید جلد را انده که و مشهور گفته اند قشر جلد

و خدش لست و در جهذب دعوی اجماع شده ولکن جمعی از ایشان تصریح نموده که آن خدشی است که شق

جلد شده باشد پس منافی سایر منیستل میدانی در سایر فرق گذشته با ینکه مجرد قشر و خدش کاشره

نامیده و شق جلد را حارصه و جمع دیگر گفته اند حارصه دامیه است نیز انکه قشر جلد نماید که سیلان دم شود و انی

جلد صاحب غنیه است پس فیها عشر عشر دیة المنجمع و تمسک شده با جماع و مراد مشهور نیز که تعبیر از دیه

بعیر نموده اند عشر عشر است و اشکال در حکم حارصه نیست که یک بعیر است در ان نظر با جماعات مستفیضه

در اسیل مجبوره و صحیح منصور ابن حازم عن الصادق فی الحرصه شبه الخدش بعیر و فی الدامیه بعیران و فی الباضعه

و فی ...

هو دون السمحاق ثلث من الابل الخبر و صحیحه فاکل شده در حارصه بنصف بعیر و این شاذ است

و متروک و تحقیق انکه حارصه غیر از دامیه است و در حارصه مبنی خدش جلد فقط با شق قلیل از جلد که موجب

سیلان دم نشده باشد عشر عشر دیه است که تعبیر شده به بعیر واحد و دلیل همان از اجماع منقول و صحیح منصور است

که در ان تعبیر شده بحرصه با جمال حروف چون عرصه با جمال حروف و در کتب اخبار چنین تعبیر شده و در کتب

اسفند اللغه فقهیه بحارصه تعبیر شده و از انجا است که مقدس اردبیلی فرموده لاذکر للحارصه فی الخبر ایا

و در انسخی که در صحیح منصور تعبیر بحرصه شده است و کافی است فرمان جمعی چنانکه تحریر تصریح نموده اند

با ینکه مراد ما از بعیر در حارصه عشر عشر دیه است و از بعیر در دامیه خمس العشر و همچنین در سایر مراتب

و ظاهر اخبار نیز مثل خبر الحکم و غیره دلالت دارد بر این الملاقی نفس صحیح منصور چون الملاقی قوی طاهر

مقتضی است عدم فرق را میانه ذکر و انثی و حر و مملوک و در روسیه تصریح شده بعد از ذکر انثی

در ان حر و مملوک و در ان قرار داده ارش را بالجیفه که مما لم یعلم معلوم نمیشود فرق بین الذکر والانثی نزد

کسیکه تعبیر نموده بعشر عشر دیه چون غنیه و اصباح و جامع چون دیه مرئه نصف دیه رجل است و این ... است

بلا خلط تصریح اصحاب باساواة مره یا مرد در دیات جراحات تا انکه برسد بثلث پس بعد ان بر میگردد بنصف

دانیه و در این چند مقام است مشهور منصور انکه دامیه غیر حارصه است و در ... اکثر

نسبت داده بلکه شیخ از اصحاب بصریح اشعار و ظاهر باشد دعوی اجماع است و این حجه واضحه است

چون صحیح منصور مزبور معتضد است باعتبار لفظین در مبدأ اشتقاق و اصالة عدم ترادف و همچنین چون به
وف و غیره متحد میدانند بلکه ظاهر غنیه اجماع است لقوله القسم فرجع الشجاج فان رسول الله صلعم
قضی فی الدامیة ببعیر و فی الباضعة ببعیرین و فی المتلاحمة بثلاثة ابعرة و فی السمحاق باربعة من الابل
و ضعف این وجوه در مقام معارضه با ادله سابقه از اجماعات و صحیح معتضد بشهرت مستفیضات واضح است
مشهور منصور آنکه دامیه آن جرحی است که اندکی بلحم رسیده باشد پس مرادف خواهد بود با دامیه بعض
مجملا چنانچه در حدیث اشاره شده قال الا انه فرج منها نقطة من اللحم کما یخرج الدمع لکن جمعی چون انتصار
و ناصریات باعتبار سیلان دم معنی نموده اند در دامیه و دعوی اجماع نیز نموده اند و این ضعیف است و اجماع منقول
مخالف مشهور بلکه متبادر از اطلاقات جمیع دامیه در مقابل خدش بلادم که خارصه است مجرد طلوع دم است هرچند
ماه هرچند در غایت قلت باشد بقدر نقطه در دمعه و بدین سبب است که در غنیه و کافی دامیه را اول اقسام
شمرده و در آن بعیر واحد گفته اند مشهور منصور آنکه در دامیه دو شتر است بلکه در انتصار دعوی
اجماع است چنانچه در صحیح منصور گذشت و اسکافی قائل شده بیک شتر بجهت خبرین متعددین قاصرین در مقام
معارضه با ادله مزبوره و منقول است از اردبیلی میل نموده به بعیر واحد در دامیه و ارش از برای خارصه بجهت عدم
نص و این شاذ و مردود است بصحیح منصور و اجماعات مزبوره متلاحمه است آنکه بسیار
در لحم فرو رفته و نرسیده باشد بسمحاق و در آن سه شتر است وفاقا للمشهور بلکه جمعی دعوی اجماع نموده اند

هرچند

هرچند بعبارات مختلفه مثل آنکه در ف و غنیه تعبیر بلاحمه شده و در انتصار تعبیر بباضعه شده و اراده
نموده بآن متلاحمه را و همچنین عبارات نصوص در باره او از آنها تعبیر شده بانکه فی الباضعة ثلاث من الابل
چون صحیحین منصور و حلبی و خبرین ابی بصیر و زراره و در بعضی دیگر تعبیر بلاحمه شده چون خبر سکونی
و سمع فی المتلاحمة ثلثة ابعرة و بالجمله خلافی نیست در اینکه در متلاحمه سه شتر است چنانچه در ریاض
و غیره تصریح شده بلی خلاف این است که آیا متلاحمه غیر باضعه است یا متحد است هرکس که قائل شده
باتحاد دامیه و حارصه چون شیخ در نهایه و ظاهر ف و غنیه قائل است بمغایرت باضعه و متلاحمه و باضعه را
بجای دامیه ایراد نموده اند و هرکسیکه قائل است دامیه غیر حارصه است چون سایر اثر بلکه مشهور قائل شده
بانکه باضعه متلاحمه است غیر از کافی فقه الاسلام پس که دانسته اول اقسام حارصه را و دوم دامیه
و سیم باضعه و چهارم متلاحمه و پنجم سمحاق و ششم موضحه و هفتم هاشمه و هشتم منقله و نهم الامه و اللمومه
و دهم الجایفه و همچنین نقل از اسکافی شده و ظاهر چنانچه صریح جمعی است اینکه نزاع لفظی است بجهت اتفاق
فقها بر وضع الفاظ اربعه یعنی حارصه و دامیه و باضعه و متلاحمه از برای معانی ثلثه اول قشر الجلد
دوم ما یدخل فی اللحم یسیرا سیم ما یدخل فی اللحم کثیرا و بعد اختلاف نموده اند در ترادف از اینها با آن دیگر
بعضی قائل شده اند بترادف دامیه را با حارصه و علی هذا باضعه آنست که قطع جلد نموده اندکی داخل لحم شده باشد
و این دامیه است بقول دیگر که مغایر است با متلاحمه یعنی آنکه داخل لحم شده باشد بسیار و خلافی نیست در معانی

و ایشان در معانی ثلث و ذر در انحصار در اینها پس نزاع مجرد لفظ است   السمحاق بکسر السین

وسکون المیم والحاء المهملة والقاف جلدة مغشیة عظم است و مراد غشاء رقیق است که بر سمحاق و در این چهار شتر است

که چهار عشر الدیة باشد با اجماعات مستفیضه و معتبره مستکاثره چون صحیحه منصور و حلبی و روایات دیگر و

مسمع و ابی بصیر و خلافی نیست مگر از صحیح زرارة که مشتمل شده به پانصد درهم و این قول در غایت ضعف و شذوذ است

الموضحة یعنی آنکه قطع نماید سمحاق را یعنی جلده غشیه عظم را و واضح نماید عظم را در آن پنج شتر است

بلا خلاف و همچنین خلافی نیست در ثبوت قصاص در این و در مراتب سابقه شجاجات و در منقوله مروی

فی ط فالموضحة خمس من الابل و در صحیح یونس عن الرضا علیه السلام فی الموضحة فی الرأس خمس من

دنانیر و فی حال القتلا فی خبر فی خبر حریز فی موضحة البدن نصف عشر قیمته و مشهور است

لشهرة عظیمه بلکه اجماعات در ناصریات و ف و غنیه لکن در غنیه و اصباح و کافی الحلبی تعبیر شده

بنصف عشر دیه و همچنین ضابطه است در تقدیرات بل و در اخبار در باب المثال است و فرع

هرگاه در دو موضع موضحه شده باشد در هر یک پنج شتر است بجهت عموم و بجهت دیگر فی ط آ الغنیه

فی المواضح خمس خمس و اصالة عدم تداخل و عدم خلاف   مقتضای اطلاق

نص و فتوی چنانچه در ط آ و غیره تصریح شده عدم فرق است در این دیه موضحه میان سر و وجه

و اقف فکرت شین و قطع آن و کبر و صغر آن حتی هرگاه بقدر سر سوزن باشد دیه ثابت است

سمحاق چهار شتر

دیه موضحه نصف عشر یعنی پنج شتر است

در دو موضع موضحه شده در هر یک پنج شتر است

یا در طول تمام سر یا در مؤخر یا در مقدم آن یا بر جبهه یا جبین یا گلو تشریح کرده شود یا غیر اینها

هرگاه وصل نماید جانی میانه دو موضحه باین نهج که فرق نماید دو موضحه را که متحد شود در این سه

قول است یکی آنکه دیه موضحه واحده که پنج شتر است نه زیاد چنانچه مختار ط و عد و د و تحریر

و تلخیص و یع و غیرهم است بتوهم اینکه فعل جانی موضحه واحده شده است همچنانکه هرگاه ابتداء

باین قسم موضحه میکرد و دوم ثبوت دو دیه است بجهت استصحاب ثبوت دو دیه است ثالث فرق

فصل میانه دو موضحه چنان جرح دیگری است غیر جهد و در از برای او نیز دیه است پس هرگاه موضحه باشد

دیه موضحه است و همچنان در سایر اقسام و این قول قوی است بجهت عمومات ترتب دیات مقدرات

بر جنایات منصوصه در هر زمان و هر کیفیت که باشد بلی هرگاه رفع فصل میانه دو موضحه از جهت سرایت

باشد اقوی اتحاد دیه است نظر باینکه سرایت از تتمه جنایتین سابقتین است بلی احتمال عدم شیء بجهت

رفع فصل بسرایت و دو دیه بجهت موضحتین وجیه است   هرگاه شخصی دو موضحه در رأس واقع

ساخت شخص دیگر وصل نمود بایضاح بین الموضحتین بر جانی اول است دو دیه بجهت دو موضحه و بر ثالث

یک دیه موضحه است بلا خلاف بجهت عموم فی الموضحة خمس   الخمس هرگاه وصل نماید مجنی علیه بین

الموضحتین را بر جانی اول دو دیه است و واصله هدر است بلا خلاف مثل اینکه کسی قطع نماید دو دست

شخصی را ابدان مجنی علیه قتل نفس خود نماید پس فعل خود هدر است و بر جانی دیه یدین است

او وصل الثانی بین الموضحتین

شخص دو موضحه نمود و شخص دیگر وصل نمود میان آنها بایضاح

وصل نماید مجنی علیه میان دو موضحه

مثل جوان ط وعد وتحریر وتلخیص ودروس وکشف وغیرهم تصریح نموده‌اند باینکه اگر ضربت واحده جنایات
متعدده در عضو واحد حاصل شود مثل اینکه بعض آنها موضحه وبعض سمحاق وبعض متلاحمه وبعض حارصه
باشد اخذ میشود دیه ابعد عقلا الیس در مثال اخذ میشود دیه موضحه واحده را واین قول است بجهة عموم
علة در صحیحه ابی عبیده متقدمه المعلل بقوله لانه ضربة واحدة فجنت الضربة جنایتین فالزمته اغلظ
الجنایتین وهی الدیة ولو کان ضربه ضربتین فجنت الضربة جنایتین لالزمته جنایة ما جنتا
کائنة ما کانت ودر شبهه نیست در اندراج مفروض تحت عموم علة واین مخصص میشود عمومات مقتضیه
ترتب دیات مقدره بر جنایات مختلفه متعدده باصالة عدم تداخل و تقدیر جماعة متقدمه
تصریح کرده‌اند باینکه شجاج در دو عضو در هر یک عضو دیه منفرده است هر چند بضربه واحده باشد و جانی
دو دیه مستحق باشند چون دو موضحه یا مختلف چون موضحه و دامیه بضربت واحده باشند یا بضربات متعدده
بجهت صدق اسم جنایتین موجبتین دیه واصالة عدم تداخل هر گاه شجه واحده متصل که بعض آن
در راس باشد وبعض آن در جبهه یا وجه مثل اینکه داخل واحده بکشد کارد را از سر تا جبهه هر دو را موضحه نماید
پس در تعدد دیه چنانچه در عد اشاره شده اشکال است منشا او اینکه هر دو عضو نیز راس وجبهه یا وجه
آیا عضو واحد میباشند نظر بشمول اسم راس هر دو را عرفا یا اینکه دو عضو میباشند نظر بتغایر اسم و اختصاص
اسم راس بما فوق جبهه و اختصاص موضع جبهه باسم آن و وجه باسم آن اقرب آنکه دو موضحه متعدده از راس

بالجهة

بالجهة ضربه واحده شده باشد دیه واحده است بنابر صدق اسم عرفا بر اعم از راس و جبهه بخلاف
دو جبهه که دو عضو میباشند عرفا و دو دیه است در آن هر چند وجه و راس شرعا در غسل عضو واحد میباشند
چنان چه در روایات حسن بن صالح ثوری است که الوجه من الرأس لکن این بجهت دلیل خاص است
و روایت ضعیف است هر چند در خصوص غسل مجبور است بعمل طایفه در ط تصریح شده
باینکه هر گاه بکشد سکین را تا قفا و موضحه شود در راس و قفا پس در موضحه راس دیه مقدره است
و در زیاده تا قفا حکومت است بجهة آنکه دو عضو میباشند مختلف الاسم و این حسن است نظر بعدم
صدق اسم راس بر قفا پس عمل بقاعده ارش متعین است
الهاشمة مراد جنایتی است که موجب شده باشد هشم عظم را یعنی کسر او را و از اینجا است که ثابت
میکنند اسم میگویند اعم از اینکه جرح نموده باشد یا نه بجهة اطلاق چنان قوی است کو ندان علیها قضیه
الهاشمة بعشر من الابل در صحیح روایت آنکه دیه هاشمه ده شتر است که عبارت از عشر دیه کامله باشد
چنانچه بعضی تعبیر نموده‌اند و ضابط است در باب قصور سند مجبور است بعدم خلاف بلکه با جماع ظ
از ط و مفتیح در ف فروع چون ضابط در دیات شجاج چنانچه تصریح نموده‌اند مثل غنیه
و مصباح و تحریر عشر دیه است در هاشمه و نصف عشر است در موضحه و هکذا و مقتضای این ضابطه نسبه
مقدرات است باصل دیه پس هر گاه اصل دیه چهار نوع باشد اخذ میشود مقدر هر نوعی بنسبت با آن

مثلاً دیه خطا نزد مشهور چهار نوع است اول بیست بنت مخاض عشران و دو بنت مخاض است دوم بیست
ابن لبون ذکر عشران و دو ابن لبون است سیم بیست بنت لبون عشران و سه بنت لبون است چهارم بیست حقه عشر
آن سه حقه است و همچنین دیه شبه خطا سه نوع است اول چهل خلفه عشران چهار خلفه است دوم سی حقه
عشران سه حقه است سیم سی بنت لبون عشران سه بنت لبون و ظاهر جواز آن و محقق و همه و شهید له
تبیین اخذ دیه است باین نحو که اربعا عاد در خطا و اثلاثا در شبه خطا و این احوط و اوفق است هر چند اکتفا
بالملازمه عشر ابل اقوی است نظر با طلاق قوی سکونی و زراره متقدمه با طلاق اکثر عبائر خالیه از اعتبار
تفصیل مذکور فتدبر   قصاص ثابت در هاشمه بلا خلاف کما صرح به الجماعه و بعض ایشان تصریح
نموده اند با جماع بلکه بعد عدم مساوات و تعزیر و تشنیع در دیه و مفید تجویز نموده اند قصاص را در غیر مامومه و صاحب
وسیله تجویز نموده در هاشمه و منقله و ابو یعلی تجویز نموده در غیر مامومه و جائفه و ضعف آن اقوال است از ذکر ما
هرگاه اقتناع نماید در راس با هاشمه آیا جایز است که قصاص نماید در موضحه و اخذ نماید تکمله هاشمه
با بین دیه موضحه و هاشمه را که پنج شتر باشند صریح شیخ در ف منع است و دعوی اجماع و اخبار فرقه نموده است
و این قول است ضعیف چنانکه مقتضای اوست و لزوم قصر در خلاف اصل بر قدر متیقن و از اتفاق است و در ط و مع و دیگر
تجویز نموده اند و مستدل داشته اند وجه مقتضی و انتفاع مانع ضعف آن ظاهر است بعد از تدبر
ثابت نمیشود در هاشمه مجرد کسر هر چند حاصل نشده باشد ایضاح عظم بلکه بر شق عظم و ز جمله چنانکه صریح ج است

فی قصاص الهاشمه

فی الاقتناع بالموضحه عن الهاشمه و اخذ التفاوت

و دورها

و در ط نسبت داده بمقتضای مذهب امامیه و اطلاقات نصوص و فتاوی نیز مقتضی این است با وجود صدق اسم
هاشم فتدبر   المنقله بکسر القاف چنانچه در سرائر است و در ک تصریح نموده که این افصح است و از جوالیقی
نقل شده بفتح قاف چنانچه از ضبط در اعراب ظاهر نقل شده و مناسب این است قول ط و یقال لها المنقوله
قال السرائر هی التی یخرج منها فراش العظام بفتح الفاء والراء المهملة المفتوحة و الشین المعجمة عظام
رقاق تلی القحف یخرج الی نقله من موضع الی موضع و القحف العظم الذی فوق الدماغ و در ناصریات گفته
الناقله التی یکسر العظم کسرا متفقرا فیحتاج معها الانسان الی نقله من مکانه ففیها خمسة عشر بعیرا بالاجماع
الفرقه انتهی و ظاهر او اعتبار کسر عظم است چنانچه ظاهر مبسوط است و مشهور بین الاصحاب اقتصار است بر اعتبار
نقل عظم از محل خود بمحل دیگر تا اینکه ساقط شود اعم از اینکه مکسر شده باشد یا نه و این اقرب است نظر بمساعده
عرف و لغت دیه این پانزده شتر است بنابر مشهور منصور و در ط دعوی عدم خلاف و همچنین در ف بر آن دعوی اجماع
فرقه نموده است چنانچه در ناصریات گذشت و دلیل بعد از اجماعات منقوله مروی در ط است فی المنقله خمس
عشر من الابل و همچنین است صحیح حلبی و اخبار سماعه و ابی بصیر و زراره و معانی قائل است به بیست شتر و این ضعیف است
فرع آن   قصاص منقله ثابت نیست بلا خلاف کما فی عبائر الجماعه بلکه علی تعذر باشد و در خلاف متقدم
اگر اقتناع نماید بالمنقله آیا جایز است که در موضحه قصاص نماید و لیکن اخذ نماید تفاوت میانه موضحه و منقله را
که ده شتر است دو قول است صریح ط و مع و عد و تلخیص جواز است و اقوی منع است چنانچه صریح ف است

دیه المنقله

معنی المنقله

قصاص منقله نیست

الاقتناع بالمنقله و اخذ التفاوت

و الاقتناع بالموضحه و المنقله

و دعوی اجماع نموده است زیرا که تقدیر دیات و قصاص از تعبدیات است و قدر متیقن در هر نوعی از جنایات اصل البرائة است

با قصاص یا دیه در خصوص ارش تطبیق با نسبت که نباید واسطه مثل منقله ثابت شده است با وجود قصاص با تحقق مماثل ثبت

اعتداء واقع را و مامومه در کتاب الذکر اعتداء و مثل است و در خبر ابو حمزه و ابان است المنقلة ینقل عنها العظام

لیس فیها قصاص — المامومه اصحاب تفسیر نموده اند از آن جنایتی که برسد به ام الراس و فتق

آن کند و ام الراس خریطه ایست که در آن دماغ است و در سرائر و ط گفته لان الدماغ فی خریطة من جلد رقیق

پس در ط گفته والآمة [illegible] علی المامومة بان یخرق الخریطة و تصل الی جوف الدماغ مشهور و منصور آنکه در آن

ثلث دیه است و در ط و ف و غنیه دعوی عدم خلاف نموده اند و در ف تصریح شده باجماع و اخبار فرقه چنانچه

در صحیح حسن و [illegible] عن الصادق علیه السلام عن الشجة المامومة فقال ثلث الدیة و مثل این است روایات ابی بصیر

و سماعه و ابی الصباح و هشام عن الصادق علیه السلام و مقتضای این اخبار تقدیر آن است به [illegible] و ثلث یک شتر چنانچه تصریح نموده است

جمعی و دعوی نموده عدم خلاف زیرا که ثلث شامل آنست و در کشف الرموز ادعای عدم خلاف نموده و اعتبار آن کسی

جمعی اکتفا نموده اند [illegible] شتر بدون زیادتی ثلث [illegible] با وجود اینکه تصریح کرده اند باینکه در مامومه ثلث دیه است چنانچه

دیه و مامومه [illegible] در مهذب دعوی شهرت نموده بلکه در سرائر دعوی اجماع شده بر کفایت سی و سه شتر چنانچه

در تصریح حلبی عن الصادق علیه السلام فی المامومة ثلث و ثلثون من الابل [illegible] و مشهور است چنانچه در کتاب منهج الاجتهاد

و [illegible] ظاهر [illegible] و قصاص [illegible] در مامومه چنانچه [illegible] و در خبر ابان تصریح شده و قصور سند

مجبور است

المامومه ثلث دیه النفس

مجبور است بعدم خلاف حکم چون اجماع ف و تقلیل متقدم — الدامغة بالمعجمة است که فتق نماید خریطه را

و غالب موجب هلاک است پس مرتب نمیشود بر آن قصاص یا دیه و اگر فرض سلامت شود در آن پس زیادتی حکومت

بر دیه مامومه زیرا که ثلث دیه مامومه است پس لابد است بجهت فتق خریطه از حق دیگر و چون غیر مقدر است پس حکومت

متعین است چنانچه مختار جمعی است مثل [illegible] و مهذب و شهیدان و بعضی [illegible] و سرائر قائل شده اند به تلف

و دیه چنانچه مقتضای دعوی صاحب وسیله است اتحاد دامغه با مامومه و مشهور است پس عدم تعرض جمعی ذکر دامغه را

چنانچه در اخبار متعرض نشده که بنا بر تقسیم جائفه بانچه جوف الراس و جوف البطن [illegible] جمعی [illegible] و اگر [illegible]

تصریح نموده اند باینکه هرگاه جنایت نماید شخص واحد یکی موضحه و دیگری اتمام نماید آنرا بهاشمه و دیگری منقله و دیگری مامومه

بر اول است پنج شتر و بر ثانی [illegible] ما بین موضحه و هاشمه که پنج شتر است و بر ثالث [illegible] ما بین هاشمه و منقله که

پنج شتر است [illegible] تمام در مامومه که [illegible] شتر زیادتی ثلث [illegible] و علامه و تلخیص گفته اند [illegible] الجمیع

مع تعلق الحکم بالقسم استشکال [illegible] چنانچه اشاره شد [illegible] جمیع دیه ها شده است [illegible]

و همچنین در [illegible] مشهور و منصور باینکه نافذه در انف اگر سوراخ نماید بینی را پس دیه

[illegible] ثلث دیه نفس است و در کشف دعوی نموده قطع اصحاب باو و در ریاض عدم خلاف و در غنیه

دعوی اجماع و اخبار فرقه چون صحیح [illegible] عن الصادق علیه السلام عن علی علیه السلام و ان نفذت فیها نافذة لا تنسد [illegible]

[illegible] فلیبه ثلثمائة و ثلثة و ثلثون دینار و ثلث و خبر سماعه عن الصادق علیه السلام قضی امیر المؤمنین علیه السلام

[illegible]

فی النافذة یکون فی العضو ثلث الدیة دیة ذلک العضو وعنه ایضا فقضی علیه فی خرم الانف ثلث

دیة الانف فرعان   مشهور چنانچه در لف وغیره تصریح شده آنکه هرگاه ملیه شود بدان بکرونه نشود

دیه آن خمس دیه نفس است که در الیه دینار باشد ودر غنیه دعوی اجماع شده واجماع منقول حجة است سیما اگر معتضد

بفتوی مشهور وعبارت صاحب سرایر که مقصور است مثل او در قطعیات صریح است در موافقت مشهور هر چند

نقل شده ازاو چون در کافی وقت فتوی بکتاب ظریف که ولکن الطریق صحیح روایت معتبر است وفیه وان

کانت نافذة تنفذ منها الثمة فدیتها خمس دیة روثة الانف مائة دینار وصاحب ریاض نیز از بعضی

لکن عبارت سرایر صریح است در موافقت مشهور وشیخ نیز در ط وغیره موافق مشهور است پس مخالف منحصر است

در کافی شاذ و هر چند صاحب ریاض نیز میل نموده بموافقت او نظر بصحت خبر وفقد معارض وجواب آنکه اجماع

معارض است با خبر وشهرت عظیمه مرجح او است سیما با ملاحظه شذوذ مخالف چنانچه اشاره شد   اگر نافذه

در احد المنخرین باشد الی الحاجز در آن عشر دیه است مطلقا وفاقا للجماعة چنانچه در مرسل مروی فی الکشف عن الفقام

ان فیه العشر وضعف سند مجبور است بلزوم اقتصار در خلاف اصل بر مورد اتفاق وجمعی چون سرایر تصریح کنند

بعشر دیه بشرط بره وصلاح ودر لف نسبت داده بمشهور وجمعی تصریح نموده اند که اگر بکرونه شده فرق نشود سدس دیه است

ودر غنیه دعوی اجماع شده ودر کافی قائل است بعشر دیه روثه که پنجاه دینار است بدون تقیید به بره چنانچه در جمیع

اولی است فیه عشر دیة الروثة خمسین دینارا لکن قائل شاذ است وجمیع صلاحیت معارضه اصل متعدد نبوده

نمارد

نمارد   مشهور منصور اگر در شق شفتین که ظاهر شود دندانها ثلث دیه شفتین است

واگر بکرونه شود خمس دیه شفتین است ودر یکی از شفتین که بکرونه شود ثلث دیه آنست وهرگاه بکرونه شود خمس دیه آنست

ودر کشف نسبت داده بمقطوع اصحاب ودر غنیه تصریح باجماع شده ودر ریاض بعدم خلاف مگر از اسکافی

که گفته است در شق علیا ثلث دیه آنست ودر شق سفلی نصف دیه آنست وبالاطلاق حکم نموده بدون تفصیل میانه

برء وعدم آن وبدو دندان وعدم آن واین در نهایت ضعف است چنانچه گذشت

جایفه در معنی آن سه قول است یکی اختصاص آنست بسر واین در تحقیق وتنقیح است گفته هی انها التی بلغت

جوف الدماغ چنانچه در خبر ابی بصیر عن الصادق فی الجایفة ثلث الدیة وهی التی قد بلغت جوف الدماغ

وموافق این است قول ثعلبی در فقه اللغة اذا بلغت الشجة ام الراس حتی یبقی بینها وبین الدماغ جلد رقیق

فهی الدامغة فاذا وصلت الی جوف الدماغ فهی الجایفة   دوم اختصاص آنست ببدن لکن نسبت داده شده

بمنتظم از الجمع غیره که گفته است اما الجایفة فلیست من الشجاج لانها فی البدن وهی التی تبلغ الجوف

سیم تعمیم که شامل باشد هر زخم را که برسد در جسد بجوف ودر سر بدماغ چنانچه ظاهر جمعی است چون

مجمع فقه وظ ط قال انها التی تخرق الی الجوف من بطن او ظهر او ثغرة النحر او صدر او غیره

انتهی واین قول اقرب است بعرف ولغة وجمعی چون تحریر وغیره تصریح نموده اند بانکه جایفه متحقق نشود بوصول

بجوف هر چند بر سوزنی باشد وهرگاه فرق نماید رسیدن او برسد باطن دهان جایفه نیست زیرا که داخل

مثل ظاهر است و همچنین هرگاه بنیزه بزنند در روی شخص پس بشکند استخوانرا و در حلق فم شود و یا مرغ نماید
در دو کرشخص پس برسد بجوف برابر از آنچه گفته اند جایفه نیست و جهت آن عدم انصراف اطلاق جایفه است بمثل
مفروضات فقهیه در اینجا چند مقام است — در جایفه ثلث دیه است بلا خلاف ظاهراً و مصرح به فی
ط و ف و الغنیة بلکه در ف تصریح باجماع شده للنبوی فقط فی الجایفة ثلث الدیة و همچنین در اخبار ابی بصیر
و سماعه و زراره و در صحیح حلبی عن الصادق ع فی الجایفة ثلث و ثلثون من الابل و در این تعبیر حجابت زیرا که مصرح
تصریح نمودند باتفاق بر زیادتی ثلث بعیر در اینجا چنانکه مقتضای اطلاق اصحاب ثلث دیه است و در اینجا و شمار در خبر
ابی بصیر قال فی الجایفة ثلث الدیة ثلث و ثلثون من الابل الخبر — مقام دوم نیست در جایفه و در غنیه تصریح شده بعدم
خلاف و در کشف باتفاق و در خبر ابی حمزه است فی الجایفة ما وقعت فی الجوف لیس فیها قصاص الخبر
اقرب چنانکه جمعی چون ط و محقق و غیره تصریح نموده اند اینکه اگر جرح نماید عضوی را بدان جایفه نماید و واجب است دو
دو دیه جایفه مثل اینکه جنایت نماید در کتف تا بجایز جنب بعد آن بجوف برساند بجهت عموم ادله و تعدد جنایت
عرفا پس محقق میشود هر یک بدیه آن و اگر عضو واحد باشد مثل اینکه هر جنب جنایت نماید با انضمام بعید جایفه
نماید دو دیه است یکی در موضع دوم دیه جایفه بجهت استصحاب و اصل عدم تداخل بلکه هرگاه بیک ضربه
موضع دوم جایفه شود پس دیه جایفه تنهائی میباشد بجهت صحیحه ابی عبیده متقدمه و هرگاه جانی
متعدد باشد دو دیه است بر هر یک دیه جنایت است — جمعی چون ط و محقق و غیره تصریح

نموده اند

در جایفه ثلث دیه است

لا قصاص فی الجایفه

رابع

نموده اند باینکه اگر کسی جایفه نماید دیه جایفه بر او است پس اگر دیگری کارد را داخل نماید و هیچ زیاد نشود
بر او تعزیر است نظر باذیت و ارش نیست زیرا که جرحی نکرده است بلی هرگاه توسیع نموده باشد آنرا
باطنا یا ظاهرا در آن حکومت است زیرا که جرحی است که معتد نشده است در جزئی بخصوص و داخل
اجافه هم نیست و تصریح نموده اند باینکه اگر توسعه داد در ظاهر و باطن این جایفه دیگری است
مثل اینکه هرگاه منفرد باشد بانیقدر از توسیع — در ط و عد و غیرهما تصریح شده باینکه
ظاهر شود عضوی از بواطن چون کبد و قلب و طحال پس کارد را یا سوزن بآن فرو نماید ارش
متعین است و این حسن است زیرا که جایفه در وقتی است که از ظاهر بجوف رسد و فرض این است
که عضو ظاهر میباشد — شیخ در ط و محقق و غیره تصریح نموده اند باینکه اگر جایفه واسعه باشد
پس دیگری ظاهر نماید حشو را بر اول که جارح است ثلث دیه میباشد و بر ثانی که قاتل است کمال الدیه است
بجهت عدم سلامت غالبا با آن بخلاف فعل جایفه — هرگاه خیاطت شود جایفه پس دیگری
بکشاید خیوط را پس جرح بحال خود باشد و اصلا ملتئم نشده باشد و بگشودن اصلا زیادتی جنایت حاصل
نشده باشد شیخ در ط تصریح نموده بتعزیر بجهت اذیت و عدم ارش نظر بعدم حدوث جنایت
و جراحت و خالی از اشکال نیست بلاحظه عدم انفکاک از جنایت قلیله هرچند در خیاطت ثانیه
باشد پس ارش قوی است چنانکه جمعی چون محقق و غیره اختیار نموده اند جمع از آنان تصریح نموده اند و بر او است

ارش خود اگر نقص روی داده باشد و اجرت خیاطت ثانیا و هرگاه بعض جرح ملتئم شده باشد ارش است
زیرا که این خیاطت صادق نمی آید بر آن اجافه و هرگاه فتق خیاطت بعد از اندمال باشد بتجدید که جایفه
شود و ثلث دیه است زیرا که جایفه مکرره است   هرگاه در دو موضع جایفه نماید دو ثلث دیه است
از برای جایفه هر موضعی ثلث دیه است   هرگاه نیزه یا خنجر بزند بسینه و از ظهر بیرون آید جایفه واحده است
چنانچه در لمعه و غیره تصریح شده زیرا که مراد از جایفه بحسب عرف و لغت آنست که از ظاهر بجوف رسیده باشد
اعم از اینکه نفوذ نماید بظاهر جانب دیگر یا نه و بعضی چون ف و مع و عد و تحریر و تلخیص و ایضاح و فاضل حکم کرده بدو جایفه
مطلقا نموده اند باینکه در عضو مقابل که شده که در هر یک متحقق شده جایفه نیز جرح نافذ از ظاهر بباطن جرح و ضعف
این ظاهر است بعد از انطباق عرف و لغت ثانی است که از باطن بظاهر جانب زایده است بمعنی النفوذ که خارج شده از جوف
بظاهر جانب دیگر و ممکن است که از کلام شارع بدیه جایفه از برای جرح مطلق نظر بآنکه وصول بجوف در هر یک از
اعم از آنکه از نفس باشد پس نظر شارع باین اختلافات نیست بلکه معیار صدق جایفه است
اگر جرح نماید رقبه را و نفوذ نماید بحلق او دیه جایفه است و همچنین هرگاه نیزه یا خنجر یا چاقو بزند در عانه پس نفوذ
نماید بمثانه جایفه است چنانچه در عد و غیره تصریح شده نظر بصدق اسم جایفه عرفا و اما هرگاه بران بزند
و نفوذ نماید بمجرای بول حکومت قریبست نظر بعدم انصراف اطلاق جایفه بان   شیخ در ف
گفته هرگاه جرح نماید در وجه پس بشکند و جلد و لحم و بشکند عظم و برسد بجوف فم مقتضای مذهب ما حکم است

هرگاه دو موضع را جایفه نماید [illegible]
هرگاه نیزه یا خنجر بزند بسینه و از ظهر بیرون آید
جایفه واحده است
[illegible]
[illegible] حکومت است

بدیه ناشده و حکومت زیرا که جایفه نامیده نمی شود مگر وقتی که برسد بجوف و این تعلیل اشاره است
باینکه سابقا ذکر نمودیم از الحاق فم بظاهر و عدم انصراف اطلاق جایفه بمثل این و در لمعه مثل داشته
باینکه جایفه آنست که برسد بجوفی که غالبا تلف باین باشد و این معدوم است در اینجا پس دیه ناشده و اکثر
زاید بر آنست تا فم و در آن حکومت است و این اقرب است چنانچه در تحریر و عد و غیرها نیز اختیار نموده اند
اطلاق نص و فتوی مقتضی عدم فرق است در آنکه جایفه میانه اینکه از حدید باشد چون
خنجر و نیزه و چاقو یا از غیر آن مثل چوبی که سر آن تیز نموده باشند که فرو رود بجوف یا سنگ یا گلوله
تفنگ و غیر ذلک   اگر نفوذ نماید نافذه در عضوی از اطراف چون دست و رجل دیه آن صد دینار است
وفاقا للجماعة کثیره از الخلاف و مبسوط و مهذب و غنیه و مقنعه و ذلک نسبت داده بشیخ و اتباع او لکن نیافتیم در کتب
شیخ و دلیل صحیح یونس عن الرضا علیه السلام عن علی فی النافذة اذا انفذت من رمح او خنجر فی شیء من الرجل
فی اطرافه فدیتها عشر دیة الرجل مائة دینار و المتن و بعض اشکال نموده اند در جاییکه دیه طرف کمتر باشد
از مائة دینار مثل انمله بجهت لزوم زیادتی دیه نافذه آن از دیه قطع آن بلکه از دیه قطع دو انمله در غیر ابهام
از اصابع نسبت داده اند و این مدفوع است باینکه مقدرات دیات از تعبدیات شرعیه است و استبعاد
در مقابل نص صحیح غیر مسموع است با وجود آنکه گاه است قطع انمله از حیث اشکال خفیف علیه از انمله محروم
بنافذه نظر بایلام متعادر و تنفع از استعمال آن اصبع بالمره بخلاف مقطوعه چنانچه در قطع بعض لسان و در انزحه

[illegible]
[illegible]
نافذه در اطراف چون دست و رجل صد
دینار است

دگر نمودیم ظاهر ضعف در توقف صحیح در حکم بعد از دو دو صحیح متقدم و لبعض چنانکه کلک در جمع الرباب گفته اند
اول اختصاص این حکم است بعضو که در آن کمال دیه است و مثلا گذشته اند باینکه بر غیر الظرف اطلاق نمیشود
و جواب صدق ظرف است عرفا بر هر واحد از یدین و رجلین و حال آنکه کمال دیه در هر یک نیست
بلکه نصف دیه است فرع عدم صحیح متقدم مقتضی آنکه نافذه در رجل واحده دیه آن صد دینار است
و همچنین در ید واحده در انامل یا کف بجهت صدق ظرف بر هر یک از اینها در عرف و لغة و گاه ترجیح میشود که ظرف
اسم است از برای نهایات انامل و مستتها و این اصطلاح فلاسفه است و افهام عرفیه اعم است از ظرف عقلی
و اما نافذه در ساق یا فخذ یا الیتین یا ساعدین یا عضدین یا ظهر یا کف پس مقتضای قاعده حکومت است
بنا بر عدم صدق ظرف بر اینها پس در اینها قصاص است و الا بجهت عموم و هرگاه متعذر شود ارش است
هر چند ظرف بعض اینها صادق است بنا بر صورت انفراد مثل ساق از مقطوع الرجل یا عضد از مقطوع
الید من المرفق چنانکه ظاهر میشود از عبارات اصحاب در جنایت بر اطراف فتدبر   هرگاه نفوذ نافذه
کارد یا خنجر یا نیزه بر وجهی باشد ارش رجوع میشود در تمام شجاج که در هر یک از اینها مقدرات مفصلات
که گذشت اگر گوئیم در اینجا تعارض میان دو قاعده است یکی عموم قاعده نافذه نظر بصدق ظرف بر راس
عرفا و لغة پس مندرج میشود در عموم نص و فتوی باینکه و فی النافذة فی الطرف مائة دینار و حال آنکه
نافذه در راس یا در لحم است قلیلا او کثیرا یا بسمحاق میرسد یا بایضاح میرسد و همچنین در هر یک

دیگر

دیه مقدره است دوم قاعده عامه شجاج حسب مراتب مفصله در مقدرات دیانیه چون حارصه و متلاحمه
و سمحاق و غیرها و جواب آنکه قاعده ثانیه در شجاج مقدم میباشد نظر بعمل طایفه پس قاعده در ظرف را تخصیص
میدهیم بغیر راس   نافذه در فقه در مرضی که عظم ندارد و منفذ طعام میشود و داخل آن در دهن که معامی
پرده میشود هرگاه نفوذ نماید بنحوی که ظاهر شود از آن فم دندان صد دینار است پس اگر معالجه شود و ملتئم شود در آن
شینی و اثری ظاهر باشد پنجاه دینار است چنانکه صریح در صحیح یونس است هر چند اصحاب بخصوص متعرض نشده اند
و مع ذلک رجوع بحکومت حینئذ بعید نیست   اما مخمس است نافذه آنکه در آن جرح حدت و تیزی باشد
چون نیزه و چاقو و کارد و هر خارق جلد و لحم باینکه اعم است و شامل گلوله تفنگ و تیر و امثال آن از مدورات نافذه
تیزی نباشند دو وجه است اوجه اول است پس در نافذه مدوره چون گلوله تفنگ مرجع بارش است هر چند تعمیم
بجهت تنقیح مناط خالی از وجه نیست   اما مخمس است نافذه بصورتی که خارج نشده باشد از جانب دیگر
یا اعم است ظاهر بنا بر اثر یا اول است و مقتضای عرف ثانی است زیرا که هر جا دقیق نفوذ نماید بباطن از اقفیه
گویند هر چند از ظرف دیگر بیرون نیامده باشد   صریح حبس اختصاص حکم نافذه است برجل و این اقوی است
نظر بتقیید برجل در نص و فتوی و لزوم اصل در خلاف اصل بر تیقن و آن مورد نص و فتوی است پس در مرتبه
بارش مرجوع است و از شهید اول نقل شده قول بمساوات چنانکه مقتضای قاعده معروفه مساوات مرأة است
با رجل در دیه اعضا مادامیکه نرسد بثلث یا تجاوز نماید و از فاضل مجلسی نقل شده که دیه نافذه در دیه الف

دیه نافذه در رجل استلیس در هر یک پنجاه دینار است   نافذه در مملوک نسبت قیمت است بدیهی هرگاه
ناقص باشد چنانکه ظاهر رسکوه است عن علی ع جراحات العبید علی نحو جراحات الاحرار فی الثمن بدانکه
دیه نیست در اقسام ضرب که خالی از جرح باشد چون رفس یعنی ضرب برجل که لگد خوانند واللطم یعنی ضرب بکف مفتوحه
و وکز یعنی ضرب بکف مجموعه که در فارسی گره مشت میگویند و ضرب تازیانه و عصا قصاص ثابت است باجماع و اگر عفو
و عقاب بمثل اهتمام نماید که تقدیر نشده و هرگاه انتفاع حاصل شده باشد ارش است بجهة قاعده در غیر منصوص و هرگاه جایی
شود تغییر آن از حمره و خضره و سواد بتفصیل آتی مرجع است   در احمرار وجه بجنایت دینار و نصف است
و در اخضرار آن سه دینار است بلا خلاف بلکه جمعی دعوی اجماع نموده اند چون انتصار و غنیه و سرائر و مهذب
للصحیح عن الحسن بن محبوب المتکی علیه لاجماع الاصحاب عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله ع عن رجل لطم رجلا علی وجهه
فاسودت اللطمة فقال اذا اسودت ففیها ستة دنانیر واذا اخضرت ففیها ثلثة دنانیر واذا احمرت
ففیها دینار و نصف و فی البدن نصف ذلک و اختلاف شده در اسوداد و قول اظهر آنکه در آن شش دینار است
چنانکه مشهور بین الاصحاب است و در وی دعوی اجماع شده و این مرسل است بمخالفه مشهور و معارض است با ربع فرع
مرجعیت دو دیات مفصلا بموجب اثر اظهر هر چند مستوعب نشده و صرا ده و دائم شود زایل شود چنانکه مقتضای
اطلاق نص و فتوی است و خلاف نقل شده از شهید در حواشی که شرط نموده عدم زوال را در هر سه قسم پس اگر زایل
شود ارش است و در مدت اقامه در عمل بتمام انصراف اطلاق تغییر مستقره و این خالی است بلکه قرار و دائمی از اندر

افراد است

نافذه در مملوک نسبت به قیمت است
بدیهی
در ضرب بلا جرح دیه نیست بلکه
و بحکومت ضرب بلا جرح قصاص است
در احمرار وجه دینار و نصف است
و اخضرار سه دینار
و اسوداد شش دینار
و اگر بعد دوام ثابت نشود ارش است
لا یعتبر در دوام تغییر

افراد است کما فی غنیة مجرد تغییر این شکل آنکه در محال ضرب حادث شود حمره یا خضره و فی الغنیه زایل شود بلکه دوام این
حکومت است   حکم رأس در مذکورات حکم وجه است چنانکه جمعی تصریح کرده اند چون سرائر و غیره و در وی
تصریح باجماع شده و این حجت مستقل است بانضمام از اعتقاد و نظر اصحاب بعموم نص منصوص و در حدیث حسن حلبی
عن الرضا ع فی الراس کما فی الوجه فقال ع الموضحة والشجاج فی الوجه والراس سواء فی الدیة لان الوجه من الراس
ولیست الجراحات فی الجسد کما هی فی الراس   در کتاب غنیه قید نموده و صیرورت وجه در سایر اطراف و دعوی
تبادر است از اطلاق نص و این ضعیف است نظر بعموم نص از ترک استفصال از لفظ رجل که واقع است در سوال
و بعض احتمال داده اند نسبت نقیصه را در عبد و بنابر اختصاص لیس در عبد مرجع است بحکومت   در تحریر تصریح
کرده اگر لطمه بوجه شود و در غیر ظاهر نشود دخالی نیست و این حسن است بلکه قصاص ثابت است بجهة عموم آیه و عقلاء
بمثل و مجنیان و تعزیر بجهة حرمت   و در مای اصناف ثلث تغییر است لون در بدن بنصف است بنابر مشهور
منصور بلکه جمعی دعوی اجماع نموده اند چون انتصار و غنیه و در وی دعوی اجماع فرقه نیز نموده و اجماعات
در مسئله بعد از جبر شهرت حجت و صحیح مطیقنه چون صحیح متقدم بروایت فقیه هر چند خالی است از آن روایت
کافی و تهذیب و باین سبب بعض چون فخر وقع است اشاره بتزییف مشهور نموده اند و صاحب وسیله نیز متعرض نشده
لکن تزییف و عدم تعرض غیر از قول بخلاف است باین جهت صاحب تنقیح گفته است لم نقف علی مخالف و محقق
ثانی گفته لم یقل احد بالخلاف   اقرب مساوات مرأه است با رجل در مقدرات این جنایات

حکم الراس حکم الوجه
الحکم فی الاطراف
در لطمه اگر اثر قصاص
فی البدن النصف
فرع تغییرات الثلث فی البدن
الرجل والمرأة

ذنابا فالمرجع الى القواعد منهم عن تخصیص الاطلاقات فنا از اصحاب بعبارات متضمنه اجماعات که جاری میباشند نیز قصور رسیده را
در خبر اسحق بروایة فقیه عن الصادق ع قال قضی علی ع فی اللطمة یسود اثرها فی الوجه ان ارشها ستة دنانیر
وان لم تسود واخضر فان ارشها ثلثة دنانیر فان احمر ولم تخضر فان ارشها دینار ونصف والاطلاق
این خبر اعم است از رجل و مرئه هر چند در روایت فقیه اختصاص برجل دارد لکن اختصاص آن مورد مقتضی نیست تقیید
اطلاق را فتدبر   از قواعد مقرره اصحاب است اینکه هر عضوی که از بدن او دیه مقدره باشد در شلل آن
دو ثلث دیه آن است چون یدین و رجلین و اصابع و جمیع دعوی اجماع نموده اند چون غنیه و ف و در اخیر دعوی اخبار
فرقه نیز کرده و معتبر از خبر ارسال الشهرة مجبوره و اضحه میباشند چون خبر حکم متقدم ما کان من شلل فهو علی الثلث
من دیة الصحاح و همچنین خلافی نیست در اینکه در قطع آن بعد از شلل ثلث دیه است
در شجاج در راس و وجه مساوی است بنابر مشهور منصور بلکه دعوی اجماع شده برای در غنیه و در دو موضع از ف
بنا بر اخبار فرقه که بعد از جبر بشهرة مجبوره و ضحه میباشند چون خبر سکونی قال رسول الله ص ان الموضحة فی الراس
والوجه سواء و در خبر حسن بن صالح ثوری الموضحة والشجاج فی الراس والوجه سواء لان الوجه من الراس
و عموم علاجبر فتاید قصور را بخصیت را شلل عدم فارق بنابر عدم اعتنا بتفصیل ظاهر از وسیله مهجوره هذا الامر
هرگاه شجاج در بدن باشد دیه در آن نسبت عضوی است که اتفاق می افتد جراحت در آن از دیه راس مثل
اینکه دیه موضحه راس پنج شتر که نصف عشر است پس دیه آن در ید نصف عشر دیه ید است که دو شتر و نیم زیرا که دیه ید واحده

پنجاه شتر است و عشر پنجاه شتر پنج شتر است و نصف این عشر دو شتر و نصف است که نصف باشد و دیه حارصه در سر
عشر عشر است پس در ید نصف عشر است که پنج دینار و دیه متلاحمه در سر سه شتر است که سه عشر از عشر باشد
و همچنین از متلاحمه ید واحده یک شتر و نصف زیرا که دیه ید پنجاه شتر است و عشر آن پنج شتر است و سه را که ده قسمت
نمائیم ده نیم میشود و سه عشر این سه نیم میشود که یک شتر و نصف است و همچنین در سمحاق ید واحده چون
در راس چهار شتر بود که چهار عشر العشر میباشد پس در ید دو شتر است و اما حکم ناشره ید خواهد آمد خلاصه
دیگر از دو انملة ابهام عشر نصف عشر یا نصف دینار است و هکذا اطلاق نیست در آن حکم بلکه در دو موضع از ف
دعوی اجماع و اخبار فرقه شده و چون صحیحه اسحق بن عمار عن الصادق ع قضی امیر المؤمنین ع فی الجرح فی الا
صابع اذا اوضح العظم نصف عشر دیة الاصبع اذا لم یرد المجروح ان یقتص واخصیه مجبور است
بعدم فارق   جنایت بر بعض انامل که حارصه و متلاحمه و غیر آنها با نسبت داده میشود بدیه اصبع یا دیه
انمله دو وجه است صریح ف اول است حیث قال ما کانت الموضحة فی الید ففیها نصف عشر
دیة الید فان کانت فی الاصبع ففیها نصف عشر دیة الاصبع وعلی هذا باقی الجراح لاجماع الفرقة واخبارهم
انتهی والاظهر ثانی بجهت انکه از ابزار انمله دیه است منصوص در روایات و فتوی اصحاب چون قریب سکونی ان علیا ع
کان یقضی فی کل مفصل من الاصابع بثلث عقل تلک الاصبع الا الابهام فانه کان یقضی فی مفصلها
بنصف عقل تلک الابهام و همچنین عبارت اصحاب انها بنسبة العضو الذی یتفق فیه ظاهر است

در نسبت جارحه انگشت دیه انگشت دیه اصبع چنانچه مستفاد میشود نیز از صحیح حسنه در باضعه که دیه جارحه در انگشت انمله ابهام را نصف

واین در روایتی جمعست که نسبت تمام جارحه را با دیه مقدره از اجزاء آن اعضا مثل انگشتان ابهام چه دیه آن پنجاه دینار و عشر آن پنج دینار است

و عشر این عشر نصف دینار است   احکام مقدره در شجاج و جراحات که گفتیم جاری میشود در بدن بنحو متقدم ظاهر است

در عضوی مشتمل بر عظم که از برای آن دیه مقدره باشد از بدن چون اصابع و یدین و ذراعین و عضدین و رجلین و ساقین

و فخذین و از جمله اعضائیکه از برای آن دیه مقدره است سن نیز است و باشد ترقوتین است که در آن دیه کامله است و همچنین

ظهر و عنق که در هر یک دیه کامله است مقتضای قاعده آنکه در شجاج است وارده بر اینها از جارحه ظهر مثلا یا عنق

یا ترقوه عشر العشر باشد چون جارحه راس و همچنین در باب متلاحمه و سمحاق و موضحه مگر آنکه در هاشمه ظهر که شکستن

استخوان ظهر باشد دیه تمام است و القاصص پس دیه مقدره مخصوصه ندارد هرچند احتمال الحاق بظهر میرود بنا بقاعده

اللتین فیها الانسان واحد لکن اقرب در شجاجات آن حکومت است و هرگاه عضوی که از برای آن دیه مقدر نیست مشتمل بر عظم

باشد چون دو گوش و لسان و پستان و خصیتین و الیتین و حلمتین پس در اینها حکومت است چنانکه جماعتی گفته اند چون عدم تحقق

آن بجهت قاعده مذکوره اجماعیه و لفقیه چون صحیح عبدالله بن سنان عن الصادق ع دیه الیدین اذا قطعتا خمسون من الابل

فما کان جروحا دون الاصطلام فیحکم به ذوا عدل منکم الحدیث در مقام بیان حکم هرچند گاهی خلاف میشود

لکن آن غلط بدن است و در آن مقدر مخصوص نیست پس بحکومت در آن نیز متعین است

بدانکه اصحاب در قاعده ذکر نموده اند که آنکه مراتب مفصله شجاج در بدن نسبت بعضویست که اتفاق می افتد جرح در آن از دیه

راس و دوم در کسر عظم از عضو خمس دیه العضو است و هرگاه صحیح بیکو شود چهار خمس دیه کسر است مقتضای این قاعده

تمیز آنکه در کسر عظم ید واحده یا رجل واحده یا عضد یا ساق اگر بیکو نشود ده شتر باشد زیرا که دیه ید واحده پنجاه شتر است

و خمس آن ده شتر است و هرگاه بعد از علاج بیکو شود چهار خمس دیه کسر که عبارت از هشت شتر است میباشد و چهار

خمس آن هشت شتر میباشد و مقتضای قاعده اول آنکه در کسر عظم ید واحده و مثل آن از رجل و عضد و ساق پنج شتر باشد

مثلا زیرا که در کسر عظم راس که موسوم بهاشمه است عشر دیه کامله راس است که ده شتر باشد لعدم اعمال قاعده اول در هاشمه

ید پنج شتر است زیرا که دیه ید واحده پنجاه شتر است و عشر آن پنج شتر است و تحقیق آنکه قاعده ثانیه خاص است و قاعده

اول عام و عمل بخاص در مورد خود که کسر عظم از عضوی که دیه مقدر دارد مقدم است نظر با آنکه خاص است از اجماعات مستفیضات

لشهرات و بقاعده اول که در غیر مورد این خاص عمل مینمائیم چون جارحه ید و ران نصف دیه است که عشر العشر آن

نسبت به ید واحده که پنجاه شتر است و در دامیه ید واحده یک نیم شتر است که دو عشر از عشر دیه ید واحده

باشد و در متلاحمه ید واحده یک شتر و نصف شتر است که سه عشر از عشر دیه ید واحده باشد و در سمحاق ید

واحده چهار عشر از عشر دیه ید واحده است   بدانکه از جمله قواعد مقرره بین المشهور آنکه در موضحه عظم

از عضو ربع دیه کسر است و این مطابق است با قاعده اول که دیه شجاج از جراحات ید بدن نسبت دیه

عضویست که اتفاق می افتد جراحت در آن از دیه راس زیرا که مقتضای این قاعده در موضحه ید دو شتر

و نصف است و همین ربع دیه کسر است بجهت آنکه دیه کسر عظم ید خمس دیه ید است که ده شتر باشد و ربع ده شتر

دو شتر و دو ربع از ده شتر میباشد و دو ربع در هفتی نصف است   از جمله قواعد مقرره متعدد اکه کاه

نفوذ نماید نافذه در جزی از اطراف مرد چون یدین و رجلین صد دینار است و آن بظاهر منافی است

با عموم قاعده اولی که دیه شجاع از جراحات بدن بنسبت دیه عضویست که اتفاق میافتد جرحست در آن

از دیر اس میقتضای این قاعده رعایت تفصیل است از مقدار نفوذ نافذه دامیه و متلاحمه یا سمحاق یا موضحه

و در هر یک دیه خاصه آن متعین میشود و مقتضای اطلاق قاعده صد دینار در نافذه اطراف عدم تفصیل است

و ممکن جمع بانکه قاعده اول عام است و قاعده نافذه اخص پس مقدم است در مورد خود بالمخصوص و خصوصیت

ار چند و جه است یکی اختصاص آن بجنایت مثل ربع و خمس که در صحیح و لیس است از آلات حادثه خارقه که نفوذ نماید

پس جرح حادث بسنگ غیر حاد و چاق و چوب و شبه اینها مرجع است بتفصیلات شبه شجاع از قاعده اولی دوم

اختصاص قاعده نافذه است با طراف که یدین و رجلین باشد یا بجنایت یدین و رجلین چنانچه مورد نص

صحیح است پس در نافذه سایر بدن مرجع بقاعده اولی است پس در نافذه عضدین و فخذین و ساقین

و مرفقین و زندین بلکه ظهر و بطن و کتف که متصل بزندین و قریب آنها میباشند   مرجع بقاعده

اولی از رعایت تفصیل شجاع هر چند حکمی از کلام اصحاب بجریح ابهام است در طرف و حکم نافذه طرف

در آنها جاری است سیم آنکه اختصاص دارد بمردان چنانچه مورد نص است پس در نافذه زنان مرجع است

بقاعده اولی در شجاع بدن بنسبت عضو چهارم بنا بر فرض عدم یا این اثر که نافذه اختصاص دارد با آنکه الخ

جرح بدن امده باشد از جانب دیگر و لنسبت داده شده نظم اصحاب علیه الکرخاج شده باشد و از جای دیگر هم تنبیه

نفوذ در باطن کرده باشد مرجع است بقاعده عامه شجاع در بدن فتدبر   مرد و زن مساوی است

مرد وارد در دیه اعضاء و جراح تا انکه برسد بقدر ثلث دیه رجل بعد از آن بر نصف قرار میگیرد بلا اختلاف بلکه در کشف

و ف دعوی اجماع شده للنصوص المستفیضه بلکه در سرائر دعوی تواتر اخبار از آل محمد و از سنت از نبوی منقول

و نقل نموده از مخالف ابن ربیعه قال قلت لسعید المسیب کم فی اصبع المرأة قال عشر قلت ففی اثنین

قال عشرون قلت ففی ثلاث قال ثلاثون قلت ففی اربع قال عشرون فقلت لما عظمت مصیبتها

قل عقلها قال هکذا السنة و در این اشاره است باین که این حکم سنت نبی و اجماع صحابه و تابعین است

و عبارت ف نیز بهمین نهج است بلکه خلاف و سرائر اجماع است و در طریق ما نیز اخبار متکاثره است

از آنجمله صحیح ابان بن تغلب عن الصادق علیه السلام ما تقول فی رجل قطع اصبعا من اصابع المرأة کم فیها قال

عشر من الابل قلت قطع اثنین قال عشرون قلت قطع ثلاثا قال ثلاثون قلت قطع اربعا قال عشرون

قلت سبحان الله یقطع ثلاثا فیکون علیه ثلاثون و یقطع اربعا فیکون علیه عشرون ان هذا

کان یبلغنا و نحن بالعراق فنبرء ممن قاله و نقول الذی جاء به شیطان فقال مهلا یا ابان هذا

حکم رسول الله صلی الله علیه و آله ان المرأة تعاقل الرجل الی ثلث الدیة فاذا بلغت الثلث رجعت الی النصف یا ابان

انک اخذتنی بالقیاس و السنة اذا قیست محق الدین و صحیح جمیل عن الصادق علیه السلام عن المرأة بینها و بین الرجل

مراد رسیدن ارش و دیه جنایت باین است رجل به ثلث دیه او اینجا نیز دیه او بر نصف دیه رجل بالا اختلاف

قصاص فقال النعم في الجراحات حتى يبلغ الثلث سواء فاذا بلغت الثلث ارتفع الرجل وسفلت
المرأة وغير ذلك از اخبار معتبره مستفيضه بعمل طايفه فرع خلافی نیست در این حکم فی القاعده اگرجانی
مرد باشد و اما هرگاه جانی مرئه بر مرد باشد پس صریح جمعی چون سرایر که مشهور عدم فرق است در جریان حکم
مزبور نظر بعموم بعض اخبار مستفیضه مشهوره در اینکه دیه جارحه مرئه مثل دیه جارحه رجل است مادامیکه نرسیده
باشد بثلث دیه رجل چنانچه در سرایر نیز تصریح بعموم اخبار نموده و بعد ذکر نموده جزءهای متقدم را و بعضی چون
ملک و جمع الرهان چنانچه از شهید در بعض حواشی نقل شده میل نموده اند باختصاص حکم مزبور بصورتیکه
جانی رجل باشد اما هرگاه جانی مرئه باشد بر مرد پس عمل بقاعده است که دیه ید واحده مرئه نصف دیه نفس
اوست که هزار دینار و دویست پنجاه دینار باشد و بعد از توزیع بر اصابع از هر اصبعی پنج شتر است و از برای
دو اصبع ده شتر است و از برای سه اصبع پانزده شتر است و قدر متیقن الاستثناء فیما قبل البلوغ الثلث
در صورتیست که جانی رجل باشد نظر باختصاص اکثر اخبار بان لکن مخالف شاذ و مردود است باطلاقات
معتبره هر چند مشهوره جابره بلکه ظاهر سرایر وفاق اجماع امامیه است پس واقع شد تردد در ضعف عدم قطع
و قطعاً از جهه معارضه عموم فتاوی و بعض نصوص با اصاله مناصفه در دیات جراحات و اعضاء مرئه چنانچه
اشاره شد در سرایر تصریح شده چون غیر او باید کسیکه قطع نماید با اصبع زن را حکم متقدم ثابت است
از برای او و ساقط نمیشود بفعل دیگر هرگاه جمیع فعلین بحد ثلث دیه برسد بجهه عموم و استصحاب پس معیار

دو قوت

لا دینار پس کمن الاربعین
بعدا از این علی زیاده

در ثبوت حکم مزبور است که دیه قطع جانی واحد بثلث دیه برسد هرچند در صورت تعدد جانی نیز صحیح نقل شده
دیه برسد علامه در عده گفته است فی ثلث اصابع منها ثلث مائة وفی اربع مائتان لان کامل
بقریبه واحدة انتهی و این اشاره است بما شرالیه این حکم نیز تضعیف بعد از بلوغ بثلث بصور تیکه قطع بقرینه
واحده بوده باشد باین معنی که هرگاه جانی واحد بقرینه واحده چهار اصبع مرئه را قطع نماید تضعیف میشود
بنحو متقدم و اما هرگاه بچهار ضربه مرتبه قطع چهار اصبع نماید هر ضربه قطع اصبعی نماید اقوی ثبوت حکم اصبع
واحد در حال قطع اوست و مستصحب میشود و دلیلی نیست بر سقوط آن بلحوق جنایه دیگر و جنایه اخیره نیز قطع
ما دون الاصبع ربع است پس حکم ان ثابت است و ثابت نمیشود بلحوق جنایت دیگر هرگاه
قطع نماید مردی عضو امراه را قطع که موجب قصاص باشد پس هرگاه دیه مقطوع برسد بثلث مثل
اینکه قطع نماید یک اصبع یا دو یا سه اصبع را پس از برای مرئه است قصاص بمثل باجماع و عمومات
و هرگاه بثلث نرسد مثل اینکه مردی بقرینه واحده چهار اصبع مرئه را قطع نماید پس مرئه را بخواهد قصاص
نماید جایز است لکن بعد از رد فاضل که در اینجا ده شتر است بجهه تحصیل مساواة چنانچه در صحیح حلبی
عن الصادق في رجل فقاء عين امرأة فقال ان شاؤا ان يفقؤا عينه ويؤدوا اليه دية نصف الدية
وقال في امرأة فقأت عين رجل انه ان شاء فقاء عينها والا اخذ دية عينه و باین حکم
تصریح نموده اند جماعت کثیره بلکه ظاهر سرایر دعوی اجماع است حیث قال ولم يخالف سوى من ذكرته

اقرب الی الاعتبار [illegible]
الی ان المعتبر [illegible]
دیه و الان زیاده
لو قطع الرجل اصبع المرأة نصف دیه
بل لو زاد القطع بالثلث نقص [illegible]
المرأة
القصاص لا الان الاربع

فهو معلوم المبین و اشاره نموده بان الفاظ بمقید در عبارت حیث قال الرضا تقاص الرجل فیما بینه و بین
فی دیته من الاعضاء والجوارح والاسنان ولا تقاص بینهما و بینه فیما زاد علی ذلک
ولکنها تستحق بها الارش ظاهر آیات انتهی لکن خلاف مفید شاذ و متروک است و مردود بادله
متقدمه نیز است   اجماع منعقد است بر اینکه هر عضوی از مرد که از برای آن دیه مقدره
باشد پس اگر دیه کامله باشد چون لسان و انف و عینین پس در زن دیه آنست که نصف مرد باشد و از ذمی
دیه آنست و از غیر قیمت است مادامیکه تجاوز نکند دیه حر را و از امه قیمت آنست مادامیکه تجاوز نکند دیه حره را
و همچنین در منافع چون عقل و شبه آن و هرگاه نصف دیه مرد باشد چون عین واحده یا ربع آن چون جفن
یا نصفه یا ثلث یا خمس و جراحات از جزئها که مقدرات است نهالکه است از دیه کامله پس نسبت آن است از دیه حر یا
و قیمت عبد و امه و در غیر آن نیز دعوی اجماع شده و اخبار مستفیضه وارد شده است چون قول به سکونی
جراحات العبید علی نحو جراحات الاحرار فی الثمن و در حدیث دیگر است در رجل شج
عبدا موضحة قال علیه نصف عشر قیمته و من اضر بطرف من اطراف العبد فصاص جراحة
عبده من قیمته و دیته علی حساب ذلک یصیبه ارش الجراحة و اذا جرح الحر العبد فقیمة
جراحته من حساب قیمته و در حدیث صحیح است در رجل مسلم فقاء عین نصرانی
فقال دیة عین الذمی اربعمائة درهم و در حدیث دیگر است جراحات النساء علی النصف

من جراحات الرجال فی کل شیء و مقصود استشهاد همین است بعمل اصحاب و اجماعات و قدر
ارش و حکومت در غالب استعمالات فقهاء بمعنی واحد میباشند و مراد آنست که
حر فرض میشود مملوک صحیح بعد تقویم میشود مملوک با جنایت پس نسبت زیاده میشود و قیمت با جنایت بقیمه
صحیح و اخذ میشود از دیه بحساب آن مثلا هرگاه فرض شود عبد صحیح که قیمت آن ده دینار است و عبد فرض میشود
عبد معیب بجنایت معینه و قیمت آن نه دینار باشد و واجب است در جنایت عشر دیه حر پس عبد را اصل
قرار میدهیم چنانکه حر از برای او اصل است در مقدر و این طریقه اجماعی اصحاب است و وجه آنرا
در کتاب منبع الاجتهاد ایراد نموده‌ایم فرع   اگر مجنی علیه مملوک باشد اخذ میشود مولای او
قدر نقصان را باین نحو که تقویم میشود دیگر باره صحیحا و دیگر باره معیبا باین جنایت و اخذ میشود مولای او
از جانی یا از مولای یا از عاقله او قدر نقصان را بشرط عدم زیادتی قیمت او صحیحا بر دیه حر و الا رد میشود
بان دیه را و کم میکند از قیمه او و حال عیب نیز باین نسبت مثلا هرگاه تجاوز نماید از دیه حر بقدر ربع رد
نماید بان باسقاط ربع ساقط میشود مثل آن از قیمه او و حال عیب نیز و مراعات میشود تفاوت بین
القیمتین را و اخذ میشود پس صحیح حاصل است در این دو جز اینکه در ان مقدر منصوص است
هرگاه جنایت از انجمله باشد که بعد البرء نقصی حاصل نشود چون لحیه مرد یا دندان زائده یا اصبع زائده
یا سلعه یا ثؤلول یا انگشت و در وجه بعد از اندمال مرجعی باشد اقرب آنکه اخذ میشود ارش نقص

ان حبس الثنایة مادامیکه مستغرق قیمت نشده بجهة اینکه حبس جنایة وجریان دم مثلا در عوض سرایت است
و جنایت موجب شده نقص در در اهر چند در وقت اندک باشد پس اخذ نماید ارش انرا
مادامیکه مستغرق دیه یا قیمت نشده باشد و هرگاه موجب نقص نشود بالمره حتی حبس الثنایة نیز منع
چیز نیست از آنچه شمرده اند حلق لحیه مرئه و قطع سلع را بلی تعزیر ثابت است نظر باذیت محرمه
زایل نمیشود آنچه مستوی نشده است در دو نه جانی تعهد زیادتی قیمت بعد از اندمال چنانکه
در نقص است بدلیل استصحاب و ظاهر شیخ در ط اجماع اصحاب است اگر زیاد شود قیمت امه
یا مساوی باشد بسبب حلق لحیه او هیچ نیست غیر از تعزیر بجهة اصل و عدم نقص بر آن حتی اگر
اکرام طبیعی حال حلق یا نتف عادت شود داخل نیست در ضرر عرفی کرآن نشود حسب العادات بلکه
غالبا نشوان قطع نماید شعور زائده در غیر مواضع لائقه را بجهة تحصیل زیادتی حسن و جمال
کسیکه ولی نداره امام ولی دم او است پس استیفاء دیه نماید در خطاء و شبه آن و مخیر است
میان قصاص و دیه در عمد بلا خلاف زیرا که امام در مقام پیغمبر است والنبی اولی بالمؤمنین من انفسهم
پس در صورت عدم ولی بالطریق اولی و صحیح ابی ولاد عن الصادق ع و فیه الامام ولی امره ان شاء
قتل و ان شاء اخذ الدیه فجعلها فی بیت مال المسلمین لان جنایة المقتول کانت علی الامام
فکذلک دیته لامام المسلمین قلت فان عفی عنه الامام فقال لا انما هو حق لجمیع المسلمین

وانما

حلق لحیة المرأة ... قطع السلع ... التعزیر

... زیادة قیمة الامة ... النقص

... التعزیر فقط

الامام ولی من لا ولی له

وانما علی الامام ان یقتل او یاخذ الدیه و لیس له ان یعفو و این خبر صریح است در عدم جواز
عفو مجانا از برای امام چنانچه مشهور منصور است بلکه نزد بعضی باجماع است و خلاف نیست مگر از ابن ادریس که
تجویز عفو نموده از برای امام قیاس بسایر اولیاء و دعوی اجماع نیز نموده و در لف نیز نقل یاس از این نموده
و این قول در غایة ضعف است نظر باعتضاد صحیح صریح بشهرة عظیمه ظاهره و شهرات مستفیضه
متعارضه باجماع الطایفه چنانچه صیمری روضه و ملک دعوی نموده با وجود اینکه خبر غیر است در اصل
در ان منع از عفو است و قدر متیقن تولی امام است قصاص یا اخذ دیه و اما جواز العفو
ثابت نشده فتدبر نامیده شده است باین حمل در بطن ام از جنبان استعفی ستر معنی
مقول و مشهور منصور آنکه دیه جنین حر مسلم بعد از تمام خلقت آن و قبل از ولوج روح در آن صد دینار است
که عبارت از عشر دیه کامله است و در سرائر دعوی عدم خلاف است و در صریح جمعی چون انتصار
و ف و غنیه دعوی اجماع شده و اخبار مستفیضه صریح میباشند چون مرسل کالصحیح با بن مسکان
عمن ذکره عن الصادق ع دیة الجنین خمسة اجزاء للنطفة عشرون دینارا و للعلقة خمسان اربعون
دینارا و للمضغة ثلث اخماس ستون دینارا و للعظم اربعة اخماس ثمانون دینارا
فاذا تم الجنین کانت له مائة دینار فاذا انشاء فیه الروح فدیته الف دینار او عشرة
الاف درهم ان کان ذکرا و ان کان انثی فخمسمائة دینار و الخبر و خالف عمانی است قائل شده

لیس للامام العفو مجانا

دیة الجنین ... مائة دینار ... قبل ولوج الروح

بدیه کامله بجهة صحیح محمد بن مسلم عن الباقر علیه السلام اذا کان عظما شق له السمع والبصر و نبتت جوارحه
فاذا کان کذلک فان فیه الدیة کاملة و مثل این است صحیح ابی عبیده الحذاء عن الصادق علیه السلام و در کافی زاید
دیگر است و شذوذ این دو قول و ضعف انها ظاهر است فروع

مثل جنین حر مسلم است جنین حره

مسلمه و جنین کافر که حکم حر مسلم است شهید ره گفته است اظهر میشود دیه جنین باقی با دین او با اینکه
ابوین مملوکین کافرین باشند بعد آزاد شود مادر با حمل نشد یا بعد مسلمان مادر بعد اسلام بیاید و پدر و حال آنکه
عبد باشد بعد لاحق شود مادر به باب الحربیه استرقاق شود در این فرض جنین حر است و حکم میشود با سلام
آنچه ذکر شد از عشر دیه مر صد دینار در جنین تام الخلقه قبل از ولوج روح فرق نیست در این
میانه ذکر و انثی چنانکه معین است بلکه در ف و سرائر دعوی اجماع است چنانکه مقتضای اطلاق اخبار
مستفیضه و صریح صحیح بن حکام متقدم است و شیخ در ف و ق گذاشته میانه ذکر پس صد دینار است
و در انثی پس نصف آن پنجاه دینار است و این شاذ و ضعیف است

اگر جنین ذمی باشد عشر دیه پدر

است چنانکه در جنین حر مسلم عشر دیه پدر اوست و ظاهر معین دعوی اتفاق است چنانکه ظاهر و صریح ف
اجماع و اخبار فرو است و بعد از جبر مراسیل فوق بشهرة عظیمه محققه دیگری میشنند علاوه بر اجماعات
منقوله شهرات و طریقه غالبه که لموقله است الادلة در احکام

مشهور منصور آنکه در جنین امه

عشر قیمة ام است ذکر باشد یا انثی و صریح ف و سرائر دعوی اجماع است چنانکه در جمهوره سکونی عن الصادق علیه السلام

در جنین

فی جنین الامة عشر ثمنها و اطلاق خبر مقتضی عدم فرق است میانه ذکر و انثی و مسلم و کافر سیما با لحاظ
اعتبار بالیه چنانکه در جنین بهیمه عشر ثمن اوست و حلی نقل نموده از ظ عشر قیمة اب را هرگاه ذکر باشد
و عشر قیمة ام را هرگاه انثی باشد لکن عبارات ظ مضطربه و نسخ مختلفه است و در کافی و معانی زاید
دیگری است که جبر ابن سنان که ضعف آن در مقام جبار در ادله منعقده ظاهر است

معتبر در جنین

مملوک از ام قیمة ام اوست و وقت جنایة نزد وقت القاء و ظ و ف اجماع است و تعلیل نموده باینکه جنایة سبب
اسقاط است پس اعتبار کمال حصول آنست

هرگاه جنین مملوک باشد و مادر او حره مثل اینکه ابوین مملوک

باشند پس آزاد شود مادر بعد از حمل بجنین یا اینکه شرط نماید مولی با پدر جنین رقیت ولد را از جهة بنا بر قول
بجواز این شرط پس اقرب آنکه در آن عشر دیه پدر اوست چنانکه صریح جمعی است که جبر اطلاق ادله ناطقه
بعشر دیه که صد دینار است در جنین تام الخلقه چون صحیح بن حکام و صحیح یونس عن الرضا علیه السلام و خبر ابی جریر القمی
عن العبد الصالح و در صحیح اول اخبار است فاذا کسی اللحم کانت له مائة دینار کاملة فاذا انشاء فیه خلق
آخر و هو الروح فهو حینئذ نفس الف دینار فی الذکر و نصفها فی الانثی و مؤید این است تعلیل جمعی
باینکه اصل در ولد این است که تابع باشد پدر را و حکم جنین حر این است جاری شده بنص چون اینکه ام ولد او حرة شود
و بعض چون علامه قریب دانسته است عشر دیه ام را مادامیکه زیاده نباشد بر عشر دیه پدر قیمت او

مشهور منصور آنکه

در جنین حیوانات از بهایم و دواب عشر قیمة امهات است و در سرائر دعوی اجماع و تواتر اخبار نموده چون قوله

دیه جنین حیوانات عشر قیمت ام

سکونی عن الصادق ع قال رسول الله ص فی جنین البهیمة اذا ضربت فالقت عشر قیمتها و عمل کرده است
که نقص دیه مقدره منفرد از جنین دابه و قول بلزوم عشر قیمت ام را نسبت بمرویت داده و خود اختیار نموده ارش
انچه نقصان بادران روی داده و گفته که غیب نمیشود حاملا و حائلا و الزام نمیشود جانی بتفاوت و در نسخی قوت
روایت سکونی را و اعتضاد ان بشهرت و عمل مثل سرائر که مقصور است در قطعیات و دعوی او تواتر اخبار
و اجماع را و باین اذن تخصیص میشود قاعده ارش   اگر حمل متعدد باشد از برای هر یک دیه آنست پس هرگاه
اسقاط نماید در جنین کامل الخلقه را قبل از ولوج روح دویست دینار است و در سه جنین سیصد دینار است
بلا خلاف   کفاره نیست بر جانی بالقاء جنین که روح در آن دمیده نشده بجهة اختصاص ادله وجوب
کفاره بصورت قتل که منصرف میشود بجهة قتیل و ظاهر کشف در این حکم چون صریح [illegible] اجماع است
هرگاه روح دمیده باشد پس در ذکر دیه کامله او است و نصف از برای انثی چنانچه دانستی از نص معتبره منقوله
متعدده و شهرت عظیمه بلکه اجماع چنانچه صریح [illegible] است و اطلاق نصوص مقتضی عدم فرق است میان موت
جنین در بطن و خارج ان و شیخ در [illegible] قائل شده که هرگاه بمیرد در بطن ام بعد از علم باینکه تام الخلقه
و حی بوده در ان نصف دیه ذکر و نصف دیه انثی است و دعوی اجماع و اخبار فرقه نموده و صاحب غنیه
قائل شده که هرگاه اسقاط نماید جنایه بمیرد دیه کامله است و هرگاه در بطن ام بمیرد نصف دیه است
و [illegible] و حلبی قائل شده اند باینکه هرگاه بمیرد جنین در بطن ام بجنایت دیه ان نصف عشر قیمت ام است

وهرگاه

حمل متعدد دیه متعدده

عدم الکفارة علی الجانی بالقاء الجنین

هرگاه روح دمیده باشد

نصف دیه کامله است در انثی

نصف

و هرگاه اسقاط نماید جنایه بعد از آن بمیرد نصف دیه است و ان عشر قیمه ام است چنانچه در حدیث ابی بصیر عن الصادق ع
و ضعف این اقوال ظاهر است   انچه ذکر نمودیم از دیه بعد از ولوج روح در صورتی که یقین بحیوة باشد
بمثل استهلال یا تنفس یا عطاس یا ارتضاع یا حرکت در بطن یا خارج البطن حرکتی که ممتاز باشد از اختلاج
و اعتبار [illegible] سکون بعد از حرکت بجهة احتمال تعلق آن از زیاده چون حرکت اختلاج و در مقنع گفته است هرگاه
پنج ماه بکند حیوة حاصل است و مستوجب دیه است چنانچه در خبر ابی شبل وارد شده است و این خبر با وجود
شذوذ و قائل و ضعف سند معارض است با جمع مثل قول الصادق ع فی خبر زرارة السقط اذا تم له اربعة
اشهر غسل و مضمون این فتوی داده اند اصحاب چنانچه در کشف تصریح نموده و خلافی نیست در وجوب کفاره
در اینجا بجهة عمومات   هرگاه جنین تام الخلقه نشده باشد مرتبه میشود دیه متعدده مقرره از برای
تام الخلقه که صد دینار بر مراتب نقل پس هرگاه بدرجه عظم رسیده هشتاد دینار است و در مضغه شصت دینار است
و در علقه چهل دینار است و در نطفه بعد از استقرار آن در رحم بیست دینار است بنا بر مشهور منصور بلکه در انتصار
و [illegible] دعوی اجماع شده چنانچه در معتبره است مثل صحیح ابن ابی عمیر عن العبد الصالح ع و صحیح محمد بن مسلم و دیگر
و [illegible] فی الجنین مائة دینار خمسة اجزاء فجعل النطفة خمس المائة عشرین دینارا و للعلقة خمسی المائة
اربعین دینارا و للمضغة ثلثة اخماس المائة ستین دینارا و للعظم اربعة اخماس المائة ثمانین
دینارا و اذا کسی اللحم کانت له مائة دینار کاملة الخبر و در خبر سلیمان بن صالح عن الصادق ع فی النطفة

اذا لم یتم الخلقه ففی [illegible] المائة

علی المراتب

در عظم هشتاد دینار است و در مضغه [illegible]

عشرين دينارا وفي العلقة اربعين دينارا وفي المضغة ستين دينارا وفي العظم ثمانين
دينارا فاذا كسي اللحم فمائة دينار ثم هي مائة حتى يستهل فاذا استهل فالدية كاملة و شيخ
در تهذیب و مصباح و کتاب غرایب فی مطاف موافق است با اصحاب در لزوم صد دینار در جنین تام الخلقه قبل از
ولوج روح و خلاف صدوق است در صورتیکه اسقاط نماید جنینی غیر تام الخلقه را اعم از اینکه علقه یا مضغه و غیره
پس قائل شده در آن بغره از باب جمع میان النصوص مائة دینار و اخبار غره چنانکه صحیح عن ابی عبیده
و حلبی عن ابی عبدالله عن رجل قتل امرأته خطاء و هی علی راس ولدها تمخض فقال الخمسة الاف درهم
و علیه دية الذي في بطنها غرة وصيف او وصيفة او اربعون دينارا و مستند غیر صدوق از این جمع
غیر از اجماع فی که مذکور شد و معارض است با رجح بلکه در این طرح اخبار متقدمه مفصله است میان نطفه
و علقه و مضغه در مقدرات دیاتیه که متضمن پیشند المشهورات مستفیضه و انطباق متأخرین کافه بلکه قدما و نیز
حتی شیخ نیز در دیات فی موافق است مشهور را و دعوی اجماع و اخبار فرقه نموده است   خلافی نیست بین الاصحاب
در تعلق احکام ثلث یعنی دیه و انقضاء و عده و کردیدن ام الولد با سقاط علقه یا مضغه یا عظم یا جنین
کامل قبل از ولوج روح و بعد آن و در وفی ظاهرا و صریحا دعوی اجماع شده و شبهه نیز نیست در نطفه در تعلق دیه
بان بلکه بعضی مقدره و اما در انقضاء عده و کردیدن ام ولد با سقاط نطفه اقوال مختلفه است اقرب اکثر که هرگاه
نطفه بحیثیتی است که علم حاصل شود باینکه مبدء و مستعد بعد از نشو آدمی تعلق میگیرد باو احکام ثلث یعنی دیه و انقضاء

عده

عده و کردیدن ام الولد و شیخ در وفی دعوی اجماع نموده چنانکه مقتضای عمومات انقضاء عده است بوضع ام
الولد بر تولید مثل مضغه و علقه و همچنین نطفه که معلوم شده باشد که آن مبدء نشو آدمی است بلکه هرگاه معلوم نباشد که آن
نطفه مبدء نشو آدمی اقرب عدم تعلق احکام است که دیه که در تعلق آن دو وجه است از اطلاقات نصوص و اجماعات منقوله
بدیه در نطفه و از قوه احتمال انصراف اطلاقات بصورة علم باینکه مبدء نشو آدمی است و باین جهت تعمیم آدمی نمود اقرب
در هرگاه بر قرائن معلوم نشود که مبدء نشو آدمی است از بر این است ارش باعتبار الم الضرب بنابر تحقق نقص قرآن
باین سبب چون احتمال عدم ترتب چیزی بجهة عدم الاتلاف عضوی و منفعتی و در کشف دعوی قطع نموده بعدم وجوب چیزی بمجرد الالقاء
و اینکه وجوب چیزی مخصوص است بصورت حکم اهل خبره باینکه آن نطفه قطع مبدء نشو آدمی است و این اشبه است
و انسبکه مراتب پنج است   چنانکه در صحیح ابی بصیر کذشت اول نطفه که واقع میشود در رحم و قرار میگیرد
تا چهل یوم هرگاه اسقاط شود دیه نطفه است و بعد از آن علقه است تا چهل یوم هرگاه اسقاط شود دیه علقه است و بعد از آن
مضغه است تا چهل هرگاه اسقاط شود دیه مضغه است و بعد از آن عظم است تا چهل یوم و دیه آن است و بعد از آن
کساء لحم و تمام خلقت دیه آن است که صد دینار باشد تا وقتی که روح دمیده شود و پس دیه کامله است و در صحیح محمد بن
مسلم عن الباقر في رجل يضرب المرأة فتطرح النطفة فقال عليه عشرون دينارا قلت فيضربها فتطرح
العلقة قال اربعون دينارا قلت فيضربها فتطرح المضغة قال عليه ستون دينارا قلت
فيضربها فتطرح وقد صار له عظم فقال عليه الدية كاملة وبهذا قضى امير المؤمنين قلت

وما صفة النطفة التي تعرف بها قال النطفة التي تعرف بها ما قال النطفة تكون بيضاء مثل النخامة
الغليظة فتمكث في الرحم اذا صارت فيه اربعين يوماً ثم تصير الى علقة قلت وما صفة خلقة العلقة
التي تعرف بها قال هي علقة كعلقة الدم المحجمة الجامدة تمكث في الرحم بعد تحويلها عن النطفة اربعين
يوماً ثم تصير مضغة قلت وما صفة خلقة المضغة وخلقتها التي تعرف بها قال هي مضغة لحم حمراء
فيها عروق خضر مشتبكة ثم تصير الى عظم قلت فما صفة خلقته اذا كان عظماً قال اذا كان عظماً شق
له السمع والبصر ورتبت جوارحه فاذا كان كذلك فان فيه الدية كاملة واخبار باين مضمون بسيار است
وبالجمله نص وفتوى بثبوت ديات مفصله است در اربعين كه ميانه دو مرتبه است وكل آن نطفه وكل آن
علقه وكل آن مضغه است پس آن ديه مقدره در نطفه واجب است ... بين العلقه پس بيست دينار از براى
نطفه است و بيست ميانه آن وميانه علقه و اسطه مجتبى كه لازم شود چيزى غير از ديه نطفه چنانكه ظاهر مثل صحيح زراره است
و ظاهر شيخ در نهايه و ابن ادريس در سرائر تفصيل ديگرى است كه در كتاب منبع الاجتهاد مبسوطاً ايراد نموده ايم
اصحاب متعرض اين مراتب نشده اند در جنين امه و ذميه و مقتضاى قاعده حكومت است در نقص جنين
وام آن بجهت نقص كه حاصل شده و در آن بسبب اسقاط   و واجب نميشود الا عشر ديه چيزى غير از قصاص فرديه جنين
مگر اينكه جزء بعد آدمى شود وثبوت ديه نيز باو جرى در جبار شود تا تغيير لون باسود و اخضرار و احمرار ديه
مقرره ثابت نشود و چيزى ديگر ثابت نميشود در مجرد ايلام جز از قصاص در جائيكه ممكن باشد و غير از تعزير در خصوص

الم اسقاط كه اقتصاص ممكن نيست چنانكه در كشف وغيره نيز تصريح شده   اگر مقتول شود در مرتبه
پس ولد نيز با او بميرد و پس مرتبه ثابت است   واما جنين اگر معلوم باشد كه ذكر است ديه تمام است و اگر معلوم
باشد كه انثى است ديه نصف است و هرگاه مجهول باشد حال آن دو قول است اقرب وفاقاً للمشهور اكثر از براى
جنين نصف ديتين است پس لازم ميشود هزار و دويست و پنجاه دينار كه با نصف دينار اين از مادر و هفتصد و پنجاه
دينار از جنين چنانكه تصريح شده در تحرير وغيره و ظاهر ميشود از صحيح ابن مسكان عن الرضا و از مرسل كالصحيح
ابن مسكان عمن ذكره عن ابي عبد الله دية ان قتلت المرأة وهي حبلى فلم يدر اذكر ام انثى فديته
للولد نصفان نصف دية الذكر ونصف دية الانثى وديتها كاملة مقصور سند جمهور است
لشهرة بين القدماء وعامه متاخرين و در خلاف وغنيه دعوى اجماع است و در سرائر مرجع بقرعه
نموده است بجهت اشكال كه مدفوع است بصحيحين هر چند ملك نيز تابع او شده و نيز ترجيح داده است اصلا
هرگاه مرتبه اسقاط نمايد حمل خود را بمباشرت يا به تسبيب مثل اكثر شرب نمايد دوائى را
پس اسقاط نمايد بر او است ديه جنين ساقط شده و نصيبى ندارد از اين ديه بلا خلاف و در صحيح ابى
عبيده عن ابي عبد الله في امرأة شربت دواء وهي حامل لتطرح ولدها فالقت ولدها قال ان كان
له عظم قد نبت عليه اللحم وشق له السمع والبصر فان عليها دية تسلمها الى ابيه وان كان
جنيناً علقة او مضغة فان عليها اربعين ديناراً او غرة تسلمها الى ابيه قلت فهي

لا ارث من قطعها من دیته قال لا لانها قاتلة و در باب خطاء ارث میرسد بخلاف و اینکه اقوی در آن

نیز حرمان اوست از دیه نه از متروکات کما فی النبوی و ان قتلته خطاء ورث من ماله و لا یرث

من دیته و ضعف سند مجبور است بشهرت بلکه اجماع منقول در سرائر و غنیه و غیرهما

اگر بفزع آورد حامل را مفزع پس اسقاط جنین نماید دیه بر مفزع است بلا خلاف چنانکه قاعده ضمان بسبب است

و خصوص کالصحیح از ابی عمیر محمد بن ابی حمزه عن داود بن فرقد عن الصادق ع قال جائت امرأة

فاستعدت علی اعرابی قد افزعها فالقت جنینا فقال الاعرابی لم یهل و لم یصح و مثل

یطل فقال النبی ص اسکت سجاعة علیک غرة وصیف عبد او امة و هر گاه خطاء واقع شود

بر عاقله است چنانکه مستفاد میشود از خبر متضمن قضیه امیر که با فزاع عمر اسقاط نمود

ارث میبرد دیه جنین را هر کس که ارث مال میبرد الاقرب فالاقرب بترتیب ورثه بلا خلاف بلکه ظاهر

سرائر و صریح خلاف دعوی اجماع است و در خبر حسین بن خالد است اذا ضربت امرأة فسقط من فی

بطنها قبل ان تنشأ فیه الروح مائة دینار و هی لورثته   جمیع چنانکه ظاهر سرائر

و کتب است که تصریح نموده اند باینکه دیه اعضاء جنین و جراحات آن بنسبه دیه آنست پس اگر بزند مادر را

و او اسقاط نماید عضوی از جنین را چون دست پس اگر مادر بمیرد باین جنایت لازم میشود دیه آن مادر

و در دیه جنین و الاجماع دیه بیدو واجب است که پنجاه دینار باشد هر گاه بعد از کمال او قبل از ولوج روح باشد

و در دیه

[illegible]

یرث دیة الجنین من یرثه الاقرب فالاقرب

و دیة اعضاء الجنین و جراحاتها بنسبة دیته [illegible]

[illegible]

و در دیه صد دینار است و در حارصه او دو دینار است و بهمین حساب در اعضاء و حکم ارش

پس آن نیز چون جنایه واقعه در نفس است و در صحیح یونس فیما عرضه علی ابی الحسن ع

الرضا من قضاء امیر المؤمنین قال فقضی فی دیة جراح الجنین من حساب المائة

علی ما یکون من جراح الذکر و الانثی الرجل و المرأة کاملة و جعل له فی قصاص جنینه

و معقلته علی قدر دیته و هی مائة دینار حتی ثامنا که قبل از تمام خلقت جنین اعضاء

اعضاء متمایزه از برای او نیست و نصی در حکم آن وارد نشده و هر گاه جنایت شود بر او پس ناقص

شود از او چیزی بعد تمام شود خلقت آن و حال آنکه ناقص باشد عضوی با علم باینکه سبب جنایت است برای

این حکمی است قطعا اعتبار آن بنسبت دیه او لکن علم باین مشکل است و اما چیزی که شبیه جراح باشد در آن

پس مقتضای اصل آنکه حکمی نیست برای آن   و در آن چند مسئله است

جمیع چنانکه سرائر و غیره تصریح نموده اند باینکه کسیکه بفزع آورد مردی را در حال جماع

پس عزل نمیشود از زوجه او واجب میشود بر او ضیاع نطفه که ده دینار باشد و اگر وضع نطفه شده باشد

در رحم پس کسیکه بفزع آورد مرد را پس بیندازد نطفه را پس دیه آن بیست دینار است وجه ثانی آنکه در

در حقیقت جنایت واقع شده بر نطفه مستقره در رحم که گذشت که دیه آن تا وقت علقه بیست دینار است

چنانکه صریح ذیل صحیح یونس فیما عرضه علی الرضا ع و افتی به فی منتهی المطلب فی من عزل عنها

[illegible]

الاء فلم يرد ذلك فضف الخمس المائة عشرة دنانير وان افرغ فيها عشرين دينارا آدر خلاف
منيت در وجوب ده دينار بجهة ضياع نطفه بر كسى كه تفريغ افسد حال جماع پس عزل نايد از زوجه حره
بلا اختيار چنانكه صريح صدر صحيح مزبور است و همچنين دعوى اجماع نموده اند چون انتصار و ف و غنيه
مشهور منصور انكه جماع بالاختيار حره عزل منى نايد از زوجه حره بلا اذن زوجه وجوب است
ده دينار و در غنيه دعوى اجماع شده و همچنين در ف بزيادتى اخبار فرقه و در سيل فى كتب ادر مسلك اثر
و جامع لعيد از جبر الشهيدة حجة ديگرى هم گفته اند و همچنين چون سر اثر و فقيه در روايات مع و لف قائل با استحباب شده اند
بجهة اصل و خبر ابن مسلم و ضعف آنها در مقام معارضه ادله متقدمه ظاهر است
خلافى منيت در جواز عزل از امه هر چند زوجه باشد و كاره هر دو در منيت بالاجماع چنانكه مقتضاى اصل و اختصاص
نص است بغير ان   اعتبار مشود قيمة ام مجهضه وقت جنايت چنانكه صريح لسيار است بلكه ظ
ف دعوى اجماع است زيرا كه جنايت سبب سقوط است پس عتبار بكمال احصل است بنفى احتمال داده اند
كه وقت القاء باشد بجهة انكه وقت استقرار است و ضعف ان ظاهر است   هر گاه نرد كسى زن
نصرانيه حامله را بعد از ان اسلام آورد و در سقوط حمل نايد لازم مشود در جانى ديه جنين مسلم چنانكه صريح جمعى است
و ظ اجماع است و مؤيد انيست تعليل آنها و غير او با آنكه جنايت واقع شده مضمونه لاپس اعتبار بان نزد
اصحاب حال استقرار است مثل آنكه قطع نايد يد عبد را بعد از ان آزاد شود بعد سرايت نايد بنفس او پس در ان ديه حر است

با قطع نايد يد ذمى را بعد اسلام آورد و بعد سرايت نايد بنفس او پس در مسلم است بجهة انكه اعتبار بكمال
استقرار است زيرا كه در جنايات مضمونه كه سرايت نايد با كثر ديه اعتبار در قدر ضمان با حال استقرار است
بسبب جمعى غير خلاف بكرار نقض عام قول نموده اند با آنكه اگر جنايت شود بحربيه حامل بعد اسلام آورد
پس اسقاط حمل نايد ضمان منيت زيرا كه حال وقوع جنايت غير مضمونه است پس ضمان منيت در سرايت
بمقتضاى استصحاب عدم ضمان ثابت در ابتداء و حال حربيت چون معصوم الدم
منيت قول نموده اند با آنكه هر گاه مضمونه باشد بعد آزاد شود بعد از ان اسقاط نايد از ان مولى است عشر
قيمة ام او يوم الجنايه و در خبر سكونى عن الصادق في الامة عشر قيمتها و در ف دعوى اجماع شده است
بر اعتبار قيمت امه مجهضه حال الجنايه زيرا كه آن سبب شده اسقاط موجب ضمان را او قيمت جنايت امه
حال امه بود با رقيت و جنايت شد بر جنين در حال رقيت پس مر او است عشر قيمة امه مملوك كه مولا امه
و جنين نيز متقدم و مستصحب مشود و غايه امر مرتب عتق است بر امه مضروبه و اينكه بعد از عتق اسقاط
نموده جنين كامل الخلقه را قبل از ولوج روح مثلا و قائل باشيم بر تبعيت حمل در عتق پس در ان ديه حر است
كه صد دينار باشد بجهة انعقاد اجماع بر اينكه در جنايات مضمونه اعتبار در قدر ضمان بحال استقرار باشد
و بعد از آن خبر مولى عشر قيمة مادر جنين را مى باشد زايد از ديه كه بازاء حريت است متعلق وارث جنين
و شيخ در ط قائل شده با آنكه از براى مولى است اقل امرين از عشر قيمة ام وقت الجنايه با ديه زيرا

كه عشر قيمة هر گاه امة باشد پس زيادتى بجهة حريت است و مولى مستحق آن نيست بلكه تعلق دارد
بوارث جنين و اگر ديه جنين امة باشد از براى اوست ديه زيرا كه حق او ناقص شده بسبب عتق و مختار اوست
خلافى نيست در اينكه ديه جنين در عمد و شبه آن از مال جانى است و در خطا بر عاقله است
در جميع مراتب جنين و عامه قائل شده اند باينكه بر عاقله است در حال بزعم عدم القود در عمد در جنايت بر جنين
بتوهم اينكه اگر طفل ام كاملت است بسبب آنكه بلوغ باطل باشد و متحقق نميشود جنين كه قصد او كرده باشد و ضعف اين
ظاهر است   جمعى چون ط و يح و كتب سه تصريح نموده اند كه اگر زد حامل را خطاء
پس اسقاط حمل نمايد و اعتراف نمايد كه حمل او بوده است و جانى نيز اعتراف نمايد ضامن است عاقله ديه جنين را مگر آنچه را
ضمان معترف است آنقدر زيادتر را بمقتضاى اقرار خود زيرا كه عاقله مأخوذ نميشود باقرار جانى و اصل برائت
ذمه و عدم حيوة جنين است و متيقن همان ديه جنين غير حى است و گفته اند هر گاه انكار نمايند و اقامه
نمايد هر واحد بينه مقدم است بينه ولى نظر بانفراد آن بزيادتى كه مخفى مانده بر بينه جانى و مراد از زيادتى حيوة است
كه گاه است مخفى شده بر بينه جانى باعتماد بر اصل و مثبت مقدم است بر نافى
جمعى چون ط و غيره تصريح نموده اند باينكه اگر زد حامل را پس اسقاط جنين نمايد بعد از تيقن حيوة بميرد در وقت
سقوط پس ضارب قاتل است كشته ميشود در قصاص هر گاه عمد باشد و ضامن ديه است در مال اگر شبه عمد باشد
و عاقله ضامن است اگر خطاء باشد و همچنين اگر باقى ماند مريض يا بميرد يا ساقط شود صحيحاً ولكن مثل آن

تعيش

و ان الجنين ... الحد و ... على ما لا ...
و في الثلاثة على ما ... في جميع المراتب

زده حامل را خطاء اسقاط پس حمل ...
و اعتراف نمايد كه حمل او بود و جانى نيز اعتراف
نمايد ضامن است عاقله ديه جنين
مگر آنچه را

تعيش نكند مثل اينكه كمتر از شش ماه باشد و لازم ميشود كفاره براو در جميع حالات مذكورات ظاهر ميشود
بلا خطا اينكه ضابط در قصاص بايد متيقن حيوة است بعد انفصال اعم از اينكه مستقره باشد يا نه و اينكه
موت او از جنايت باشد با جهة صدق ازهاق حيوة مراد از اهم در عمومات و حينئذ لا يعيش مثله باشد
مثل كمتر از شش ماه باشد و ظ ط اجماع خاصه و عامه است بعد نقل آنچه گذشت از قوله لا فانتقضنا حيوته
عقيب الضرب وانتهوت من ضربه لانه لو لم يضربه بقى معاش فهو كما لو كان ستته
انتهى انتهى   اگر اسقاط نمايد حيا پس ديگرى قتل نمايد پس هر گاه بعد از اسقاط الجنايت افعال حيوة
مستقره داشته است ثانى قاتل است فى الحقيقة و بر اوست قصاص در عمد و ديه در مال او است در شبه عمد
و بر عاقله است در خطاء و كفاره در مال اوست در جميع احوال و بر ضارب همان تعزير است فقط زيرا كه مجرد
الم موجب ضمان مال نيست چنانكه جمعى چون ط معلل داشته اند و اگر مستقره نباشد اول قاتل است و ثانى
آثم و بر اوست ديه قطع رأس ميت اگر قطع رأس او نموده باشد و هر گاه خارج شود حيا پس بكشد او را كسى
قبل از علم باينكه حيوة مستقره است يا نه اقرب عدم قصاص است بجهة شبهه دارئه قصاص چون حدود
نظر باشتراط قصاص باينكه قاتل باشد و قاتل بودن مشروط است باستقرار حيوة جنين بعد از سقوط حيا
چنانكه اشاره شد باينكه با عدم استقرار حيوة قاتل حقيقة اوست اما ديه پس جمعى تصريح كرده اند بلزوم آن
نظر باصالة بقاء حيوة و بودن او قاتل در ظ و حال ارتكاب نيست نظر باشتراط ديه نيز باستقرار حيوة جنين

بعد از خروج آن مباد رشک در شرط موجب است شک در شروط را و اصالة البقاء حیوة معارض است بجهالة
برائة ذمه قاتل ثانی از دیه حاصل اگر اتصال چنانچه مانع قصاص است همچنین مانع دیه است بلی بتیقن ثبوت
دیه منت است واما دیه جنین حی ملحق بر آن نیست قصد بر — اگر ذمی و مسلم وطی
بشبهه نماید در طهر و احد و ممکن باشد تولد از هر دو ملحق میشود با آنکه قرعه باسم او بیرون می آید و الزام میشود
جانی بنسبت دیه کسیکه الحاق شده بآن و همچنین در قود چنانچه در لمعه و غیره تصریح شده
جمعی چون لمعه و تنقیح و عده و تنقیح نموده اند باینکه اگر اسقاط نماید کتابیه عضوی را
که معلوم شود بآن تمام خلقت جنین چون ید و رجل و مادر بمیرد بآن جنایت و جنین هم بهمان عضو ناقص
منفصل شود بر جانی است دیه ام و دیه جنین تام الخلقه چنانچه ظاهر شهادت میدهد باینکه آن عضو قطع
شده از او است و مرده است بآن و بموت مادر که مستند بجنایت ضارب است و تصریح کرده اند باینکه
هرگاه اسقاط نماید چهار دست را دیه جنین واحده است نظر باحتمال اینکه بعض آنها اصلیه است و بعض زایده
از جنین واحده باشد خصوص ملاحظه اصالة عدم تعدد جنین و برائه جانی از زاید بر دیه جنین واحد
با حکومت و ارش بجهة ایدی زایده ثابت است و همچنین هرگاه اسقاط نماید دو راس را و در لمعه
گفته و روی ان امرأة ولدت ولدا له رأسان وکان اذا بکی بکی بهما واذا سکت سکت بهما
انتهی و در باب میراث اشاره شد — اگر اسقاط نماید عضوی را مثل دست جنین پس

قبل

در قول شهید [illegible] اصل و نحو ذلک
و از برای [illegible]

لو اسقطت الذمیة عضوا من الید مثلا
بتمام الخلقة [illegible]
علی الجانی دیتها

اسقاط الذمیة [illegible] الید الجنین قبل زوال الالم
اسقاط الجنین الناقص بعد زوال الالم
دیة الجنین [illegible]

قبل از زوال الم ضرب اسقاط نماید جنین را که ناقص باشد از او همان عضو اعم از اینکه جنین قطع شود میت
یا غیر مستقرة الحیوة تداخل نماید دیه عضو در دیه جنین چنانچه در انسان کامل گذشت پس لازم میشود در اینجا
صد دینار زیرا که مفروض سقوط جنین است میتا بدون علم بحیوة آن قبل از این پس متعین است دیه
جنین کامل از ولوج روح و اگر ساقط شود با حیوة مستقره بعد بمیرد یا در حالیکه علم باشد بسبب حیوة او پس کمال
دیه نفس است از برای جنین ساقط که ناقص است از او این عضو ساقط شده سابقا و داخل میشود دیه او در دیه
جنین و هرگاه تعیش نماید و بمیرد همان دیه عضو ساقط است که نصف دیه نفس باشد هرگاه عضو ساقط شده
ید باشد و این در وقتی است که علم داشته باشیم انفصال عضو را از آن بعد از ولوج روح در آن هرگاه مجهول
باشد نصف دیه جنین است که پنجاه دینار باشد بجهة اصالة برائة
بدانکه ضابطه آن نزد اصحاب این است که فرض میشود مثل جنین تام الخلقه قبل از ولوج روح در اینکه دیه
آن صد دینار است پس آنچه در حر دیه کامله است از اعضاء چون ذکر و لسان و قطع راس در دیه جنین
تام قبل از ولوج روح است در آن که صد دینار است و در قطع جوارح او بحساب آن از دیه او و همچنین در شجاج
و جراح بحساب دیه آن است پس در قطع ید واحده نصف پنجاه دینار است و در قطع اصبع او ده دینار است
و در حارصه او دینار است و همچنین بنسبت داده میشود شجاج و جراح بدیه او تفصیلی بنسبت در حق و طلاق
و این احکام بلکه در اشتهار و [illegible] دعوی اجماع شده چنانچه در [illegible] منقح است مثل قول القواعد

[illegible] نصف دیة الجنین [illegible]
[illegible] ده دینار

الحر [illegible] الرأس [illegible]
[illegible] صد دینار
[illegible] جنین [illegible]

در خبر عبد بن العاص سبار از سؤال از این علیه مائة دینار و معلل داشته بانکه نمی تمت خلقته ولم تلج
الروح و در خبر حسین بن خالد است فقلت و ما دیة هذه اذا قطع رأسه و هو میت فقال دیته
دیة الجنین فی بطن امه قبل ان تنشأ فیه الروح و ذلك مائة دینار الی ان قال دیة
الجنین اذا ضربت امه فسقط من بطنها قبل ان تنشأ فیه الروح مائة دینار و هی لورثته
وان دیة هذا اذا قطع رأسه او شق بطنه فلیس هی لورثته انما هی له دون الورثة
للخبر و ضعف سند مجبور است بشهرت عظیمه بلکه بعدم خلاف چنانکه در تنقیح است بلکه از صدوق در ... که قایل
شده بفرق در قطع راس میت میانه کسیکه اراده کرده قتل او را در حیوة او پس قطع نمود راس او را در حالیکه
میت شده پس در این دیه نفس کامله است و میانه اینکه اراده نکرده باشد قتل او را در حیوة او چنانکه
بعد از موت قطع راس آن نمود بدون سبق اراده قتل انسب با و مستند صدوق به جمع میانه اخبار متعدده است
و میانه اخبار دیگر چون خبر عبد الله بن مسکان عن ابی عبد الله ع فی رجل قطع راس المیت قال علیه الدیة
لان حرمته میتا کحرمته و هو حی و خبر اسحق بن عمار قلت لابی عبد الله ع میت قطع راسه قال علیه
الدیة قلت فمن یاخذها قال الامام هذا لله الخبر و مقوله فی قوله در خبر او بعد قطع راس المیت
اشد من قطع راس الحی و ضعف این اخبار در معارضه او که متقدم ظاهر است بنا بعدم ... با جمع
والتکاثه بوجوه دیگر فتدبر فرع مشهور بلکه منصور آنکه در قطع راس میت مسلم صد دینار است و در تنقیح

دعوی

دعوی عدم خلاف است بلکه در صریح انتصار و غنیه دعوی اجماع است چنانکه ذکر شد و در ضابطه
متقدم منصوص اجماعی فرق نمیشود در میت میانه صغیر و کبیر و ذکور و اناث بجهة اطلاق ادله
مستفیده و عموم تعلیل بانه کالجنین الذی لم تلج فیه الروح اگر قطع راس نکنند بلکه قطع نماید عضوی
را که اگر حی میبود و تعیش میکرد قتل او بر پس دیه او صد دینار است چنانکه مقتضای عموم خبر حسین بن خالد است
فی قتل میت ما یکون فی ذلك اشباه نفس الحی فعلیه الدیة مقتضای اطلاق نص
و جماعات منقوله و اطلاق مشهور عموم حکم است نسبت به عبد الکمل حتی چون عمد و غیره گفته اند و در میت
ذمی عشر دیه او است و در عبد عشر قیمته و تصدق میشود بان از میت و این قول اقوی است و اجماع غنیه مطابق
این قول است حیث قال فی قطع راس المیت عشر دیته و فی قطع اعضائه بحساب ذلك ومکا نوری
ذلك بل یتصدق عنه بکل ذلك بدلیل الاجماع و این عبارت صریح است در اینکه معتبر عشر دیه شخص
میت است پس اگر ذمی باشد عشر دیه آن و اگر عبد باشد دیه عبد که قیمت آن باشد و معلل شده با اینکه هرگاه حکم
ذمی و عبد حکم مسلم باشد لازم می آید زیاده در میت از ایشان از حی در دیه و بعضی چون کلک و کشف اللثام ...
اند عدم وجوب شیء را در ذمی بجهة اصل و عدم حرمت از برای کافر و این ضعیف است و مقتضی خبر ابن
خالد متقدم مسلم مختص بودن آن بعاقله نمیشود فتدبر ملاقی غیب ... اینکه این دیه از برای ورثه میت
و مشهور منصور اینکه صرف میشود در وجوه بر و قرب از برای میت چنانکه در خبر ابن خالد متقدم است پس لیس لورثته

انما هي له دون الورثة فقلت فما الفرق بينهما فقال ان الجنين مستقبل مرجو نفعه وان هذا
قد مضى فذهبت منفعته فلما مثل به بعد موته صارت ديته بتلك المثلة له لا لغيره يحج بها عنه
ويفعل بها ابواب الخير والبر من صدقة او غيرها وچنين خبر محمد بن صباح متقدم وصاحب انتصار
دعوى اجماع كرده است که قائل باشند این مال را در بیت المال بیکذارند و این ضعیف است
در اداء دین این میت از این دیه بنا بر وجوب دین از ترکه و این دیه نیست از ترکه و اقرب جواز صرف
در دیون او است نظر بدلالة نصوص بر صرف آن در وجوه قرب و قضاء دین افضل قربات است خصوصا هرگاه
اداء دین او منحصر باشد باین دیه فرق نیست در وجوب این دیه بر جانی میانه عمد و خطاء
بجهة اطلاق اجماعات و روایات و فتوی و بودن دیه بر عاقله خلاف اصل است و قواعد و لزوم قصر
در خلاف اصل بر موضع یقین و آن در غیر فرض است و این باعتبار
بر سه قسم است القسم الاول در ماکول اللحم چون گوسفند و گاو و شتر و غیره که کسیکه تلف نماید اینها را
بتذکیه مثل اینکه ذبح شرعی نماید گوسفند ایشان را لازم میشود اورا تفاوت میانه قیمت آن حی و مذبوح
بجهة دفع ضرر جنایة و خلافی نیست در این و آیا از برای مالک است دفع شاة مذبوحه و اخذ قیمت آن
یا تسلط ندارد و اشبه ثانی است وفاقا للمشهور بجهة اصالة برائة ذمة جانی از زیاده و از اینکه واجب شود
بر او قبول عین ملک غیر و استصحاب ملکیة مالک پس منتقل نمیشود از او مگر برضای طرفین و مثل چون عده

دیه و دفع آن در تلف و اتلاف مالک مخیر است میانه ارش و میانه اگر دفع نماید بجانی پس اخذ نماید قیمت آن را
در این که اتلاف شده است از او در اتلاف معطله شده بینکه جانی متعدی شده معظم منافع از او پس مثل تلف
بالمره است و ضعف این ظاهر است هرگاه اتلاف نماید بغیر تذکیه شرعیه مثل که بکشد ضمنی که منتفع نشوند
بآن ضامن میشود قیمت آن از یوم اتلاف بلا خلاف کما است بلکه در غنیه و ایضاح دعوی اجماع شده بجهة عموم
دفع ضرر کلیه هرگاه باقی بماند از او چیزی که منتفع شوند بآن چون پشم و موی و پر پس اینها پس از برای
مالک است بجهة استصحاب و موضوع میشود از قیمت آن جمیع و یکبار اگر قطع نماید از زنده و تسلط نیست بر جانی
که دفع اینها نماید و مطالبه قیمت کند اگر قطع نماید بعض اعضاء او را یا بشکند بعض عظام او را پس هرگاه
حیوة مستقره دارد از برای مالک است الا قیمت جمیع را جانی یا مالک میدهد اگر بمیرد باین جنایت بدون تذکیه شرعیه و خلافی
نیست که از شیخ چون شیخ در چشم بهیمه پس ربع قیمت آن است نظر بآنکه در صحیح محمد بن قیس عن الباقر ع قضی علی ع
فی عین فرس فقئت ربع ثمنها الکن صلاحیت معارضه ندارد با قاعده ارش متضمنه شهرت عظیمه
القسم الثانی در غیر ماکول اللحم که صلاحیت تذکیه دارد چون اسد و نمر و فهد و غیره مشهور منصور آنکه
هرگاه اتلاف نماید حیوان غیر ماکول را بتذکیه ضامن است ارش را زیرا که از برای او قیمت است بعد از تذکیه
و قول شیخ در دیه بتخییر میانه اخذ ارش و میانه دفع این بجانی و مطالبه قیمت آن ضعیف است و اضعف
از این قول او است بعدم وقوع تذکیه بر فهد و نظائر او بسر اثر اجماع است بر وقوع تذکیه بر آن چنانکه مشهور بین الاصحاب

ومقتضاى عمومات است   اگر قطع نمايد جوارح غير ماكول را اگر بعظام آن نمايد با استقرار صحة او ضمان است
ارش اجزا مثل ماكول واگر مستقر الحيوة نباشد ضامن است قيمه اجزا را لا اطلاف   اگر اتلاف نمايد اجزا
تذكيه نباشد در آن جزئى كه انتفاع برده شود از آن بعد از موت مثل پر و عظم فيل ضامن است قيمه اجزاى آن را اگر
جزئى باشد كه انتفاع برده شود از آن ضامن است ارش را لا اطلاف كما فى الرياض القسم الثالث در حيوانى
كه تذكيه بان واقع نميشود و فيه فروع   مشهور منصور آنكه در كلب صيد سلوقى باشد يا غير آن ديه چهل درهم است
چنانچه در معتبره است مثل خبر ابن فضال عن بعض اصحابه عن الصادق ع دية كلب الصيد اربعون درهما و دية كلب
الماشية عشرون درهما و دية الكلب الذى ليس للصيد ولا للماشية زنبيل من تراب على القاتل
ان يعطى وعلى صاحبه ان يقبل و در روايت ابن فضال مرفوعا عن عبد الله بن بكير عن على بن اعين عن الصادق ع
فى كتاب على ع دية كلب الصيد اربعون درهما و قصور سند مجبور است بشهرة بين الاصحاب و جمعى تقييد نموده اند
بسلوقى چون عد و ديه و مهذب و وسيله چنانچه در موثقه وليد بن صبيح در باب جنايات الميزان عن الصادق ع دية
الكلب السلوقى اربعون درهما و چنانچه در خبر ابى بصير عن احدهما ع مسلوقى چنانچه در سرائر فرموده است و لفظ
آنكه مراد ايشان چون ساير اصحاب مطلق از براى صيد است چنانچه در سرائر گفته است عادة غالبه در سلوقى
اصطياد است قلت بلكه عادة غالبه اصطياد بسلوقى منتهى است و در كفاى قائل شده كه ديه كلب صيد قيمت آن است
و بنا بر آنكه زياده بر چهل درهم و در الف كمتر نشود است از باب جمع ميانه اخبار متعدده و خبر سكونى عن الصادق ع

عن على

عن على ع فيمن قتل كلب الصيد قال يقومه وكذلك البازى و كلب الغنم و الحائط و اين ضعيف است
واقوى عدم ديه است در كلب سلوقى غير معلم و در بچه سگ كه ارزش آن اصطياد نباشد هر چند
سلوقى باشد و صاحب كشف اكتفا نموده است ببودن كلب صايد مطلقا هر چند بدون سبق
تعليم باشد و اين شاذ و ضعيف است   در كلب غنم چهار قول است مشهور منصور آنكه ديت
ده درهم است چنانچه در خبر ابن فضال متقدم تعبير شده بكلب ماشيه و اشاره نموده باين در تنقيح و قصور
سند مجبور است بشهرة و جمعى قائل شدند بكبش چنانچه در خبر ابى بصير عن احدهما ع و اسكافى بقيمت قائل شده
و بعضى در رد قائل شده بتخيير ميانه كبش و بيست درهم   مشهور منصور در كلب حائط بيست
درهم است و جمعى چون عدو سرائر و در اسم دعوى در رد و در روايه نموده اند و ضعف ارسال مجبور است
بشهرة و عمل سرائر كه مقصور است در قطعيات و جمعى چون اسكافى و ولف و غنيه قائل شدند بقيمت بجهة
خبر سكونى متقدم و مقنع قائل است بزنبيل از تراب بجهة خبر ابن فضال متقدم و فى تنقيح نامده كه حائط لغة و عرفا
اعم است از حوايط و دور و بساطين لكن در سرائر گفته مراد از حايط بستان است و معلل ساخته بانكه
فى الحديث ان فاطمه ع وقفت حوايطها بالمدينة و مراد بساطين اوست و ضعف تعليل از اثبات
نقل مخصوص بستان ظاهر است و مجرد استعمال اعم است از حقيقت فتدبر   مشهور منصور آنكه
در كلب زرع يك قفيز طعام است چنانچه در خبر ابى بصير دية كلب الزرع جريب من بر و در جمع الرواة است

لو دفع الیه الکلب لا یضمنا ای کلب الصید والغنم والحایط والزرع

لعل المراد بالجریب الخفیف ودر اینجا اقوال ضعیفه دیگر است مشهور میان فقهاء آنکه دیه و ضمان نیست
در غیر کلاب اربعه یعنی کلب صید و غنم و حایط و زرع بجهت اصل با عدم ملکیت مرحب صدق مذکر اصل ست در کتاب
فلان لیس دیه و ضمان نیست در کلب هراس و دار و سوق هر چند در روایات است در ساکن دار و در کاکین سوق باشد
و همچنین در جرو و قابل تعلیم و کمکی قابل شده در کلب دار نزیل از تراب و در خبر ابا بصیر است دیه کلب یسک اهل
قفیز است از تراب بر ازار اهل آن و ظاهر آنکه نزیل از تراب کنایه باشد از عدم دیه و ضمان فالمقه میر گفته است که خوافی
نیست در جواز تملک و انتفاع و اجاره و حرمت جنایت کلاب غیر کلب صید و غنم و حایط و زرع و دار و سوای
خمسه را نمیدانند که علما و کلب هراش جایز نیست تملک انها و حرام نیست جنایت بر انها پس گفته است هیچ راکه کلب دار باشد
آن کلب است که اقتنا باید از ابدی و اهل حفر از بزار حرامت و انس گرفته و واجب شده در آن نزیل از تراب را
چنانکه ظاهر صدوق است و مشهور آنکه جزیری نیست در آن انتهی و از آنچه ذکر نمودیم ظاهر شد قوت قول مشهور و نفی تراب
مطلقا در غیر کلاب اربعه مفتاح مسائل الحقه اگر چه زیرا که مالک میشود ذمی چون خمر و خنزیر ضامن میشود جانی بقیمت آن
نزد انها که حلال میدانند و در جنایت بر اطراف آن ارش است چنانکه در خبر غیاث عن جعفر عن ابیه ان علیا ع
ضمن رجلا مسلما اصاب خنزیر نصرانی قیمته و مسمع عن الصادق ع ان علیا ع رفع الیه رجل قتل خنزیرا
فضمنه قیمته للنصرانی الخبر و تصور سند مجبور است بعدم خلاف و قاعده زیرا که ذمی با استتار و در کد اثر متشنه میشود که
بالاجماع والنص و مقتضای وفا با و ضمان ما یتلف علیه است بفران چنانکه در بیع و هبه و دیگر و حکم بالاتلاف

[illegible]

نموده اند با آنکه هر کس تلف نماید از ذمی خمر یا آلت لهو را ضامن است هر چند متلف مسلم باشد و ثابت میشود قول آن
نزد مسلمین بشهادة عدلین مطلقین بقیمت آن نزد ایشان و هر گاه ذمی اظهار نماید محرمات را و استتار نکند ضمانی نیست
بر متلف بالاتلاف فرع هر گاه خمر و خنزیر و آلات لهو از برای مسلم باشد متلف ضامن نیست بعلم از آنکه مستلزم نباشد
با متجاهر و متلف مسلم باشد یا غیر مسلم از اهل ذمه یا غیر ایشان نظر بعدم تملک مسلم آلات لهو را مر خبث که لهو و خمر را
و ضامن باشد لذبراتی تحلیل چنانکه در کشف تصریح شده بلی مالک است جوهر آلات لهو را پس هر گاه جانی جوب آن را آلات
ضامن است قیمه تخشب را و همچنین سایر اجزاء او را و فارق لهو شرعی است بر مقصد ترکیبی خمر و این مستلزم است
در اتلاف عین خمر را هر چند بعد از اسکور که خمر شده از غصب ملوک کذا است و باقی است مثل زیر بلکه لهو و
تحایدی بلکه شرعی او نیز تعبدا از زوال خمریه و حدوث خلیه کاتلاف آلات لهو زیرا که ضامن میشود از حقیقت در اتلاف
انها الجوهر است که دفع نشود این و صنف زوال اسم محرم و حمر فاله نشود و اما اتلاف آلات خشبی یا حدیدی
پس باقی میباشند بر ملکیت مالک شرعا و عرفا و لغة مشهور میان فقهاء آنکه هر گاه ماشیه جنایت نماید بر زرع
در شب ضامن است صاحب ماشیه و اگر در روز باشد ضامن نیست بلکه در رفق و غنیه دعوی اجماع شده و در نبوی مرسل
که در کافی و فقه و غنیه و تنقیح روایت شده ان ناقة البراء بن عازب دخلت حایطا فافسدته فقضی رسول الله ص
ان علی اهل الاموال حفظها نهارا و علی اهل المواشی حفظها لیلا و ان علی اهلها الضمان فی اللیل
والصحیح عن عبد الله بن المغیره عن السکونی عن جعفر عن ابیه عن علی ع انه کان لا یضمن

کلف طلاق ذیلهم
لو دفع الیه کلب الصید بالتقابل بالنظیر
ومالک الحیوان وامثال
لیجوب التبدید
قال العمل لا یضمن الجانی بالدفع علی الغنم والحایط
والزرع
ولو جنت الماشیه علی الزرع فی اللیل ضمن مالکها الاولی المثار دخانا للعنق و فتح کلاشیه بنفسها خارج شود از مرعی یا بکان و مادر خود سنیع غیر

ما افسدت البهائم نهارا و يقول على صاحب الزرع حفظ زرعه فكان يضمن ما افسدت
البهائم ليلا و صحيح هرون بن حمزة عن الصادق عن البقر والغنم والابل يكون في المرعى فتفسد شيئا
هل عليها ضمان فقال ان افسدت نهارا فليس عليها ضمان لاجل ان اصحابه يحفظونه وان
افسدت ليلا فان عليها ضمانا و قصور سند مجبور است بشهرت قديمه بطلاقه محكيه و صحيح چون سرائر و جامع و محقق
و در شرط نموده اند تفريط را در موضع ضمان چه شب باشد يا روز بجهت قاعده و ظاهر تفصيل است ميان ارسال در نهار
پس عدم ضمان است مطلقا چنانكه مذهب قدما است و ميانه ارسال در ليل پس ضمان است با تفريط فقط چنانكه مذهب
متاخرين است و اين شاذ و ضعيف است فرع   موضع خلاف صورتی است که ماشیه خود بنفسها
خارج شود از محل مباح يا از مكان در ما دار خود به زرع غير پس هرگاه مالك مثلا ارسال نمايد دابه را بملك غير ضامن است
مطلقا در ليل باشد يا در نهار بجهت قاعده چه اين ارسال بنفسه تعدى و ظلم است پس غير است مسکنه مطلقا بلا خلاف
بلكه بر عليه اجماع است   ظاهر اصحاب انكه ضمان ليل مختص است بجا آوردن مالك ماشيه را در شب يا ارسال
نمايد آن را در شب بر محل مباح بعد ماشيه خود تعدى نمايد به زرع غير پس در غير اين صورت مرجع بقاعده است پس اگر تفريط
كرده مثل اينكه در را در شب باز گذاشت حكم قرار دهد و در انزا حكم البته بعيد ديوار آن خراب شود و ماشيه بنفسها خارج
شود در شب و فساد در زرع غير نمايد ضامن نيست بجهت صحبت آن چنانكه جمعی از غیر خلاف تصریح نموده اند بجهت اصل
جمعی چون ظ و تحریر و غیرها تصریح نموده اند باینکه هرگاه ید مالك يا غير بر ماشيه باشد ضامن است

نعم الحبس بالليل بحكم الحائط
لا يجب على صاحب البهائم عليها ما ملك
ازاحة الدابة على الراكب
الهى نعبد فيه
و ارسل في الزرع

ذواليد

ذواليد مطلقا و ظ خروج اين فرض است از موضع نزاع و وجه آن ظاهر است و هرگاه مالك ضامن
جنايت ماشيه شود و ديگرى را اخراج ماشيه نمايد مخرج ضامن است زيرا كه مخرج ضامن مباشر اقوى است و ضمان
مالك از باب ضمان مال كبير است و غايه امر آنكه سبب شيء مخرج اقوى است از آن   مسئله در تحرير
تصريح كرده باينكه اگر بهيمه تلف نمايد غير زرع را ضامن نيست مالك آن متلف را مگر اينكه يد مالك بر آن بهيمه باشد
پس ضامن است در شب باشد يا روز انتهى اقول اما ضمان مالك در صورتيكه بهيمه تلف نمايد و يد مالك بر آن
باشد چنانچه اشاره شد سابقا از موضع نزاع خارج و لا خلاف است و الا ضمان مالك متلفات بهيمه
مسئله را در موضع متقدم اما مختص است بزرع چنانكه مورد دليل اخبار متقدمه است چنان غير مسكوت و آن
يا اعم است از آن و از شجره و اثمار چنانكه لفظ حائط در خبر باقر براء بن عازب شعار دارد يا اعم است
از جميع متلفات بهيمه حتى كسر اناء و جرح النفس و خرق و نحوه چنانكه مقتضاى عموم اخبار متقدمه است سيما
بلاحظ تعليل بعدم لزوم حفظ ماشيه در نهار باينكه رعى از ارزاق آنها در نهار است و تعليل ضمان در ليل
باينكه بر صاحب ماشيه است حفظ آن در ليل لكن اوجه اول بجهت لزوم قصر در خلاف اصل بر قدر متيقن
الا انكه بر من النقض والفتوى بلاحظ اختصاص مورد اكثر فتاوى طايفه بزرع پس در غير آن مرجع است قاعده
تفريط و عدم آن   ظ عدم اختصاص حكم متقدم است بغنم بلكه مراد بهيمه الرجل است مطلقا
هر چند مورد بعض عبائر چون غنيه اختصاص وارد بغنم   فرق نيست در ضمان ليل ميانه اينكه ارسال

ضمان المالك متلفات البهيمة
و جرح النفس
لا فرق بين ارسال ليلا او نهارا

نماید دابه را ابتداء در شب و میانه اینکه ارسال نماید دابه را در روز پس وصل شود لیل بنهار مثل اینکه بجهت
شب دابه را ضبط کرده در میان صحراء شب را دابه داخل زرع غیر شده اتلاف نماید چنانچه متعارف است در فصل
بهار و طغیان علف دواب که گاه و دو ماه علی الاتصال شب و روز در میان علفزارها میباید پس هرگاه در شب داخل
زرع شوند و فساد نمایند مقتضای عموم روایات متقدمه متعدده با طلاقات مشهور ضمان مالک است اگر چه زارع در شب
فاسد نموده اند   جمعی چون علامه و شارح از زرع منع نموده اند با اینکه هرگاه از زراعت مردم کلب عقور باشد و حفظ کنند پس آن کلاب
چیزی را تلف نماید ضامن است زیرا که مفرط است در حفظ آن و همچنین هرگاه از زراعت کسی که بر بسته معروف و متعارف با کمال
و غیر آن از احوال الناس مراد است حفظ آن و هرگاه مخالفت کنند پس اتلاف چیزی نماید ضامن است و هرگاه کسی داخل خانه
غیر شود بلا اذن صاحب آن پس کلب صاحب خانه ضرر آن را رسانند ضمانی نیست بر آن و هرگاه باذن داخل شود صاحب خانه
ضامن است باجماع چنانکه در لمعه و شرح و مسالک تصریح شده بنا   مورد النصوص و فتاوی در دیات
مقدره بجهت کلاب اربعه پس بنابر اطلاقات متقدمه ضامن است غاصب پس اگر کسی غصب نماید یکی از این کلاب را
و تلف شود در ید غاصب ضامن است قیمت سوقیه را هر چند زیاده باشد از دیات مقدره چنانچه در مسالک و کفایه
و غیرهما تصریح شده و مقتضای قاعده است زیرا که بغصب ضامن قیمت آن میشود در ذمه مثل کسی که غصب نماید
عبد غیر را و قیمت عبد دو هزار دینار باشد پس ببرد نزد غاصب قبل از رد آن بمغصوب منه با اینکه بکشد او را
غاصب قبل از رد آن پس واجب است بر او ضمان قیمت آن که دو هزار دینار باشد و هرگاه بکشد قبل از

تلف دواب زرع را
در شب ضمان است

ضمان در کلب عقور [illegible]
[illegible]

لو دخل دارا بغیر الاذن فعقره کلبه
لم یضمن صاحبه [illegible]

الدیات المقدرة للکلاب انما هی علی
المتلف لا الغاصب فلو تلف فی ید الغاصب

غصب

غصب آن لازم نمیشود برای او اگر از قیمت آن دیگر بکشد پس آن از دیه هر که هزار دینار باشد و صریح جمعی از
عدم و لکن رعایت اکثر این است از دیه مقدره و قیمت سوقیه زیرا که دیه مقدره هرگاه از دیه باشد از قیمت
ضامن است از او غیر غاصب پس سزاوار تر است و اولی است بجهت مقاله معروف اشتد الاحوال یوخذ باشق
الاحوال فتدبر تذنیب روی فی الصحیح عن محمد بن قیس عن الباقر ع قضی امیر المؤمنین ع
فی اربعة انفس شرکاء فی بعیر فعقله احدهم فانطلق البعیر فعبث فی عقاله فتردی فانکسر
فقال اصحابه للذی عقله اغرم لنا بعیرنا قال فقضی بینهم ان یغرموا له حظه من اجل انه اوثق
حظه فذهب حظهم بحظه و این خبر اگرچه صحیح السند است و نقل شده از شیخ و نکالی عمل باین لکن مشهور
منصور ترک عمل باین است و رجوع بمقتضای قاعده متعدده مشهوره بلکه اتفاق متاخرین ارجح است با وجود
اینکه ظاهر آن اثبات قضیه فی واقعه است شاید عقل نموده و تسلیم ایشان کرده پس تفریط نموده اند فتدبر
در قتل عمد کفاره جمع است باجماع چنانکه
در صحیح عبدالله بن سنان و ابن بکیر عن الصادق ع عن المؤمن یقتل المؤمن متعمدا اله توبة الی قوله
اعتق نسمة و صام شهرین متتابعین و اطعم ستین مسکینا توبة الیه
مشهور منصور آنکه در قتل خطاء ادی دیه الی اهله ثم اعتق رقبة فان لم یجد فصیام
شهرین متتابعین فان لم یستطع اطعم ستین مسکینا مدا مدا و در نزد مشهور اجماع شده

لو عقل احد الشرکاء البعیر
[illegible]

کفارة القتل العمد الجمع

و فی الخطأ مرتبة العتق فان عجز صوم
الشهرین ثم ان عجز اطعام ستین
مسکینا

وجوب الکفارة فی قتل المباشر
لا فی التسبیب

وجمعی چون غنیه قائلند بتخییر بجهة خبر زراره که قاصر است در مقام معارضه ادله متقدمه وهمچنین است در شبه
عمد چنانچه در عد وغیره تصریح شده بجهة اختصاص ادله بتعمد   مشهور منصور اختصاص وجوب کفاره است
بمباشره وعدم وجوب است در تسبیب چنانچه شیخ در ف گفته مثل اینکه نصب نماید سکینی را در غیر ملک خود پس
انسانی واقع شود در آن و بمیرد یا اینکه یا اینکه شهادة دهند در مورد قتل کسی پس کشته شود بعد از آن شاهدان رجوع نمایند
بتعمد شهادت خلاف ادعیم پس قصاص میشود از ایشان و کفاره نیست بر ایشان و بگویند خطا نمودیم کفاره نیست لکن دیه
بر ایشان است و شیخ در ف بعد از اینها گفته است ... میشود ... علی اینها قائل بعد حکایت بخط از بعضی
اینکه جمیع اینها واجب است در آن دیه و کفاره و ظ او چون ظ کلمات و کشف اینکه مخالف در اینها از عامه است
و اینکه خلافی نیست بین الاصحاب چنانچه در ریاض وغیره تصریح شده و در کلمات نسبت داده بمذهب اصحاب
و چنین است خصوصا بلاحظه اصالة برائة و اختصاص ادله بحکم تبادر اطلاق با حقیق چنانچه ظاهر است بصورة
مباشره فتدبر   مقتضای اطلاقات وجوب کفاره علی من قتل مؤمنا چنانچه صریح جمعی است وجوب کفاره است
بقتل مسلم دیگر باشد بالغ حر یا عبد صبی یا مجنون و در جمله بقتل عبد خود و چنین مسلم هرگاه ولوج روح شده
چنانچه در ف وغیره تصریح شده و در تحریر زیاده نموده است صورة عدم ولوج روح را بعد از تمام خلقت
او و این مشکل است بلاحظه اصل عدم وضوح اندراج این در اطلاقات ادله کفاره در قتل مؤمن و بعضی
چون شیخ در بره و قاضی قائلند بعدم وجوب کفاره در قتل مولی عبد خود در الجبهه صحیح حلبی عن الصادق و این ضعیف است

لو الکفارة فی قتل المسلم [illegible]
[illegible]
قتل عبده [illegible]

وصالح

وصالح معارضه نیست با عموم کتاب و سنة و خصوص صحیح ابی بصیر عن الصادق ع من قتل عبده متعمدا
فعلیه ان یعتق رقبة و یطعم ستین مسکینا و یصوم شهرین متتابعین
اقرب عدم وجوب کفاره است بر صبی و مجنون چنانچه صریح جمعی است مثل سرائر و عد و تحریر و غیر اینها
نظر باینکه تعارض میانه عمومات کفاره و عموم رفع القلم عن الصبی والمجنون از باب عموم من وجه است
و اصل برائة مقتضی است باستقراء احکام الزامیه از واجب و حرام که منتفی میباشند از غیر مکلفین و جمعی چون
ط و شیخ و ملک قائلند بوجوب کفاره بر صبی و مجنون بزعم الحکم بها باب الوضع والعقوبة است مشروط
باثم نیست چون خطی پس اخراج میشود عتق رقبه و اطعام از مال ایشان چون سایر حقوق و معروف
شده اند بعدم اجزاء صوم ایشان قبل از تکلیف و بعد از آن هم منتفی است اصل برائة و صوم از باب
ایشان هم منفی است باصل و ضعف این واضح است   اقرب وجوب کفاره است بر ذمی که کبری
و هرگاه قائل بعد باشند با تنبیه آن بجهة عمومات و قاعده تکلیف ایشان کفار بفروع نزد ما امامیه بلی بعد از اسلام
ساقط میشود لعموم النبوی المعروف الاسلام یجب ما قبله   اقرب عدم وجوب کفاره است
بر قاتل نفس خود در مال خود بجهة اصل و منع عموم دلیل که شامل مفروض شود   کفاره نیست در قتل
مباح الدم شرعا چون قاطع طریق و زانی محصن چنانچه صریح جمعی است من غیر خلاف
کفاره نیست بقتل کافر ذمی یا معاهد هر چند حرام است و در عمد و در خطا اطلاق منظ کشف اجماع [illegible]

لو الکفارة علی الصبی والمجنون [illegible]
[illegible]
لو الکفارة علی الذمی [illegible]
لو الکفارة علی قاتل نفسه
ولا علی مباح الدم کقاطع الطریق
ولا الکفارة بقتل الکافر [illegible]

لو قتل مسلما في دار الحرب بظن انه
كافر فلا قصاص وعليه الكفارة

هرگاه قتل نماید در دار الحرب بلا ضرورة با علم باسلام او کفاره و قصاص ثابت است بجهة عمومات
و هرگاه عمد باشد دیه ثابت است در خطاء و همچنین کفاره علی القدرتین بلا خلاف و هرگاه بجهة ضرورة
باشد مثل اینکه کفار ترس کفار شده باشد دیه است نه قصاص و در کتاب جهاد گذشت

لو قتل الاسیر فی ید الکافر ثم بان انه مسلم
وجب الدیة

هرگاه مسلمی که در دار الحرب است قاتل گمان نماید که کافر است و بکشد او را قصاص نیست قطعا چون
در وقتی اهل شرک است یا بعدم علم بایمان او و مشهور منصور عدم کفاره است بلکه ظاهر اتفاق است
و در سرائر دیه را واجب دانسته و این قول شاذ و ضعیف است   هرگاه بکشد اسیرا که در دست
کافر است بعد ظاهر شود که مسلم بوده است اقرب وجوب دیه است چنانچه مصرح ط و ف و جمعی دیگر

الشرکاء فی القتل علی کل الکفارة

و عدم تحریر است بجهة قوة عمومات دیه مثل قوله تعالی من قتل مؤمنا خطاء فتحریر رقبة مؤمنة و دیة
مسلمة الی اهله زیرا که مؤمن اسم است از برای واقع و خطا اعم است از معنی مصطلح و از خطاء واقع در قتل

لو صلح فی العمد بالدیة لا یسقط
الکفارة

مؤمن باعتقاد اینکه حربی و واجب القتل است   هرگاه شریک باشند جمعی در قتل واحدی بر هر یک
کفاره است بلا خلاف بلکه در ف و کنز دعوی اجماع شده بجهة عمومات   هرگاه در عمد صلح

القتل قصاصا الکفارة
فی ماله

شود بدیه یا عفو شود ساقط نمیشود کفاره بلا خلاف چنانچه مقتضای عمومات و استصحاب است

الکفارة المالیة کالدین تخرج
من اصل الترکة

و همچنین در جاییکه قتل موجب قصاص نباشد چون قتل والد   هرگاه کشته شود بجهة قصاص
کفاره در مال او است بنابر مشهور منصور و در ف دعوی اجماع است و جمعی چون عه و سرائر و ط

قائلند

قائلند بعدم کفاره جمع از مال او است هر چند وصیت نکرده باشد بان چون دین و همچنین هر کس که بر او است
کفاره مالیه پس بمیرد قبل از اخراج آن و جماعت در اینجا تفصیل نداده اند جانب مالیه را هر چند بعض آن بدنی باشد
چون صوم و معلل داشته اند باینکه در معنی عبادة واحده است پس ترجیح داده اند حکم مالیه را نظر بحج و اما

فی العاقلة وان العقل بمعنی المنع
او الشد یشد عقال البعیر

کفاره مرتبه چون خطاء و شبه خطاء پس واجب کل هر حال است چون عتق و اطعام و کاهی بدنی چون صیام پس
اگر قادر باشد بر عتق یا عاجز باشد از آن و از صوم اخراج میشود کفاره از مال او چون عاید و هرگاه فرض اول صوم
باشد اخراج نمیشود مگر با وصیت   و در وجه تسمیه وجوه عدیده ذکر نموده اند یکی آنکه

اسنا العقل ارتفع القصاص عن الجانی
الجریرة والامامة و ضامن کما ارث

از عقل بمعنی منع است و از این است عقال که منع بعیر مینماید از فرار و عشیره در جاهلیت منع مینمودند از قاتل
بسیف و پس از اسلام منع نمودند از او بمال و دوم از عقل بمعنی شد است گفته میشود عقلت البعیر اذا
شددت رکبته و این را اصل عقل نامیده اند بجهة آنکه عقال مینماید ابل را بفناء مقتول نفی نماد
و مقتضای عقل و نقل چون آیه شریفه و لا تزر وازرة وزر اخری اختصاص فاعل است بانجنایت
خود لکن خطاء خارج شد از این قاعده با جماعات مستفیضه بلکه اجماع مسلمین و امت کرام عامی و اخبار خاصه
و عامی چون مروی در ف ان امرأتین قتلت احدیهما الاخری فقضی النبی صلعم دیة المقتول علی عاقلة
القاتلة   و در اینجا مقامات عدیده است   فی المحل و در آن مسائل چند است
خلافی نیست در اینکه جهت عقل چهار است فقط عصبه و معتق و ضامن جریره و امامت و مرتب میباشند

ضابط العصبة کل من تقرب بالاب
الی المیت والاخوة والاعمام واولاد
[illegible]

بترتیب ارث واخبار در عقل مستفیضه است چون صحیح محمد بن قیس عن الباقر علیه السلام ان علیا قضی
فی امرأة اعتقت رجلا واشترطت ولاءه ولها ابن فالحق ولاءه بعصبتها الذین یعقلون
و چون مراد از عصبه محل خلاف است و از عرف و لغت و شرع و دلیل واضحی نیست که مبین نماید لفظ را
بنحوی که اخذ باطلاق آن شود الا ما خرج و ضمان عاقله نیز خلاف اصل است پس باید اقتصار نمود بر مورد دلیل
خاص ضابط عصبه بنابر مشهور منصور هر کسی است که متقرب باشد باب از اجداد و اخوه و اولاد الشان
و عمو و اولاد ایشان هر چند وارث نباشند فی المال و در رد دعوی اجماع است بر اینکه متقرب باب
از عاقله است و در سرائر گفته است و دیه خطا لازم میشود عاقله را و این عصبات ارز جال است و وارث
باشند بالاقرب فالاقرب و داخل است در آن ولد و والد پس گفته اجماعنا منعقد علی ان العاقلة
جماعة الورثة من الرجال دون من یتقرب بالام انتهی و هر یک از این دو اجماع منقول حجت و لغت است
بر اینکه عصبه هر کسی است که متقرب باشد باب و در کشف است که اند المعروف من معناها و در نهایه
ابن اثیر نیز عاقله عصبه و اقارب میباشند از قبل اب آنکسانیکه عطا میدهند دیه قتیل خطا را و در مجمع البحرین است
که عصبة الرجل بنوه و قرابته و للجمع العصبات و بعض چون غنیه و اصباح و شیخ در دیه گفته اند دیه خطا
لازم میشود عاقله را کسانیکه ارث میبرند از دیه قاتل ولازم نمیشود بر کسیکه ارث نمیبرد از دیه و اطلاق عبارات
ظاهر الفساد است زیرا که زوجین و اناث متقربان باب ارث میبرند از دیه قطعا و همچنین متقرب بام علی قول

و این

وجه دخول آباء و اولاد [illegible]

و این خلاف اتفاق است حتی از شیخ و غنیه و اصباح در هر گاه اراده اطلاق کرده اند پس ممکن است
ارجاع آن بمشهور چنانچه در سرائر اشاره شده و جبر ارجاع آنکه معمول در نفته اند اعتبار تقرب باب
ارز جال در معنی عصبه بوضوح خارجی چنانچه در کشف گفته اند المعروف و مقصود منع قول جمعی است
چون ظاهر وف که قائل شده اند بخروج والد و ولد از عصبه بلکه عبارات ایشان صریح است باشتراط
اینکه وارث فی المال باشند و ممکن است دفع باینکه مراد دیه و غنیه و اصباح حصر است عصبه که اینها را
که لازم است دیه بر ایشان در طبیعه و در نفی المیلاد است هر چند وارث باشند و نفی عصوبت که ایشان
وارث نباشند دیه را بالمره و اسکافی مخصوص دانسته عصبه را با قارب پدر از کسیکه ارث میبرد قسمیه
و با عدم آن اشتراک میشود در عقل میانه متقرب بام و کسیکه متقرب باب باشد ثلاثا بجهت خبر سلمه بن
کهیل عن علی و در این ضعف است از وجوه عدیده تذنیب در دخول اولاد و آباء در عقل دو قول است
چنانچه صریح اسکافی و مفید و دیه و جامع و سرائر و محقق و شیخ و شهید در ریاض است
و نسبت داده چون ابن ابی الفیاض بمشهور بلکه در سرائر دعوی اجماع نموده است و در خبر سلمه بن کهیل نیز دلالة
دلالة است بر اعتبار قریب و شبهه نیست که اولاد و آباء اقرب اقوام او میباشند چنانچه معلل در شرایع اند
و این خبر نیز بعید از جبر با تقدم چون مرسل سرائر حجة و ضم است و بعضی دیگر داخل عصبه نمیدانند چون
ظاهر وف و مهذب و وسیله و بعض دعوی شهرت نموده اند بجهت اصل و صحیح محمد بن قیس متقدم و خبر

عامی قوله لیتین من هذیل فقتلت احدیهما الاخری فقتل واحدة منهما فزوج وولد فقضی رسول الله
بدیة المقتول علی عاقلة القاتلة وبرّأ الزوج والولد عنه لانه خطاء القتل بجریرة ابیه تعالی ف
و هذا نص اخول بکجای عام است چون آیه شریفه ولا تزر وازرة وتخصیص این عموم است چون اصالة البرائة
معارضه بمثل و اینجا با ادله متعدده مبین است با الفاظ اجماع سرائر و دعوی او نفی خلاف شیخ را در ط و ف باین قول
کرده و دعوی است و معارضه بشهرة حکیه با رجع فتدبر   قاتل داخل در عصبه نیست در لغة و عرف و شرع
و شریک نمی شود در عاقل را در و به تصریح ریاض عدم خلاف و ط کشف اجماع امامیه است و خلاف از بعض عامه است
چون شافعی که قائل شده بوجوب دیه ابتداء بر قاتل و بعد منتقل میشود از او بعاقله و در ف رد نموده باینکه هر خبری که وارد
شده باینکه دیه بر عاقله است متضمن است که ابتداء بر او است و نفیست در هیچ خبری که دیه واجب است بر قاتل
و بعد منتقل میشود بعاقله و حق همین است که شیخ فرموده و از اینجا ظاهر میشود ضعف قول باینکه عاقله رجوع نماید
بقاتل هرگاه او از اهل مال باشد زیرا که دلیل نیست بر رجوع او نه از نص و نه از اجماع هر چند شیخ در ط و ف
و به نسبت داده به بعض اصحاب لکن فرموده در ط لست اعرف به نصا و لا قوة الا بالله انتهی و ظ اکثر بعض
اصحاب اشاره بمفید در مقنعه باشد در باب البینات علی القتل قال اذا قامت البینة علی الانسان بانه قتل
خطاء الزمت عاقلته الدیة ورجع العاقلة علی القاتل فان کان له مال اخذت منه ما ادوه عنه
وان لم یکن له مال فلا شیء لهم علیه انتهی و مدلل شده باینکه اصل برائت ذمه این است که بر متلف باشد

بلی

قاتل داخل عاقله عصبه نیست و شریک نمیشود در عقل دیه

پس عدول از او بقتل است و عذر حق است که لازم شده بر عاقله بسبب او پس از برای عاقله است رجوع بر او
و این تعلیل استحسان محض است و مخالف ظاهر ادله و اصول و مشهور است بلکه در سرائر گفته انه خلاف
اجماع المسلمین لان القاتل لا یدخل فی العقل و لا یعقل عن نفسه ابدا انتهی و اجماع منقول آن مستقلا
بشهرت عظیمه حجت و صحیحه میباشند بر رد این قول شاذ متروک   در ط و ریاض و غیرهما تصریح شده
بعدم خلاف در اینکه نساء و صبیان و مجانین داخل عاقله نیستند و در کشف معلل گشته باصل برائت و خروج
از مفهوم عصبه و در تعلیل مناقشه است زیرا که اجراء برائه در موضعی است که لازم نباید شغل ذمه دیگری
خروج از مفهوم عصبه در مرتبه ممنوعه است اما خروج برادر صغیر و مجنون از مفهوم عصبه عرفا و لغة و فیح
نیست بلی ادله ایجاب دیه خطاء شامل نیست نظر بمعارضه رفع القلم و مجانین نزد اصحاب بر اینکه ارباب
خطاب وضع باشد چنانکه در باب کفاره اشاره شد   متحمل نمیشود عقل جنایه را فقیر از عاقل
کما لک نقل نموده زیرا که بالفعل اداء دیه از آن ننماید هر چند متمکن باشد ازادا و اعتبار کسب مد نتیجه و جمع الرایات تصریح باجماع
نموده و ظ اصحاب اتفاق است بر اینکه معتبر در غنی و فقر وقت مطالبه و استیفاء میباشد که وقت زدن و حلول حول است
پس هرگاه فقیر باشد وقت قتل و غنی شود وقت حلول اجل مطالبه میشود و هرگاه غنی باشد وقت قتل و فقیر شود
وقت حلول اجل مطالبه نمیشود چنانکه تصریح ط و سایر اصحاب است   اجماع با منعقد است
بر عدم دخول دیوان در عقل هر چند قاتل از ایشان باشد و مراد از اهل دیوان جماعتی میباشند که امام مرتب داشته

متحمل نمیشود دیه فقیر از عاقله کما یتحمل الغنی
زیرا که بالفعل اداء دیه نمیتواند هر چند ممکن باشد

لا یدخل فی العاقلة النساء والصبیان والمجانین
المعتبر فی الفقر والغنی عند المطالبة
و هو حلول الحول لا الفقر عند القتل
والمعتبر عند المطالبة

اشتراط غنی در عقل

لا یعقل اهل الدیوان اجماعا الدیة عن القاتل
و لا اهل البلد منهم و کذا اهل البلد
لا یعقل اهل الصنعة

ایشان را گفته‌اند این حیثیت که تابع او میباشند و همچنین اجماع منعقد است بر عدم دخول اهل بلد در عصبه بلکه بر

سلمة بن کهیل قال اتی علی [illegible] فقضی الدیة علی اهل الموصل من [illegible]

خبر ضعیف است و اجماع بر خلاف [illegible] عدم قائل است بالمرة اجماع منعقد است بر اینکه ضامن عقل

مولا اسفل است از اعلی یعنی معتق بالکسر که منعم است مولی از اسفل یعنی معتق بالفتح و در ضامن جریره عقل بر

ذمه مضمون است پس هرگاه عقد ضمان نمایند از برای نفس خود او ضامن است لیکن هرگاه عقد ضمان نمایند از برای جانبین هریک

ضامن میباشند پس متحمل عقل میشود هریک از ایشان از آن دیگر من حیث انه ضامن و خلافی نیست در این حکم مگر از بعض

عامه و موضوع است باینکه تحمل عاقله خلاف اصل است پس اقتصار میشود بر متیقن که مولی است از اعلی یعنی معتق بالکسر

و ضامن جریره بر مضمون پس متحمل میشود عقل را معتق جانی و اگر نباشد عصبات معتق بعد از آن معتق ایشان عصبات

او و هکذا بترتیب میراث داخل میشود در عقل آن معتق هرچند نازل شود و داخل میشود هرچند بالا رود و همچنین است داخل

میشود در ولاء — خلافی نیست در تحمل عاقله دیه موضحه فما فوق و اما کمتر از آن پس دعوی اجماع شده

از جمله [illegible] در تحمل عاقله دیه انقص از موضحه را دو قول است مشهور منصور

عدم تحمل است و در غنیه دعوی اجماع است [illegible] مرفوعه ابی مریم است عن الباقر ع قضی علی

ان لا یحمل العاقلة الا الموضحة فصاعدا فقال ما دون السمحاق اجر الطبیب و در خبر غیاث

قال علی ع ما دون السمحاق اجر الطبیب سوی الدیة و ظاهر آنکه سوی [illegible] باشد

انتهی

اشاره باینکه دیه آن قلیل است و اجر طبیب که متحمل میشود از جانی [illegible] است یا دیه مرتبه ما دون سمحاق

پس همچنان که جانی ملتزم میشود اجرت طبیب را از مال خود و بدون مداخلیت عاقله همچنین ملتزم میشود دیه جنایت

ما دون سمحاق را و مؤید این است تعلیل بعضی چنانکه کشف بلزوم ضرر کثیر بتحمل عاقله زیرا که هرگاه در هر

قلیل یا کثیر دیه بر عاقله باشد مشقه عظیمه بر ایشان وارد می‌آید زیرا که خصوص این جنایات غالبا مبتلا میباشند

و مردم کمال احتراز نخواهند نمود و خلاف شیخ است در خلاف و قائل شده که بر عاقله است مطلقا قلیل

باشد یا کثیر کمتر از موضحه باشد یا اکثر و سلار نیز تابع او شده و دعوی اجماع نموده لکن اجماع موهون است بمصیر مشهور

بر خلاف حتی آنکه شیخ در [illegible] مشهور الشهرة داده بروایة اصحابنا و [illegible] نیز تضعیف نموده خبر ابی مریم و غیاث را

و دانستی که [illegible] است [illegible] اخبار الشهرات مستفیضة النقل در تحریر و غیره و ریاض و غیرها

فتدبر — در تحریر گفته است متحمل نمیشود عاقله [illegible] مرأة مگر آنکه برسد ارش آن بر موضحه رجال و متحمل

نمیشود ما دون موضحه از حارصه و متلاحمه و سمحاق را و واجب است بر جانی فی الحال چون اتلاف مال انتهی

و همچنین است حکم للاصل و القاعده — متحمل میشود عاقله دیه خطا را در سه سال [illegible] انقضاء هر سالی

ثلث آن دیه را اعم از اینکه دیه تامه باشد چون دیه حر مسلم یا ناقصه باشد چون دیه مرأة و ذمی و عبد و جنین

بدلیل عمومات و عدم خلاف بلکه در خلاف دعوی اجماع امته نموده مگر از بعض مخالفین را چون ربیعه و غیره

شیخ در [illegible] تقسیم نموده است ارش را بر دیه و [illegible] اول از آن و اکثر از آن پس جانیان [illegible] را

سلم مجموع نفس در سه سال پس هرگاه ثلث دیه فزیاده باشد چون جایفه و حارصه استیفا آن وقت انقضاء
حول است زیرا که عاقله متحمل نمیشود فی المال بجهة لزوم ضرر در خلاف اصل بر مورد یقین و هرگاه اکثر از ثلث باشد
و کمتر از ثلثین حلول نماید ثلث وقت انقضاء سنه اولی و باقی وقت انقضاء سنه ثانیه و هرگاه اکثر
از ثلثین باشد و کمتر از دیه ثلث اول وقت انقضاء سال اول است و ثانی وقت انقضاء سال دوم
و باقی وقت انقضاء سال سیم و هرگاه اکثر از دیه باشد مثل اینکه قطع کرده باشد یدین و قطع نموده باشد عینین را
پس هرگاه از دو نفر باشد حلول نماید از هر یک سال از دو ثلث از دیه وقت انقضاء حول و هرگاه از واحد
باشد واجب نیست اکثر از ثلث در سال و اشتراط آنکه عاقله متحمل نمی شود از جنایات واحد اکثر از این را در هر حول
پس حلول میشود از برای واحد سدس از دیه عینین و سدس از دیه یدین پس استیفاء در شش سال است و اشتباه
نموده است این قول را حبی و سیله و شنیع و حمد و تلمیذ هر چند در تحریر در اول باب الدیات چنان تبع و لکن رجوع انتهی
اشکال نموده است بزعم اختصاص تأجیل بدیه دون ارش و اینهم فاسد است زیرا که ارش در صورت خطاء محض از
بر عاقله است بالاجماع و دانستی که این جاری شده بخلاف قاعده بعد پس لازم است قصر بر مورد اجماع که تأجیل باشد در تحت
ارش حسب تفصیل در نفس التفات بالاجماع مرکب و اطلاق صحیح ابی ولاد عن الصادق ع کان علی ع یقول تستادی
دیة العمد فی سنة تمام بنا بر عموم دیه از نفس و طرف را و عدم فارق میانه دیه طرف و ارش در غیر منصوص
با وجود اینکه قتل اعظم است از نقص اطراف پس هرگاه تأجیل شود در دیه نفس پس دیه اطراف و ارش جنایات

اولی

لانه لا یکون دیة الطرف والارش
فی المال بخلاف دیة النفس

لا یعقل العاقلة دیة العبد
و شبه احابا

اولی میباشند متحمل نمیشود عاقله دیه عمد و شبه عمد را بالاجماع بلکه متحمل میشود دیه خطا را اگر ثابت
شده باشد بعلم یا بینه نه اینکه جانی اقرار کرده باشد که جنایت نموده است بخطا زیرا که اقرار او در حق غیر است بلکه
لازم میشود با این دیه در مال جانی بلا اختلاف و در غنیه دعوی اجماع شده مگر از بعض عامه که قائل شده بعدم لزوم
این اقرار و مسلم است که اقرار واقع نشده در حق مقر بلکه در حق غیر واقع شده و ضعف این ظاهر است زیرا که اقرار
صادر شده بوقوع جنایت از او و اصل تعمد است در فعل مختار و همچنین اصل عدم الزام غیر است بجنایت دیگری و در خبر
عن الباقر ع لا یعقل العاقلة عمدا ولا اقرارا ولا صلحا و ضعف سند مجبور است بشهرت عظیمه و مراد از صلح آنکه اگر عمدا
صلح بدیه نمایند بر عاقله نیست و همچنین صلح در شبه عمد و هرگاه اصل قتل ثابت شود به بینه پس ادعا نماید قاتل یا مجهول
خطا و را قول او است بر عاقله است با یمین با اینکه ایشان علم بخطا ندارند یا عالم میباشند بتعمد جانی
خلاف نیست در عدم تحمل عاقله دیه را در عمد و شبه آن مسلم اگر چه واجب شود دیه ابتداء و چون قتل اب ولد را
و همچنین در عمد و شبه عمد جنایات اطراف که موجب دیه باشد ابتداء و چون مأمومه و منقله بعمد و شبه عمد اطراف و قتل مسلم
ذمی را مطلقا یا حر عبد را مطلقا پس دیه بر جانی است بجهة اصل و اجماع و ظاهر ادله هرگاه جنایت
بر نفس خود جانی باشد یا قتل نماید خود را خطاء مثل اینکه سیف را برد دیگر را بیندازد پس برگشت بر خود یا تیر را بطاید
پس عبث نمود باو بلکه هدر است و عاقله ضامن نیست بالاجماع ظاهرا و وقت
جنایت ذمی در مال او است هر چند خطا باشد و بر عاقله او نیست مطلقا و با عجز عاقله او امام است بالاجماع ظاهرا

لا یعقل العاقلة دیة العبد
و شبه احابا

و دیة النفس خطا العبد علی العاقلة
و دیة علی العبد
جنایة الذمی علیه و خطاه فی ماله
لا علی العاقلة
و ان عجز الذمی فعلی الامام

وصرح به در وقف چنانکه در صحیح ابی ولاد است عن الصادق علیه السلام لیس بین اهل الذمة معاقلة فیما یجنون
من قتل او جراحة انما یؤخذ ذلک من اموالهم فان لم یکن لهم مال رجعت الجنایة علی امام المسلمین لانهم
یؤدون الیه الجزیة کما یؤدی العبد الضریبة الی سیده قال وهم ممالیک الامام فمن اسلم منهم فهو حر
مشهور منجبر اگر متحمل نمیشود مولا عقل جنایت مملوک را مطلق باشد یا مدبر یا مکاتب
و در تنقیح دعوی اجماع است و همچنین صیمری ولکن دعوی نمیفرماید عدم خلاف را مگر در خصوص ام ولد پس ... قائل
شده که جنایت آن بر سید است بجهت منع او از بیع پس شبیه است بعتق جانی را و قول الصادق ... در خبر مسمع ام الولد جنایتها
فی حقوق الناس علی سیدها و ضعف خبر و اعتبار ... صحیح است ... در مقام معارضه با اول که مشهور و معمول علیه
جمهور لا تعقل العاقلة عمدا و لا عبدا و لا صلحا و لا اعترافا و در خبر عبدالله بن سنان عن الصادق فی قتل المکاتب
خطأ قال فان عجز المکاتب فلا عاقلة له انما ذلک علی امام المسلمین و جمع بین آن شیخ در ... و در خبر ... عاقله
مملوک مولا او میباشد و مستند این خبر واضح است ... مفهوم ... ولا ... لانهم یؤدون الیه الجزیة
کما یؤدی العبد الضریبة الی سیده و بعد از تسلیم ... معارضه ... با اول ...
و شهرت محققه بلکه اجماع متاخرین طایفه و بنا بر مشهور منصور که نقل میکرد ... است ... عبد یا
مقتول باشد ... امین ... خلاف نیست در اینکه ضامن جریره عاقله است و متحمل نمیشود
از او مضمون ... در صورت اشتراط ضمان از جانبین پس متحمل میشود هر یک عقل آن دیگری را من حیث انه ضامن

جریرة

بدون حیث انه مضمون و جمع نمیشود با عصبه و در معتق زیرا که عقد ضمان جریره مشروط است بجهالت نسب و عدم مولی
و ضامن نمیشود امام با وجود ضامن جریره و بسیار او چنانکه صریح ... است ... و عده و تحریر و تلخیص و لمعه و غیره
بلکه مشهور و صیمری دعوی عدم خلاف نموده است
و در اینکه دیه مسلم است ... اشاره شد باینکه دیه واجب است ابتداء بر عاقله و رجوع نمیشود بان
بر جانی بنا بر مشهور منصور و اما کیفیت تقسیط پس از ابن شیخ در ... از خلاف دو قول است یکی آنکه بر غنی یعنی
متمول عرفا نصف دینار است که ده قیراط باشد و ربع دینار یعنی پنج قیراط بر فقیر نسبتا باو نه فقیر عرفی ...
قادر نباشد بر اداء و لیس شامل است ... را و مستند این قول ... اتفاق است ... زاید باصل براءة ...
در غایت ضعف است و دوم آنکه امام یا نایب امام ... تقسیط ... علی ما یراه ... احوال عاقله ... اجحاف
نشود یکی از ایشان چنانکه مختار شیخ است در قول دیگر او در ... و سرائر و جامع و محقق و علامه و شهیدان بلکه مشهور
میانه متاخرین و خلاف اجماع است و در ... نسبت داده ... بمقتضای مذهب ما و همچنین سرائر فقال و لا اعلم
من اصحابنا ذاهبا الی تقدیر ذلک و شیخنا قد رجع ... ذکره فی خلافه انتهی ...
و اجماع ... عدم تقدیر اقول بلکه عدم تقدیر ... مقتضای اطلاقات ... و الفرض باینکه عقل
بر عصبه و بر عاقله است و مقتضای این ... در مقدار ... قائل ...
از طایفه و چون ظواهر النصوص عدم تقدیر است پس متعین میشود مذهب مشهور که رجوع بما یراه الامام است

کیفیت تقسیط

کیفیت تقسیط

ضرب تقسیط بما یراه الامام فی احوال العاقلة بان لا یجحف علی احد ...

بلافظ اجماع مرکب در جهات متعدد پس به غیبت هر فقیر که بالمره قدرت ندارد و واجب است
بر غنی و فقیر متوسط بحسب مقدور و قضاء مصلحت امام بشکلی که لازم نیاید اجحافی انها پس اگر زیاد آید دیه از ایشان
تقسیط نماید امام بر مرتبه ثانیه   اقرب بترتیب است در توزیع چون میراث پس ابتداء نماید
بتقسیط بر اقرب فالاقرب از عواقل بجائی فرض مشارکة الرتبة والدرجة پس اخذ نماید از اقرب طبقات
اولا پس هرگاه نباشد یا عاجز آیند از اتمام تحمل بانه بعیده چنانچه در تحریر تفصیل بهم و گفته است که ابتداء
نماید در قسمت آن میانه عاقله بالاقرب فالاقرب و شریک نکنند قریب را با بعید با بعد قریب پس قسمت
نماید بر آباء و اولاد نزد ما خلافا للشیخ بعد از آن بر اخوه بعد از آن بر اولاد ایشان و هکذا تا آنکه مستوعب شود
مناسب پس هرگاه وفا کنند بدیه پس از معتق و هرگاه وفا نکند پس از عصبه معتق و هرگاه وفا نکند پس از معتق معتق
و هرگاه وفا نکند پس از عصبه معتق معتق و هرگاه مفقود باشند پس از معتق اب معتق و هرگاه مفقود باشند پس از عصبه
معتق اب معتق و هکذا بترتیب میراث انتهی و مشهور منحصر در این قول است بجهت عموم آیه اولوا الارحام بانفاق
بعدم فارق میانه رحم از عاقله و غیر این چون معتق و ضامن و شعار بعض فتاوی و الخصوص آنکه عقل تابع
ترتیب است و در بعض اخبار است فیمن قتل ادهر ب فمات فانه یؤخذ الدیة من الاقرب فالاقرب
و خالف مرتضی است از ظاهر و جامع که قائل شده اند به بسط بر عواقل و شرکت قریب و بعید مطلقا بجهت عموم
ادله وجوب دیه بر عاقله که شامل کل است و جواب بتخصیص عموم است بآیه اولوا الارحام که مقتضی است ترتیب

المکنز

او نیز نقیض لیست کذلک الا وارث دون تدبیع
چون میراث سرایت از بعضی الا طبقات
بعض الصنفه و الدرجه تمسک بحث
عاقله نیز از انام است تعدی بالابعیده

نیز نقیض ثابت لا یاید اللاید و طلقات
سیدیه بعضیه بعد از الاولاد و اخوان بعد
تا یامام

که گذشت   بنابر مختار که مراعات اقرب فالاقرب باشد اگر عاجز نماید نسب مستقل شود
به موالی و اگر عاجز آید مستقل میشود موالی معتق پس اگر فاضل از او چیزی مستقل میشود عصبه او بعد از آن معتق معتق حسب تفصیل
متقدم و بنابر قول دیگر که شرکت قریب است با بعید در درجه واحده اخذ میشود از موالی معتق با وجود عصبه زیرا که او
از عاقله است و مندرج میشود در عموم   هرگاه توزیع نماید امام یا نایب او دیه را حسب اباره بر جمیع عواقل
مرتبه از نسبیات و سببیات چون موالی و ضامن جریره و زیاد آید دیه از عواقل بعد از اداء عواقل مرتبه قسط
مقرره ایشان را با قدرت ایشان بر اداء زایده آیا اخذ میشود این زیاده از امام یا اخذ میشود از او چیزی با وجود عواقل
و قدرت ایشان یا اخذ میشود از جانی سه قول است مبنی چون مهذب و قدوه و تحریر و تلخیص قائلند باول اخذ نمیشود
از امام نه از جانی بجهت نقل دیه بخطا اولا از قاتل به جانی و امام از عاقله است بالاتفاق وارث من لا وارث له
پس چون سایر وراث است و در کشف عور اتفاق است بر آنکه جانی نمیشود در عاقله و بعید نیست و جمعی دیگر چون
مع قائلند بثانی بنابر اشتراط المضمان امام بتعذیر جمیع عواقل یا عجز ایشان بالمره چنانچه در خبر سلمه بن کهیل است
فان لم یکن له قرابة فردّه الیّ مع رسوله فلان فانا ولیه والمؤدی عنه ولا یبطل دم امرء مسلم
و در سرائر است فان لم یکن له عاقلة حملت المعلی من بیت المال و دو نقل کرده از قبیل قول ثالث را شهید آن
غیر واضح و قائل مجهول است مگر آنکه توهم شده باشد از عقد دیه و اصباح و غنیه حیث قال الاظهر لم یکن له عاقلة
ما لا ملی یکن له مال و حیث فی بیت المال بدلیل اجماع الطائفه انتهی و مورد این غیر از مفروض است

هرگاه نسب ظاهر باید مستقل شود
هرگاه درمیان ضرع مشتبه شود و از سببیات تقسیم
وفا کنند و باقی باید او را اقرب الی احدی شود
ازعوامل نا امام

در جائیکه دیه خطا منجر شود کلا او بعضا ایا بر امام واجب است از مال خود یا از بیت المال اقرب

ثانی است چنانکه صریح شیخین و غیره است بلکه دعوی اجماع لصحیح عبد الرحمن بن سنان و صحیح ابی ولاد فیمن قتل و لا ولی له

لیس للامام ان یعفو له المقتول له القتل او اخذ الدیة و جعلها فی بیت المال المسلمین لان جنایته

کانت علیه و کذا دیته ستیا بالاخطاء و ضمن بیت المال بجهت مصالح مسلمین و اصال بر ائمه امام و سایر قابل است که ذکر شد

امام است و دعوی اجماع نمود لکن اجماع الی مر برهنت معارضه با مرجح هر چند میل نمود این لف بجهت ظاهر مسلم

معارض با مرجح　　هرگاه زیاد آید عاقله از دیه بنابر مذهب مختار که امام تقسیط نماید بالسویه

بین العواقل تحقیق نیست و اما بنابر قول بتوزیع و تقدیر پس شیخ در ط گفته است لازم بر امام است اینکه تخصیص دهد

بقول هر کس را خواسته باشد و بعلامه نوشته با اینکه در توزیع تخصیص منتفی است و این مشکل است زیرا که مجرد منتفی

صالح نیست معارضه با ظواهر اخبار موجبه دیه بر عاقله که مقتضی است تعلق دیه بر الجمیع و عدم تخصیص بعض را بان

بلکه اجماع بر عدم خیار در اینکه تخصیص دهد بهر یک از عواقل اگر خواسته باشد چنانکه ظاهر است چون

وعده و تحریر و تلخیص و لف و نفع و ذلک　　اگر بعض عواقل غایب باشند منتظر

او نمیکشند و اخذ میشود از حاضر مطلقا و چنانکه صریح ط و غیره است نظر بعموم اخبار بلکه خلافی نیست میان امامیه بلی

شافعی قائل است در واحد و جمعی تخصیص حاضر　　و جمعی چون عده و غیره تصریح نموده اند با اینکه اگر برد

بعض عواقل در اثنای حول ساقط میشود قسط او و اخذ میشود از غیر او بجهت عدم استقرار بر او قبل از انقضای حول

واگر

واگر بمیرد بعد از انقضاء اخذ میشود از ترکه او چون سایر دیون او و این مس است

ابتداء و زمان تاجیل از حین موت است زیرا که ابتداء و از حین وجوب دیه است و وجوب بموت است هر چند

سرایت باشد مثل اینکه مجروح نماید بعد بطول انجامد تا بمیرد پس ابتداء مدت از حین موت است نه از حین جرح

و در طرف از حین الجنایه است لا حین الاندمال مثل اینکه قطع نمود اصابع او را بعد بکاه مندمل شود پس ابتدای مدت

از حین قطع است زیرا که وجوب دیه حال القطع است غایة الامر تا اندمال مستقر میشود دیه و از اینجاست اگر قطع نماید

یهودی را بعد اسلام آورد و بعد از آن مندمل شود دیه آن دیه یهودی است بلا خلاف بجهت اعتبار نمودن حال الجنایه

هرگاه قطع نماید اصابع را بعد سرایت نماید بکف و ساقط شود پس مندمل بعد از مدتی اخذ میشود

ابتداء مدت از حین اندمال نه از حین قطع و نه از حین سقوط بنابر مشهور منصور و علامه نوشته اند با اینکه مستقر نشده

که بعد از اندمال و در ط گفته و یفارق اذا اندملت من غیر سرایت اذ بالاندمال بان الاستقرار فیها

وجب القطع و لیس کذا اذا سرت لانه لم الاستقرار بعد ارش ما لا بالاندمال و لذا ما دعی

الا بالاندمال انتهی و هو الثانی لانه ابتداء آن از وقت سقوط کف است در مثال زیرا که آن نهایت جنایت است

خلافی نیست در عدم توقف ضرب اجل بحکم حاکم بلکه ظاهر اتفاق اجماع است زیرا که واجب دیه است

بر اصل الجنایه پس بحصول جنایت دیه واجب است چنانکه سایر دیون ابتداء از حین وجود سبب است

بلا توقف باذن حاکم　　اگر بگذرد حول بر موسر مطالبه میشود از او پس اگر بمیرد ساقط نمیشود بلکه ثابت است

در ترکه او بلا خلاف فخذ بر اگر عاقله در بلد دیگر باشد نوشته میشود که حاکم آن بلد صورة واقع را بنگارد
توزیع دیه نماید و اگر بعض حاضر باشد و بعض غایب دیه بر جمیع است بلا خلاف و جهه اعتبار کتاب نیست
بمولینا علی ع و در کتاب به حاکم موصل چنانکه در خبر سلمة بن کهیل است جمعی از اصحاب چون عمر
و [illegible] و اصباح بلکه مشهور تصریح کرده اند باینکه اگر عاقله نباشد یا عاجز باشد از دیه اخذ میشود دیه از جانی
و اگر جانی نیز مال نداشته باشد اخذ میشود دیه از امام و این قول اظهر است و در غنیه دعوی اجماع است
لصحیح الحلبی عن الصادق علیه السلام فی الاعمی جنایته خطاء یلزم عاقلته یؤخذون بها فی ثلث سنین
المنجبر موثقة ابی عبیده عن الباقر ع عمد الاعمی مثل الخطاء هذا فیه الدیة من ماله فان لم یکن له مال
فان دیة ذلک علی الامام [illegible] و عموم قول [illegible] مخصص است باد له عاقله و جمعی چون [illegible] و چند
و سرائر و لمعه قائلند که اخذ میشود از امام و در سرائر دعوی اجماع است لخبر سلمة بن کهیل ان لم یکن
لفلان بن فلان قرابة [illegible] و المؤدی عنه و [illegible] فان لم یکن عاقلة
فعلی الوالی من بیت المال و ضعف سند این اخبار با فقد جابر و وهن اجماع در مقام معارضه با اجماع غنیه معلوم است
از عمل ابن [illegible] در شبه خطا در
جانی است بلا خلاف بلکه با اجماع [illegible] و در غنیه و ط و [illegible] ذکر قائل شده که بر عاقله است
چنانکه مذهب عامه است مشهور منصور آنکه هرگاه قاتل عمد بمیرد یا فرار کند که ممکن نشود قدرت

نیابند

[illegible] بلکه [illegible] نوشته میشود [illegible]
[illegible] از ترکه [illegible]
[illegible]

[illegible] الاخبار [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صحیح [illegible]

نیابند بر او تا مرد اخذ میشود دیه از مال او اگر مالی دارد و هرگاه مالی نداشته باشد اخذ دیه میشود از اولیاء او که ارث
میبرند دیه او را و در غنیه دعوی اجماع است للصحیح عن البزنطی عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل قتل رجلا عمدا
ثم فر فلم یقدر علیه حتی مات قال ان کان له مال اخذ منه والا اخذ من الاقرب فالاقرب و مثل این است
موثق ابان بن عثمان عن ابی بصیر عن الصادق ع بزیادة فان لم یکن له قرابة اداه الامام فانه لا یبطل دم
امرئ مسلم و صاحب سرائر قائل است که دیه نیست بجهت اجماع و اصالة [illegible] قصاص در عمد پس بعد از فوت شد محل
یعنی رقبه ساقط میشود [illegible] و اشتغال [illegible] اولیاء [illegible] دلیل ندارد و همچنین دیه [illegible] بر جانی است
نه بر عاقله و منتقل نمیشود به ایشان بموت او [illegible] اصل رد نموده است سرائر اخبار را بقاعده [illegible] اخبار آحاد
باشد و ضعف این ظاهر است [illegible] بر قاعده [illegible] اخبار آحاد باشد سیما این اخبار که [illegible]
مستفیضه [illegible] و [illegible] و جمع [illegible] و [illegible] مخصص است بجمله کل شبه عمد ملحق باو است
بجهت اینکه نیز عمد است [illegible] وعدم فارق تحمل نماید عاقله [illegible] عقل تعلق میگیرد بنسب خاص
ابوه و بنوه و اخوة و عمومة از قبیل آباء جانی پس واجب است علم شرعی باین وجه خاص نسب و اگر معلوم
باشد از قریش است یا از عقیل یا از تمیم و کیفیت نسب معلوم نباشد عاقله نمیشود تا اینکه معلوم شود که از
کدام بطن است و همچنین در هر قبیله زیرا که علم داریم برجوع کل خلق باب واحد چون آدم و نوح
و ملاقی [illegible] حکم مزبور هرگاه مجهول النسب باشد پس اگر بالغ عاقل باشد و اقرار

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نماید که پسر فلان است پس هرگاه اقرار از طرفین شود نسب ثابت است و اگر نسبت دهد بمیت دیگر و بگوید که من
پسر فلان میت هستم و جمع ورثه تصدیق نمایند نسب او ثابت میشود بلا اختلاف چنانچه در ط است
لیکن گفته است اگر دو نفر اقرار بدهند و عدل باشند ایشان نسب او ثابت میشود در نزد ما امامیه
و هرگاه صغیر باشد نسب او ثابت میشود باعتراف بالغ عاقل و اعتبار بمیت از جهت طفل زیرا که حکمی بمیت
از برای قول او در صورتیکه نسب او ثابت شود باعتراف بعد دیگری ادعا نماید که ولد من است و اقامه بینه نماید بینه او
مقدم است بر اعتراف بعد اگر حکم بتقدیم بینه پس دیگری ادعا نماید که این متولد شده بر فراش من است
و اقامه بینه نماید مقدم است زیرا که شهادت داده بسبب و نماید که زیادتی که بسبب باشد مثل اگر نزاع نماید
در نسب یکی اقامه بینه نماید که ملک او است و دیگری اقامه بینه نماید که نتاج در ملک او شده و بعد اگر ظاهر شد نسب مستقر باشد
بمقتضای آن حکم میشود از برای او بعاقله   گذشت در باب میراث اگر اب قتل نماید
عمدا ولد خود را اخذ میشود از او دیه و داده میشود بوارث و اب از ترکه آن مقتول میراث نمیبرد مطلقا نه از دیه
و نه از سایر ترکه و اگر وارثی نباشد از برای امام است و اختلاف نموده اند در قاتل خطا و اخود را باقوال
عدیده اقرب آنکه از دیه بالخصوص ممنوع است و از سایر ترکه ارث میبرد چنانچه مختار جمعی است چون
ط دف و اسکافی در انتصار و غنیه و سرائر بلکه مشهور چنانچه شهید گفته مفسر س و کفایه و ملک
و کشف بلکه جمعی چون انتصار و ف و سرائر و غنیه دعوی اجماع نموده اند و باینها جبر میشود ضعف بعض رسل

مرد

[illegible]

مرد در ف ورثت المرئة من مال زوجها و من دیته و ورثت الرجل من مالها و من دیتها ما لم
یقتل احدهما صاحبه فان قتل احدهما صاحبه عمدا فلا یرث من ماله و لا من دیته و ان قتله خطأ
و ورث من ماله و لا یرث من دیته و باین خبر جمع میشود میانه اطلاقات مثبته و نافیه و جمعی چون دیلمی و کتاب
اد شیخ و مانند آن ارث او از ترکه مطلقا بجهت عمومات ارث و اشعار حکمت مانع زیرا که گناهی و عقوبتی در خطا
نیست و بعض دیگر چون عمانی قائل شده بمنع او از ارث مطلقا بجهت عموم صحیح هشام بن سالم لا میراث
للقاتل   اگر عبد جنایت نماید خطاء و بر غیر حر باشد یا عبد تعلق میگیرد دیه یا قطع اگر
لازم است در رقبه عبد جانی خاطی و خلافی نیست در اینکه ولی مقتول را اسقاط نیست بر قتل قاتل خاطی بلکه
مولای قاتل مخیر است میانه دفع عبد جانی خاطی برقبه از برای ولی مقتول پس اگر فاضل نباید چیزی از قیمت او
از برای مولی قاتل است و ضامن نیست نقص را اگر ناقص باشد قیمت قاتل از قیمت مقتول زیرا که جانی ضامن جنایت
نمیکند اگر از نفس خود را و میانه فک او بکمتر از ارش جنایت و قیمت جانی یا ارش جنایت هرگاه
زیاد باشد از قیمت بنا بر خلاف متقدم در کتاب قصاص   اگر قتل نماید حر عبدی را
خطاء دیه بر عاقله است باجماع محکی در ف و ط چنانچه عمومات مستفیضه لشبهه عظیمه است و سکانی و لف
قائل شده اند که از مال جانی است بجهت این مقتول مال است و ضعف این ظاهر است
خلافی نیست در اختصاص ضمان عاقله باینکه جنایت خطا واقع شده باشد بر آدمی فقط بجهت و اختصاص او

[illegible]

باد پس هرگاه بر سبیل خطا تلف نماید انسانی را یا مال دیگری را متلف خطا خود ضامن است و همچنین هرگاه
بهیمه او تلف نماید انسانی را یا مال صاحب بهیمه ضامن است جنایت بهیمه را هرگاه تفریط نموده در حفظ آن
جمعی چون ط و عد و د و تلخیص و تحریر و ملک و کشف تصریح کرده‌اند که اگر ذمی تیر اندازد بطایر پس اسلام آورد
بعد از آن قتل نماید آن سهم مسلم را دیه در مال رامی ذمی است بجهة اصل و عموم لا یطل دم المسلم و دادن آن متعذر است بعدم
تعاقل اهل ذمه و بجهة عدم عقل مسلم اینکه حال انداختن تیر ذمی بوده و مسلم عاقله نمیشود کافر را هر چند اسلام
آورده باشد حال اصابه نظرا بانصراف اطلاق ادله عقل از مسلم خاص بغیر فرض
جمعی چون ط و عد و غیرهما تصریح کرده‌اند باینکه هرگاه رمی نماید مسلم سهم را بطایر پس مرتد شود پس بعد
واقع شود سهم بر مسلمی و بکشد او را عاقله نمیشود از او مسلم زیرا که اصابه نموده حال ارتداد و همچنین
عاقله نمیشود از او کفار زیرا که ارسال نموده در حال اسلام پس دیه در مال او است و این نیز بجهة قاعده
مذکوره که اصل ضمان هر جانی است جنایت خود را با عدم وضوح دلیل در اینجا بر ضمان عصبه هر یک از مسلم
و کافر و جمعی دیگر چون یع و صیمری و ایضاح قائل شده‌اند که عاقله میشود عصبه مسلمین او و معلل داشته‌اند
باینکه میراث او از برای مسلمین است باجماع امامیه که ظاهر میشود از عد پس هرگاه مسلم ارث میبرد از او
عقل او هم بر او است با وجود آنکه حال رمی مسلم بوده پس گویا قاتل در این هنگام مسلم بوده زیرا که اثر رمی
راجع باختیار و نیت بعد از خروج سهم پس گویا قتل نموده حین اسلام او واقع شد فراغ بعد مؤلف

خلیل

لو رمی الذمی الطائر ثم اسلم ثم قتل مسلما فالدیة فی مال الرامی الذمی

لو رمی مسلم سهما الطائر ثم ارتد ثم قتل مسلما فالدیة فی ماله

خاطی ابن محمد محمد تقی فی بیت دقم شهر ربیع الثانی
من شهور سنه ۱۲۵۵

قد وقع الفراغ من هذا الیوم ۱۳ پنجشنبه شهر جمادی الاول سنه ۱۲۶۹

فی المبسوط فی اواخر کتاب القضاء ان شریحا ولی القضاء من قبل عمر و بعده لعثمان و بعده لعلی الی ایام ... وقیل انه
بقی فی القضاء سبعین سنة انتهی